

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پژوهش سیاست نظری

دوفصلنامه علمی - پژوهشی

دوره جدید، شماره دهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰

صاحب امتیاز: پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

مدیرمسئول: محمد جواد چیت ساز

سردبیر: دکتر عباس منوچهری

مدیر نشریات علمی: سیدابوالفضل موسویان

دستیار علمی: دکتر سیدرضا شاکری

ویراستار ادبی: سپیده سید فرجی

حروفچینی و صفحه آرایی: مریم بایه

هیئت تحریریه

دکتر حمید احمدی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران - دکتر محمود کتابی، استاد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان - دکتر الهه کولایی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران - دکتر محمدرضا تاجیک، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی - دکتر حسین سلیمی، دانشیار روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی - دکتر محمدباقر حشمت زاده، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی - دکتر ابراهیم متقی، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران - دکتر حمیرا مشیرزاده، دانشیار روابط بین الملل دانشگاه تهران - دکتر عباس منوچهری، دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس - دکتر سیدعلیرضا حسینی بهشتی، استادیار علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس - دکتر جهاتگیر کریمی، استادیار روابط بین الملل دانشگاه تهران - دکتر مسعود غفاری، استادیار علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

این نشریه با استناد به نامه شماره ۸۹/۳/۱۱/۲۶۹۵۵ مورخ ۱۳۸۹/۰۷/۱۵ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، دارای درجه علمی - پژوهشی است.

مطالب مندرج در مقالات، نمایانگر آراء نویسندگان است.

این فصلنامه در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (www.isc.gov.ir) و پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (www.sid.ir) نمایه می شود.

❖ نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان دانشگاه، خیابان شهید وحید نظری، شماره ۴۷

صندوق پستی ۱۳۱۶ - ۱۳۱۴۵، اداره نشریات علمی، تلفن: ۲-۶۶۴۹۷۵۶۱-۶۶۴۹۲۱۲۹

پایگاه الکترونیکی: www.ihss.ac.ir/journals/ - نشانی اینترنتی: j.Political@ihss.ac.ir

فرایند چاپ: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی

قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال

راهنمای تدوین و ارسال مقاله‌های علمی - پژوهشی

شرایط ارسال مقاله

- مقاله به زبان فارسی یا انگلیسی بوده، قبلاً در جایی چاپ نشده باشد. داشتن چکیده فارسی و انگلیسی برای مقاله ضرورت دارد.
- هیئت تحریریه پس از داوری، پذیرش مقاله را اعلام خواهد کرد.
- مسئولیت صحت مندرجات مقاله‌های علمی با نویسنده یا نویسندگان آن است.
- همراه مقاله نام و نشانی دقیق، شماره تلفن نویسنده یا نویسندگان و محل خدمت آنان ذکر شود.
- مقاله در برگه‌های A4 و با رعایت ابعاد صفحه دو فصلنامه (قطع وزیری) تایپ شود. تعداد جدول‌ها در پایین‌ترین حد در نظر گرفته شود. نمودارها واضح و عکس‌ها سیاه و سفید در کسایز مناسب در اندازه ۱۵×۱۰ سانتی‌متر تهیه گردد.
- مقاله حروف چینی شود و به وسیله نسخه نرم‌افزاری یا پست الکترونیکی به همراه دو نسخه پرینت، به دفتر دو فصلنامه ارسال گردد.
- دو فصلنامه در ویرایش مقالات آزاد است.

نحوه ارائه مقاله

- مقاله علمی- پژوهشی شامل عنوان، نام و نام خانوادگی نویسنده یا نویسندگان، چکیده، واژه‌های کلیدی، مقدمه، روش کار، تجزیه و تحلیل، نتیجه‌گیری و منابع باشد. حجم مقاله نیز نباید از ۱۵ صفحه بیشتر باشد.
- عنوان مقاله گویا و بیانگر محتوای مقاله باشد. نام و نام خانوادگی، درجه علمی و مؤسسه‌ای که مؤلف در آن اشتغال دارد، در زیر عنوان قید شود.
- چکیده مقاله، شرح مختصر و جامعی از محتوای مقاله شامل بیان مسئله، هدف، ماهیت و چگونگی پژوهش، نکته‌های مهم، نتیجه و بحث است؛ چکیده از ۱۵۰ کلمه بیشتر نباشد.
- مقدمه مقاله بیانگر مسئله پژوهش است. محقق باید زمینه‌های قبلی پژوهش و ارتباط آن را با موضوع مقاله به اجمال بیان و در پایان به انگیزه تحقیق اشاره نماید.
- روش کار باید به اجمال بیانگر چگونگی و فرایند انجام پژوهش باشد. تحلیل‌های آماری، روش‌های مورد استفاده، به شیوه‌ای مناسب یادآوری شود.
- داده‌ها و نتیجه‌های به دست آمده باید به گونه‌ای منطقی و مفید ارائه شود و به این منظور می‌تواند همراه با جدول، نمودار، نگاره و عکس باشد.
- نویسنده در پایان مقاله راهنمایی و کمک‌های دیگران را یادآوری و از آنها سپاسگزاری کند.
- ارجاع‌های متن مقاله داخل کمان و به این شیوه است: (نام خانوادگی، سال انتشار: شماره صفحه)؛ مانند (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۲۵). شیوه ارجاع به منابعی که بیش از دو نفر نویسنده دارند نیز به این صورت خواهد بود: (اسمیت و همکاران، ۱۹۷۴: ۲۲).
- در ذکر مشخصات انتشاراتی در فهرست منابع پایان مقاله از شیوه زیر پیروی شود:
مقاله: نام خانوادگی، نام (سال انتشار) «نام مقاله»، نام مترجم، نام نشریه، دوره یا سال، شماره.
کتاب: نام خانوادگی، نام (سال انتشار) عنوان کتاب، نام مترجم، مصحح، یا سایر افراد، شماره مجلد، نوبت چاپ، محل انتشار، نام ناشر.

فهرست

- ۱ نسبت مبادی سمبولیستی و تفکر آرمان شهری در شعر نیما یوشیج
عباس منوچهری / محمد کمالی زاده
- ۱۹ سهروردی و اندیشه سیاسی ایرانشهری
احمد بستانی
- ۳۷ مدرنیته و تکوین نظریه سیاسی مدرن
سیدرضا شاکری
- ۶۳ اقتصاد قانون اساسی و انصاف
ابوالفضل پاسبانی صومعه
- ۸۷ جهانی شدن، جنبش‌های اجتماعی و دموکراسی در ایران
علی اصغر قاسمی
- ۱۰۹ جهانی شدن و چالش مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران
حسن آب‌نیک
- ۱۳۳ «نخبگان قدرت در شهر تهران»؛ نقش تصمیم‌گیران در مسائل اجتماعی
رحمت‌الله صدیقی سروستانی / یاسر جلالی

داوران این شماره

دکتر عبدالرحمن عالم / استاد دانشگاه تهران

دکتر محمدرضا تاجیک / دانشیار دانشگاه شهید بهشتی

دکتر محمد توحیدفام / دانشیار دانشگاه آزاد تهران مرکز

دکتر محسن رنانی / دانشیار دانشگاه اصفهان

دکتر عباس منوچهری / دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر حسن آبنیکی / استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد تهران جنوب

دکتر مسعود آریایی نیا / استادیار دانشگاه شهید بهشتی

دکتر ابراهیم حاجیانی / استادیار مرکز تحقیقات استراتژیک

دکتر جعفر حق پناه / استادیار پژوهشکده مطالعات راهبردی

دکتر محمدرضا روزبه / استادیار دانشگاه لرستان

دکتر وحید سینایی / استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر سیدرضا شاکری / استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

دکتر ابوالفضل شکوری / استادیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر قدرت اله طاهری / استادیار دانشگاه شهید بهشتی

دکتر فرشاد مؤمنی / استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر قدیر نصری / استادیار دانشگاه تربیت معلم

دوفصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

دوره جدید، شماره دهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰: ۱-۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۵/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۰۲/۱۷

نسبت مبادی سمبولیستی و تفکر آرمان شهری در شعر نیما یوشیج

* عباس منوچهری

** محمد کمالی زاده

چکیده

درک خاص نیما از شعر و جایگاه شاعر، متضمن نوعی دلالت هنجاری است که به ترسیم نوعی وضعیت آرمان شهری در شعر او منجر می‌شود. بر مبنای دیدگاه این مقاله، نیما نیز همانند سمبولیست‌های اروپایی با تأکید بر مرجعیت «تخیل» در شعر، میان شعر و حقیقت و به دنبال آن جایگاه شاعری و مقام رازبینی و رازگویی قرابت و یکسانی ایجاد می‌کند. چنین قرابتی که با خود نفی وضعیت نابسامان موجود و ترسیم و القای جهان آرمانی را به دنبال دارد، همسویی فراوانی با مفهوم ایدئولوژی در اندیشه سیاسی پیدا می‌کند. بدین گونه، درک خاص نیما از شاعری به آن نوع از تفکر آرمان شهری در شعر او منجر می‌شود که می‌تواند به عنوان بارزترین جلوه تفکر اجتماعی در اشعار او شناخته شود.

واژه‌های کلیدی: نیما یوشیج، وضعیت آرمانی، سمبولیسم، اندیشه اجتماعی و تفکر اجتماعی.

Amanoocheri@yahoo.com

* دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

** دکترای اندیشه‌های سیاسی دانشگاه تربیت مدرس و پژوهشگر گروه علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات

M_kamalizadeh@yahoo.com

اجتماعی جهاد دانشگاهی

با نگاهی به شعر معاصر ایران از مشروطه تاکنون، پی می‌بریم که شعر معاصر ما یکی از پیشروترین عرصه‌های نواندیشی و نو ذهنی معاصر ما نیز بوده است. یکی از مهم‌ترین جلوه‌های این نواندیشی را می‌توان در شعر نیما یوشیج مشاهده نمود. اهمیت شعر نیما در ابعاد گوناگون موجب شده تا اشعار او از زوایای مختلف بررسی شود. در این مقاله ما در پی آن خواهیم بود تا تفکر و شعر نیما را در چارچوب اندیشه سیاسی مطالعه کنیم. ما بر این باوریم که درک خاص نیما از شعر و شاعری، متضمن نوعی دلالت هنجاری است که به ترسیم نوعی وضعیت آرمان‌شهری در شعر او منجر می‌شود و از این‌رو می‌تواند در حوزه تأملات اندیشه سیاسی مطالعه گردد. دلالت‌های هنجاری در کنار دلالت‌های تبیینی و معرفتی، یکی از سه مقوم اصلی اندیشه سیاسی به شمار می‌رود. دلالت هنجاری، ترسیم گونه معینی از وضع هنجاری است که بر وضعی که موجود نیست دلالت دارد (منوچهری، ۱۳۸۸: ۷۸). اندیشه سیاسی در این معنا، به اشکال گوناگونی می‌تواند ظاهر شود؛ آن نوع اندیشه سیاسی که مبتنی بر استدلال عقلانی است، فلسفه سیاسی است. الهیات سیاسی (کلام، فقه، عرفان)، نوعی اندیشه است که مبتنی بر استنباط وحی است. ایدئولوژی سیاسی، نوعی اندیشه سیاسی است که وضع آرمانی را ترسیم می‌کند و ادبیات سیاسی، نیز وضع هنجاری را در روایت ادبی ترسیم می‌کند. علاوه بر این، یک اندیشه سیاسی معین می‌تواند ابعادی از هر یک از این انواع را نیز در بر داشته باشد. بدین معنا، اندیشه سیاسی، اندیشه‌ای «هنجاری» است که در پی معیاری برای خوب یا درست زیستن از طریق سامان و مناسبات نیک است. اندیشه هنجاری، وضع مطلوبی را ترسیم می‌کند که در عالم واقع وجود ندارد؛ اما می‌توان آن را مستقر کرد (همان: ۷۸ و ۷۹).

مواجهه ما با شعر در این مقاله که دربردارنده مبانی نظری این پژوهش است، برگرفته از نسبت میان شعر و تفکر و در چارچوب تعریف عرضه شده از اندیشه سیاسی و جایگاه شعر و ادبیات در آن، خواهد بود. چنین درکی از شعر که آن را در پیوند با تفکر و حقیقت هستی قرار می‌دهد، هر چند در گذشته مخالفانی سرسخت همچون *افلاطون* به خود دیده است؛ اما در قرون اخیر با مدافعان بی‌شماری نیز روبه‌رو بوده است. شاید بتوان بیشترین تأکید بر وجوه اندیشه‌ای شعر را در تفکر آلمانی قرون اخیر مشاهده کرد. در دوران معاصر، شاخص‌ترین جلوه‌های این پیوند را می‌توان در دیدگاه‌های هایدگر جست‌وجو نمود. از دیدگاه او: «هر تفکر، تأملی شاعرانه است؛ اما هر شعر نیز تفکر است» (گری، ۱۳۸۲: ۸۹-۸۱). هایدگر، شعر را نوعی تفکر می‌داند که مقابل تفکر دوران مدرن و بحران ناشی از فناوری، طریق رهایی انسان است. او فناوری را نقد می‌کند و شعر را در مقابل آن به عنوان نوعی تفکر، به انسان بحران‌زده جدید پیشنهاد می‌کند. از نظر هایدگر، وظیفه متفکر کشف هستی است و مربوط کردن آن با موجودات منفرد و جمعشان و

متمایز کردن آن از آنها. این وظیفه را فقط به وسیله تجربه شعری و فکری می‌توان انجام داد. از دیدگاه او، تفکر اصیل، بسیار ساده‌تر از آن است که انسان‌های پیچیده دوره جدید تصور می‌کنند. ما تاکنون تفکر نیاموخته‌ایم چون نمی‌دانیم چگونه با جهان در مقام جهان روبه‌رو شویم (همان: ۸۶). هایدگر متقاعد شد که شاعران می‌توانند به کمک متفکران کنونی بیایند، وقتی که متفکران این‌قدر دستشان از سرچشمه‌های هستی کوتاه است (همان: ۸۷). بدین ترتیب علاقه هایدگر به شعر صرفاً به خاطر نسبتی است که میان شعر و تفکر اصیل برقرار می‌کند.

از دیدگاه ما در این مقاله، درک شاعرانه نیما، یعنی نحوه مواجهه او با شعر و جایگاه شاعر، نتایج و تضمیناتی برگرفته از مبادی سمبولیستی به همراه داشته است که با بازخوانی اشعار سمبولیستی او می‌توان به آنها پی برد.

درک نیما از شعر و شاعری

در جریان‌شناسی شعر معاصر، سبک شعری نیما، «سمبولیسم اجتماعی» نامیده شده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۵۵ و ۵۶). سمبولیسم یا نمادگرایی، مکتبی ادبی-هنری است که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در اروپا و آمریکا رواج یافت. این مکتب نیز همانند سایر مکاتب ادبی اروپایی، کمابیش بر روند تحولات و تطورات ادبی سایر ملل تأثیر گذاشت. در این میان شعر و ادب فارسی نیز از حوزه نفوذ و تأثیر این مکتب به دور نمانده است، تا آنجا که از دیدگاه بسیاری از صاحب‌نظران، یکی از خاستگاه‌ها و سرچشمه‌های مهم جریان شعری سمبولیسم اجتماعی فارسی، مکتب سمبولیسم اروپایی قلمداد شده است؛ از این‌رو بازخوانی آرای همتایان سلف نیما در سنت اروپایی و جست‌وجوی شاخص‌های تفکر هنجاری در آرای ایشان می‌تواند در بررسی آرای نیما نیز مؤثر باشد.

درک راز ورزانه و عرفانی از شعر

مهم‌ترین ویژگی یک شعر سمبولیستی را باید گریز از صراحت و آشکارگی و میل بیکران به راز ورزی و مستوری دانست، آن‌گونه که در تعریف *استفان مالارمه*^۱، بنیانگذار سمبولیسم در ادبیات، نیز بدان تصریح می‌شود: هنر، یاد کردن از چیزی به صورت تدریجی است برای آنکه وصف حالی برملا شود؛ یا برعکس، هنر انتخاب چیزی است که وصف حالی را از آن بیرون کشند (چدویک، ۱۳۷۵: ۹). او بلافاصله تأکید می‌کند که این حال را باید با مجموعه‌ای از رمزگشایی‌ها بیرون کشید. *مالارمه* معتقد است که بیان صریح نام موضوع، بخش عمده لذت نهفته در شعر را تباہ می‌کند؛ زیرا این لذت، همان روند کشف و ظهور تدریجی است؛ از این‌رو، فقط باید به

موضوع اشاره‌ای کرد. او سپس نتیجه می‌گیرد که «نمادپردازی عبارت است از کاربست کامل این روند اسرارآمیز» (همان: ۱۰).

این راز ورزی شاعرانه، اما در سویی دیگر به شاعر، قدرت رازگشایی نیز می‌بخشد، قدرتی که به صورت انحصاری فقط در اختیار شاعر است و او را نه تنها در عالم شعر، راز ورز و رازگشا می‌سازد، بلکه، شاعر این بار با قدرت انحصاری خود، می‌تواند از تمام هستی رازگشایی کند. آن‌گونه که شارل بودلر^(۱) - یکی دیگر از پیشوایان نهضت «سمبولیسم» در شعر و ادبیات - در توضیح این مکتب می‌گوید: «دنیا جنگلی است مالمال از علائم و اشارات. حقیقت از چشم مردم عادی پنهان است و فقط شاعر با قدرت ادراکی که دارد، با تفسیر و تعبیر این علائم، می‌تواند آن را احساس کند» (سید حسینی، ۱۳۶۵: ۵-۳).

بدین‌گونه است که شاعر سمبولیست که خود را واجد چنین قدرتی پنداشته است، به جایگاهی والاتر برای خود نظر دارد. بودلر و پیروان او، مقام شاعر را تا حد کشیش یا پیامبر یا به گفته رمبو «شاعر- غیب‌بین» بالا می‌برند، یعنی «کسی با این توانایی که در فراسوی چیزهای جهان واقعی، جوهره پنهان در جهان آرمانی را می‌بیند» (چدویک، همان: ۱۲).

آنچه از فحوای گفته‌های بودلر و یا رمبو بر می‌آید، تقدم شاعر بر شعر و تأکید بر توانایی‌های خاص اوست و در این میان شعر نیز اگر جایگاهی دارد به خاطر آن است که برآمده از تفکر غیب‌بین چنین پیامبری است. در واقع شعر، صرفاً محصول و تجلی عینی رسالت شاعرانه شاعر/پیامبر سمبولیست است. شاعر سمبولیست می‌کوشد تا از طریق شعر خویش، تصویری حقیقی و رمزگشایی شده از جهان مستور و پر رمز و راز نشان دهد؛ هر چند برای رازگشایی از این حقیقت نیز به زبانی رمزآلود پناه می‌برد. بدین‌گونه است که نمادگرایی به شاعر، قدرتی دوگانه می‌بخشد، از یکسو ابزاری می‌گردد برای بیان رازهای جهان هستی و ارتقای شاعر به مقام غیب‌گویی و از سوی دیگر، بهره‌گیری از زبان نمادین، پناهی برای راز ورزی شاعرانه او می‌شود.

چنین شاخصه‌ای را می‌توانیم در آثار نیما و تلقی او از خودش و جایگاهی که برای خود به عنوان یک شاعر و هنرمند قائل بود، نیز مشاهده کنیم. در این آثار با تلاش‌های نیما برای تغییر ذهنیت مخاطب درباره جایگاه شعر و شاعر و تثبیت موقعیت خود به عنوان یک هنرمند و شاعر متفاوت و البته برگزیده و برجسته روبه‌رویم. تعریفی که نیما از نقش شعر و مرتبه شاعر عرضه می‌کند و نیز تصویر او از خودش به عنوان مصداق عینی این تعریف، قرابت فراوانی با شاخص‌هایی دارد که در مکتب سمبولیسم در این باره شاهد بودیم.

نیما خود نیز در توضیح نحوه نگرش خود به شعر بر تأثیرپذیری‌اش از مکتب سمبولیسم تأکید داشته و به نوعی خود را نماینده این مکتب در ایران می‌داند: «من سیصد سال توپی را که

رانده‌ام- از فرانسه از قرن ۱۸ تاکنون را من در سی و... سال گذرانده‌ام» (نیما یوشیج، ۱۳۸۸: ۶۲). او معتقد است که «سمبولیسم اروپا همان مجازیت ما است در شعر» (همان: ۷۳) و بدون آن شعر در نزد نیما جایگاه واقعی خود را نخواهد داشت: «سمبول‌ها شعر را عمیق می‌کنند، دامنه می‌دهند، اعتبار می‌دهند، وقار می‌دهند و خواننده، خود را در برابر عظمتی می‌یابد» (نیما یوشیج، ۱۳۸۵: ۱۷۶). اما عظمتی که با حضور سمبول‌ها در شعر نیما وارد می‌شود، نتیجه مهم دیگری نیز با خود به همراه دارد. نیما از این نکته جایگاه شعر خود به عنوان شعری برتر را که مختص فهم و درک خواص است، نتیجه می‌گیرد. شعری که محل تجلی حقیقت است و بلکه فراتر از این، محلی برای کامل‌ترین تجلی حقیقت: «در خیالی‌ترین و مجازی‌ترین داستان‌ها حقیقی‌ترین چیزها وجود دارد... تفاوت است که حقایق را با صورت مجازی و خیالی کسی نشان بدهد یا مطالب غیرحقیقی را به صورت حقیقی جلوه بدهد؛ بنابراین داستان‌های حقیقی برای عوام بهتر است و داستان‌های مجازی و تصویری (که میدان وسیع برای خیال و تفکر دارد) برای آدم‌های کارکرده و کامل شده» (همان: ۷۶).

شاعر رسالتی بر عهده دارد برای ابلاغ حقیقت، حقیقتی که از سرآورده غیب و از راهی دیگرگون، بر او کشف شده است. مواجهه با این حقایق بی‌تردید بر مخاطبان گران خواهد آمد و بسا مدت‌ها طول بکشد تا معجزه کلام شاعر اثر کرده و در این فرایند پیامبروارگی، مخاطب به شاعر و رسالت او ایمان بیاورد: «به ما آنچه امر می‌شود از پرده سر غیب است (با رابطه خود با این جهان) ما هم ابلاغ می‌کنیم. ما ممکن است هزار سال و خیلی بیش از این را ببینیم. از راه حس و دیگران باید از راه مدافعه و جر و بحث قرن‌ها فعالیت ببینند؛ ولی ما ابلاغ می‌کنیم، ممکن است هیچ نفهمند، یعنی حوادث نگذارند و ممکن است به تدریج بفهمند» (همان: ۸۶). او تنها «بینا»ی شهر «کوران» است که توان دیدن فردای آنها را دارد: «وین‌گونه به خشت می‌نهم خشت/ در خانه کور دیدگانی/ تا از تف آفتاب فردا/ بنشانمشان به سایبانی» (نیما یوشیج، ۱۳۶۸: ۱۲۱). او تنها «زنده» شهر «مردگان» است و بیدارگری آنها را بر عهده دارد: «دوست شما نیما یوشیج- که در گوشه شهر مردگان به سر می‌برد- در خلوتگاه خود آن جانورها را، که در دایره تنگ زندگی خود غوطه می‌خورند، در برابر چشم چیده و از آنها- تا اینکه در تقوای او خللی راه نیابد- نفرت می‌کند. چه بسا از جا برخاسته فریاد بر می‌آورد و همسایگان خود را در دل شب، که هنگام فهم اسرار است، بیدار می‌دارد» (نیما یوشیج، ۱۳۷۶: ۶۱۵). او صریحاً اعلام می‌کند که «به تمام اسرار اخلاق بشری از هر صنف که باشد آشنا هستم. امروز من مربی قوم و واضع قوانین تازه‌ام» و نیز ادعا می‌کند که شاعر «صدای مخفی عالم» است (همان: ۳۲۴ و ۷۵ و ۸۵).

در نزد نیما، شاعری مقامی است در مجاورت حقیقت و از این‌رو شاعر نیز به عنوان حامل و امانتدار این حقیقت باید جایگاهی فراتر از دیگر موجودات در سلسله مراتب خلقت داشته باشد: «چون که شاعر زبان مخصوص دارد، همان‌طور که مفهومات مخصوص. اگر به مراتبی که مسکویه برای موجودات و نفوس آورده است معتقد شویم و بعضی عوالم را متفرع از بعضی عوالم دیگر بدانیم، شاعری نیز مرتبه‌ای است که به اصطلاح قدما باید آن را متصل به افق ملائکه تصور کنیم، یعنی حد بلوغ طبیعی نفس» (همان: ۳۷۰). قرب حقیقت است که شاعر را کاشف هستی می‌کند: «از هستی آنچه هست سخن می‌دارم» (همان: ۶۰۷) و پیامبروار به او امکان فهم و هم‌سخنی با طبیعت را می‌بخشد: «او زبان همه مرغان را می‌داند. مثل اینکه وقتی به او آموخته‌اند. می‌داند برای چه هنگام پاییز، کلاغ‌ها از سر کوه‌های بلند و سردسیر او به صحرا می‌آیند و برای چه کبوترها دسته دسته می‌شوند یا توکایی در هنگام ییلاق- قشلاق کردن تنها به روی شاخه می‌نشیند. همه چیز غم و خوشحالی خود را برای او بیان می‌دارد» (همان: ۶۳۳). حقیقتی که از سرآورده غیب برای ابلاغ به شاعر سپرده می‌شود، رهایی انسان‌ها از این «واقعیات»- البته منحنط و سخیف- زندگی روزمره و رسیدن به نوع دیگری از زندگی است که شاعر برای انسان‌ها ترسیم می‌کند.

درک نیما از شاعری قرابت‌های فراوانی نیز با رویکردهای عرفانی پیدا می‌کند. نیما بارها در نوشته‌هایش خود را به «صوفیان قرون وسطی» تشبیه کرده است که با ریاضتی سخت، در پی آن بودند تا درهای حقیقت را به روی خویش بگشایند. او معتقد بود که «شاعری مثل صوفی‌گری است. منافی فعالیت‌های اجتماعی نیست؛ اما قرابتی دارد، از قبیل: طلب، سلوک، حضور قلب، همت، مراقبه، تزکیه، تصفیه، وصل، فنای در آن» (نیما یوشیج، ۱۳۶۸: ۲۱۰) با سلوک در چنین مراتبی است که شاعر به بصیرتی فرازمینی می‌رسد: «دیدن دنیا از این گوشه لذت دارد. در این گوشه است چیزی از معرفت بالاتر، یعنی نظری که اهل نظر آن را می‌یابند و با معرفت، به کنه آن نمی‌توان رسید» (همان: ۱۶۷).

شاعر در عین اینکه پیوسته متوجه دنیای درون خود بود، در مقام یک مصلح ادبی و نیز شاعری که می‌خواهد دنیایی تازه بسازد، ناگزیر بود با زندگی واقعی و جهان بیرون نیز به کشمکش برخیزد. از نظر نیما، مشاهده دقیق بدی‌ها و کاستی‌های جهان بیرون است که شاعر را وا می‌دارد تا دنیایی پالوده از آن نقص‌ها و بدی‌ها برای خود بسازد؛ اما چنین دنیایی نسبت به زندگی واقعی مبهم و مجازی و به اصطلاح «سمبولیک» است: «شاعر دقیق‌تر از دیگران می‌بیند. موشکافی او، او را به رحم می‌اندازد. دست از شرّ و جنایت می‌کشد. به این واسطه، عقب می‌افتد. محروم و شکست خورده شده، دنیای زندگی را نمی‌پسندد؛ اما چون زنده است و آدم زنده،

دنیايي می‌خواهد، آن را برای خود می‌سازد. دنیایی که خودش می‌خواهد و در خلوت خود پیدا کرده است. در اینجاست که او موضوع و حوادث خود را می‌جوید. آنچه مجازی است، آنچه سمبولیک است، از اینجا پیدا می‌شود و معلوم می‌کند که فکر شاعر است» (نیما یوشیج، ۱۳۸۵: ۲۰۸).

شاعر سمبولیست که حقیقت را در تخیل می‌جوید، خود را واجد نوعی خصلت غیب‌بینی نیز می‌داند. این قدرت که یا از جانب خدا به او اعطا شده و یا در ذات توانایی‌های شاعرانه او نهفته است، به او توانایی و قدرت انکشاف و رازگشایی از هستی را می‌دهد. این توانایی به شاعر، شانی دیگر به نام رازگویی نیز می‌بخشد که این شأن اخیر از سویی التزام به نمادگرایی به عنوان کارآمدترین زبان رازگویی را با خود به همراه می‌آورد و از سویی دیگر و البته مهم‌تر، شاعر را به راهنما و پیامبر قوم بدل می‌کند. شاعر که با قدرت غیب‌بینی خود به حقیقت هستی راه یافته است، یگانه مرجع معتبری است که می‌تواند جلوه‌ها و مصادیق انحطاط وضع نابسامان کنونی را نشان داده و نیز هدایتگر مردم به راه‌هایی از این وضعیت باشد. شأن پیامبری شاعر است که او را به سخن گفتن از «بهشت» و «جهنم» به عنوان نمادهای وضع هنجاری و وضع موجود می‌کشاند. آنجا که تخیل و هنجارهای برآمده از آن، تجلی بهشت است و دنیای کنونی، جهنمی است که باید طرد و لعن شود و البته یگانه راه عبور از این جهنم به سوی بهشت، قبول شأن پیامبری شاعر و گوش سپردن به رازگشایی‌های اوست. بدین‌گونه است که چنین درکی از شاعری، به‌همراه خود نوعی تفکر آرمان‌شهری را نیز به‌دنبال خواهد داشت.

نیما و تفکر آرمان‌شهری

در میان تمامی وجوهی که اندیشه سیاسی را به عنوان اندیشه‌ای «هنجاری» معرفی می‌کنند، ترسیم «وضعیت مطلوبی» که در عالم واقع وجود ندارد، بارزتر از سایر وجوه است. اندیشه‌ورزی هنجاری در این معنا به‌دنبال فرا روی از واقعیت نابهنجار موجود و بنا کردن سامان سیاسی و یا «جهان آرمانی» مطلوب خویش است. این وجوه از اندیشه‌ورزی هنجاری، نمونه‌های بارزی در میان شاعران سمبولیست دارد. به طور خاص می‌توان روایت وضع هنجاری در شعر سمبولیستی را بیش از همه در اشعاری که به «سمبولیسم فرارونده» گرایش داشته‌اند، رهگیری کرد. در نمادپردازی‌های فرارونده، تصاویر نمادین ملموس، بیانگر دنیایی معنوی و حقیقی‌اند که دنیای واقع در مقایسه با آن تنها نمودی ناقص به‌شمار می‌آید. از این‌رو، ترسیم «جهان آرمانی» و الزامات آن، مهم‌ترین وجه هنجاری این رویکرد است.

جهان آرمانی، اتوپیا، فردوس گمشده، رسالت شاعرانه و مضامینی از این دست را به دفعات می‌توان در اشعار شاعران این مکتب مشاهده کرد. مضامینی که هر چند تجلی شاعرانه به خود می‌گیرند، اما در تمامی وجوه معنایی خود، بیانگر رویکرد به وضع هنجاری در اندیشه شاعران خود هستند^(۲).

در سمبولیسم فرارونده، تخیل به بالاترین جایگاه خود می‌رسد. جایگاهی که شارل بودلر بیش از دیگران در تبیین آن نقش داشته است. تأکید بیش از اندازه بودلر به فراتر رفتن از واقعیت و التزام او به فردیت و دنیای خصوصی شاعرانه، در نهایت به طرد دنیای بیرونی از سوی او و پیروانش انجامید. بودلر معتقد بود که قوه تخیل، علمی‌ترین همه ملکات^۱ است^(۳)، زیرا تنها این قوه است که می‌تواند تشابه کلی، یا آنچه را که در مذهب عرفان تناظر می‌نامند، درک کند: «کل جهان مشهود، صرفاً منبع تصویرها و نشانه‌هایی می‌نماید که قوه خیال به آن مکان و ارزش نسبی می‌بخشد؛ نوعی خوراک است که نیروی خیال آن را هضم می‌کند و به آن تغییر شکل می‌دهد» (ولک، ۱۳۸۶: ۲۶۴). برای بودلر حقیقتی ورای تخیل و یا جدای از آن وجود ندارد. این تخیل -نه جهان واقع- است که به ما شناخت راستین از حقیقت را ارزانی می‌کند. به اعتقاد بودلر: «تخیل فرمانروای حقیقت و امر ممکن یکی از قلمروهای حقیقت است» (همان: ۲۶۶).

اندیشه هنجاری به صورت ترسیم وضع هنجاری در قالب دوگانه ترسیم ذهنی و شاعرانه واقعیت موجود/ القای نمادین سامان نیک، بیش از هر چیز در آن دسته از اشعار نیما تبلور دارد که در قالب نوعی سمبولیسم فرارونده آفریده شده‌اند. نیما در این اشعار در جست‌وجوی نوعی نظام آرمانی است که از یکسو بر محوریت شاعر شکل گرفته و از سوی دیگر، همانند بسیاری دیگر از وضعیت‌های بدیل و آرمانی، بر نفی نظم و واقعیت موجود استوار است. در سمبولیسم اروپایی نیز شاهد بودیم که چگونه تخیل شعری غالباً به سمت آرمان‌شهر، آخرالزمان و پیشگویی گرایش دارد. شاعران سمبولیست می‌کوشیدند با استفاده تدریجی از تصاویر عینی و ملموس، یا با اشاره ضمنی به پدیده‌های عینی، احساسات انتزاعی و عواطف خود را رفته رفته به خواننده القا کنند و حال و هوای خاصی را در ذهن خواننده برانگیزند. سمبولیست‌ها از دو نوع سمبول در کارشان بهره می‌جستند، یکی سمبول‌های شخصی^۲ و دیگری سمبول‌های کلی^۳. شاعر با استفاده از سمبول‌های شخصی، احساسات و عواطف یا برداشت‌های شخصی و درونی خود از زندگی را به خواننده القا می‌کرد؛ اما از سمبول‌های کلی برای بیان مفاهیم بسیار گسترده آرمانی در مفهوم افلاطونی آن استفاده می‌کرد. آنان می‌کوشیدند با ایجاد جهانی آرمانی، خواننده را در فضایی قرار

دهند که تا پیش از آن تنها مذهب از عهده انجام دادن آن بر می‌آمد. سمبولیست‌ها برای خلق این جهان آرمانی، از واقعیات عینی آغاز می‌کردند و سپس رفته رفته خواننده را به جهانی که در ورای واقعیات قرار داشت می‌بردند. در همین جاست که سمبولیست‌ها شاعران را کشیش یا حتی مسیح جهان جدید می‌نامیدند (طیب‌زاده، همان: ۸۴).

در اشعار نیما نیز شاهد حضور این سمبول‌های کلی برای القای جهان آرمانی شاعر به خواننده و مخاطب هستیم. نمادهایی که قرابت‌های فراوانی هم با ذهن و زبان خواننده ایرانی و هم با زمینه روشنفکری و سیاسی-اجتماعی معاصر داشتند. در میان اشعاری که از نیما به دست ما رسیده است، به‌ویژه اشعاری که امروز به عنوان اشعار نیمایی شناخته می‌شوند و عمدتاً به بعد از ۱۳۱۶ و سرودن «قنقوس» بر می‌گردند^(۴)، به بسیاری از این نمادها می‌توانیم دست پیدا کنیم.

در شعر «آی آدم‌ها» وضعیت موجود در شکل یک دسته نماد از قبیل «آدم مغروق، دریایی تند و تیره و سنگین، موج‌هایی سنگین، کوفتن آنها با دسته‌هایی خسته، تماشاگرانی برخوردار از بساط دلگشا، ساحل آرام، بادی که کارش تکثیر فریاد کمک‌خواهی آن مغروق است و...»، بیان و مجسم می‌شود (حمیدیان، ۱۳۸۱: ۲۱۵). چنین تصویری از وضع موجود که در برخی دیگر از اشعار نیما نیز تکرار می‌شود، مردمی را نشان می‌دهد که در شادی و غروری از جنس غفلت و بی‌خبری به سر می‌برند. در میان این جامعه ناآگاه، اگر فریادرسی هم پیدا شود، اسیر جهل مردم شده و به انزوایی ناخواسته محکوم می‌شود. این منجی آگاه و غمخوار مردم، که همانند بسیاری از اشعار نیما نمادی از خود شاعر است، تنها کسی است که به عمق پلیدی واقعیت موجود پی برده و تنها رهبری است که می‌تواند ما را به وضعیت بدیل و آرمانی هدایت کند. در غفلت و نادانی این مردم همین بس که متوجه منجی خود که در میان امواج برای رهایی آنها «دست و پای دائم می‌زند» نمی‌شوند و بدین‌گونه در غفلتی دوگانه اسیرند. از یکسو از وضعیت نابسامان خود ناآگاه‌اند و از سوی دیگر، نسبت به حضور و جایگاه منجی و منذر خویش جاهل‌اند، امری که باعث می‌شود امیدی برای نجات قابل تصور نباشد.

چنین تصویری از وضع موجود و جایگاه شاعر را در «خانه سریویلی» نیز می‌توانیم مشاهده کنیم. در این شعر با وضعیتی روبه‌رویم که در آن شیطان (که در تفسیرها مترادف استعمارگران گرفته شده است) تلاش می‌کند تا به خانه سریویلی نفوذ کند. این در حالی است که سایر افراد جامعه، چندان توجهی به افکار شیطانی او ندارند و تنها سریویلی است که او را با هوش سرشار خود می‌شناسد و افکار زاینبار او را می‌داند؛ اما با وجود مخالفت‌های سریویلی و نفرت او از شیطان، او وارد خانه سریویلی شاعر می‌شود و بستری را از موهای تن خود فراهم می‌کند و به این ترتیب روشنایی خانه‌اش گرفته می‌شود.

در شعر «شب سرد زمستانی»، شاهد بهره‌گیری نیما از نمادهای متداولی برای توصیف وضعیت نابسامان کنونی هستیم. شب و زمستان در شعرهای نیما، نمادها و رمزهای تاریکی، افسردگی، سکون و سکوت‌اند که از صفات جامعه‌ای است که استبداد، ظلم، تباهی و اختناق بر فضای آن حاکم است. بنابراین «شب سرد زمستانی» تصویر سمبولیک جامعه‌ای با اوضاع سیاسی و اجتماعی نامطلوب است که تمام خصوصیات شب و زمستان را در معنای مجازی می‌توان به آن نسبت داد (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ۳۵۸).

استفاده از نماد «شب» برای توصیف وضع موجود، پیامدها و معانی فراوانی با خود به همراه دارد. شب از یکسو بیانگر ابهام و رازآلودگی است، وضعیتی ناشناخته که کشف اسرار آن به رازگشایی نیازمند است و شاعر می‌تواند چنین نقشی را بر عهده بگیرد. از سوی دیگر، شب یک نماد کلی برای هر وضعیت نابسامان است و در مقابل او و به عنوان وضعیت بدیل با عنصر روز روبه‌رویم که باز هم نمادی از هر وضع آرمانی به شمار می‌رود. شب، هر قدر هم طولانی و رازآلود باشد، به ناچار باید به روزی روشن و آشکار منتهی شود. ساده‌سازی وضعیت و دو قطبی‌اندیشی، لازمه به‌کارگیری نماد شب است. شب، هیچ‌گاه به شبی دیگر ختم نمی‌شود بلکه همواره باید پس از پایان شب منتظر صبح بود. در این کلی‌گویی و ساده‌اندیشی، مجال مناسبی برای شاعر فراهم است تا بتواند تصویر خود از وضع موجود و وضعیت بدیل را به ذهن مخاطب القا کند. مخاطبی که به هر دلیل وضعیت کنونی و موجود برای او تداعی‌گر نماد شب است، هدایت خویش توسط شاعر را برای رسیدن به صبح می‌پذیرد. صبح و روزی که با وجود روشنی و آشکارگی باز هم تنها آرمان‌شهری کلی و خیالی است که به خاطر تنها خصوصیت آن که وضعیت بدیل شب بودن است، باید اعتماد مخاطب را به خود جلب کند.

در «مرغ آمین» وضع موجود با نمادهایی نظیر «بیدادخانه»، «شبانگاهی چنین دلتنگ»، «سرد دوداندود»، «شب» و... توصیف شده است. در این شعر، جهان آرمانی و وضعیت بدیل نیز با «روز بیدار ظفرمندی» و «صبح روشن» ترسیم شده است.

در شعر «پادشاه فتح» شاعر در همان فضایی قدم برمی‌دارد که سنت روشنفکری زمانه، تعیین‌کننده مختصات آن است. فضای دوقطبی آشکار و نیز استفاده از نمادهایی که متعلق به حوزه واژگانی نویسندگان چپ است و به ناچار تفسیر شعر را نیز تنها در محدوده همان گفتمان مجاز و موجه می‌کند، شعر پادشاه فتح را به نماد آرمان‌شهر اندیشی روشنفکری چپ بدل کرده است. شاعر در اینجا بر ضرورت وجود یک «قهرمان» برای رهایی از وضع نابسامان کنونی تأکید می‌کند؛ قهرمانی که اگر خود شاعر نیز نباشد، بی‌تردید باید کسی باشد که همچون او به آن رسالت تاریخی که زمانه و مردم زمانه بر دوش او نهاده‌اند، آگاه است. منجی قهرمان به خوبی از راز و

رمزهای شب آگاه است و راه‌های رسیدن به صبح را به خوبی می‌شناسد. میان آمدن او و تحقق آرمان‌شهر فاصله‌ای نیست. با آمدن او، صبح نیز خواهد آمد و جامعه روی رستگاری را خواهد دید. او پایان شب تیره و دوران اسارت است.

شعر مهم دیگر نیما که در آن تفکر آرمان‌شهری نیما را به روشنی می‌توان نظاره کرد، شعر «مانلی» است. مانلی، شعری نمادین است که شاعر، به شیوه سمبولیست‌ها در پی آفرینش و القای جهانی آرمانی در آن سوی واقعیت و نفرت و بدبینی از دنیای کنونی است. در این شعر «مانلی» را می‌توان نماد خود شاعر دانست و «دریا» نیز نماد آرمان‌شهری است که مانلی/شاعر حاضر است برای رسیدن به آن از همه هستی خویش بگذرد. دریا در این شعر در تقابل کامل با واقعیت موجود قرار گرفته است. آرمان‌شهری که در آن هیچ نشانی از ناکامی‌ها و نابسامانی‌های جهان واقعیت نیست. دنیایی که در آن، از رنج و تلخی‌های واقعیت، خبری نیست و در آنجا «همه چیز نظم است و زیبایی و شکوه و آرامش و کامیابی» (مصرعی است از شعر «دعوت به سفر» شارل بودلر) (سید حسینی، ۱۳۸۷: ۵۸۰).

وضعیت نابسامان کنونی، یعنی وضعیتی که شاعر از آن به سوی دریا/آرمان‌شهر گریزان است، این‌گونه توصیف می‌شود:

«رو بدان وحشت‌آباد سرایی که در آسیب‌گهش/آنکه زنده‌تر و هوشیارتر است/زیستن بر وی دشوارتر است/زنده‌اش برهنه خفته است به پای دیوار/مرده‌اش را به چه کالای گران‌سنگ بپوشید مزار/نه در آن خالی از واهمه عشقی جویند/نه جدا از خطر و وسوسه حرفی گویند/جا که نه شربت بی زهر در اوست/نه به افسون و فریبی که به کار/ممکن آید که کست دارد دوست».

توصیفات نیما از دریا شباهت نزدیکی با دنیای آرمانی سمبولیست‌ها دارد. در شعر «فصلی از دوزخ» رمبو نیز به چنین آرمان‌شهری بر می‌خوریم:

«و در سپیده، صبری سوزان بر کف/به شهرهای شکوهمند پا می‌نهیم» (چدویک، همان: ۴۸).

در واقع، همان‌گونه که رمبو در سپیده دم به شهرهای شکوهمند پا می‌نهد. نیما هم به دریا می‌پیوندد:

«بر سر ناوش آورد نشست/دل بر آن مهوش دریایی بست/همچو چشمانش بر بست دهان/دست‌های وی از هم بگشاد/رفت گویی از هوش/واندر آغوشی افتاد/دلنوازنده دریا خندید/هر دو را آنی دریا بلعید».

اگرچه ترسیم دنیای آرمانی از ویژگی‌های سمبولیسم بوده و برخاسته از نوع نگاه و درک شاعرانه نیما است؛ اما زمینه و زمانه شعر نیما به ما می‌گوید که شاعر در نحوه پرداختن به این جهان آرمانی و تأکیدی که بر آن دارد، هدفی دیگر را نیز دنبال می‌کرده است. آرمان‌شهرپردازی نیما در این شعر را می‌توان نوعی تحدی‌گری و رقابت‌جویی با آرمان‌پردازی‌های ایدئولوژی‌های عصر نیز تأویل نمود. در زمانه‌ای که همه ایدئولوژی‌ها به‌ویژه ایدئولوژی چپ در صدد القای جهان آرمانی خود بوده‌اند، نیما نیز می‌کوشد تا با نشان دادن تصویری از جهان آرمانی خود به رقابت با ایشان بپردازد. نیما که در گرایش به سوی «تفکر آرمان‌شهری» و حتی نوع نمادهایی که به کار می‌گیرد بسیار متأثر از سنت روشنفکری زمانه بوده است، سعی دارد تا در اشعار خود، مخاطب را از آرمان‌شهرهای دروغین ایدئولوژی‌ها به آرمان‌شهر خود رهنمون شود.

در چنین رقابتی است که قطعاتی از شعر مانلی به محلی برای کامل‌ترین توصیفات نیما از شهر آرمانی خود تبدیل می‌شود:

«آری. از هر چه که زیباتر در خطه خاک/ تا بخواهی به درون دریاست/ هم به از آدمیانی که تو پنداریشان/ در نهانخانه آب است اگر آدم‌هاست/ اندر آن ناحیه بر فرش تک دریاییم، همه از نیل کبود، واندر آن/ هر گل آن از مرجان/ دید خواهی (همه بر عهده‌ام) آن چیز که در فکر تو بود/ نازنینانی انگیخته جوش/ رقص برداشته/ رفته از هوش/ نغمه‌سازان مرغان، که در آرامگه روشنی باخته رنگ، هر یک از نازک منقاری‌شان، می‌سراید به نوای آهنگ، دلفسایان گل‌ها، (هر دم از خنده به رنگی دیگر)/ که اگر بویی از آنان به دماغ تو دمی راه برد/ همه عمر تو به مستی گذرد/ آه! اگر دانستی تو که چه پیش از دگران/ کام دل یافته‌اند آنانی/ که به دریاشان باشد گذران».

نتیجه‌گیری

اگرچه پیشینه ترسیم نظام آرمانی در قالب شعر را در سنت ادبی گذشته ایرانی نیز می‌توان پیگیری کرد؛ اما تفاوت آرمان‌شهر اندیشی نیما و شاعرانی مانند او با آرمان‌شهر پردازانی نظیر سعدی این است که سعدی - و یا برخی شاعران همانند او - در تعبیری که فرهنگ رجایی به کار می‌برد، «مهندس اجتماعی محال‌اندیش»^۱، نیست که جامعه‌ای آرمانی را طرح و تبیین کند، بلکه چون فیلسوفان مکتب مهندسی تدریجی، می‌کوشد کژرفتاری‌ها را به حداقل برساند (رجایی، ۱۳۷۶: ۵۴). سعدی بر خلاف نیما که جهان آرمانی را تنها با نفی جهان کنونی و از طریق زیر و زبر کردن آن امکان‌پذیر می‌داند، می‌کوشد که چون «منذری»، بهترین روش کنار آمدن با

کژرفتاری‌های دنیا و طریق حل و فصل گرفتاری در چنبر آنها را یادآوری کند (همان: ۵۵). سعدی در نظر ندارد که زمانه‌اش را زیر و رو کرده، طرحی نو دراندازد، توصیه‌اش این است که از عوامل و امکانات موجود به بهترین وجهی استفاده و قدردانی شود (همان: ۵۴). شاعری همانند سعدی در ترسیم واقعیت موجود نیز نه تنها از تخیل خویش مدد نمی‌گیرد، بلکه با واقع‌گرایی «تصویر جامعی از زندگی اجتماعی خود ارائه می‌دهد» (همان).

علت اصلی چنین تفاوتی را شاید بتوان در مبادی شعر سمبولیستی و درک شاعران این مکتب از شاعری دانست، همان‌گونه که شاهد بودیم، نیما نیز همانند سمبولیست‌های اروپایی میان شعر و حقیقت و به دنبال آن جایگاه شاعری و مقام رازبینی و رازگویی قرابت و یکسانی ایجاد می‌کند. چنین قرابتی است که نفی و انکار وضع موجود به عنوان وضع منافی حقیقت و القای سامانی نیک و بسامان را به دنبال می‌آورد.

اعتقاد به دنیای آرمانی و نفرت از وضعیت موجود که مهم‌ترین ویژگی سمبولیسم فرارونده است، عملاً به آفرینش و القای جهانی آرمانی در آن سوی واقعیت منتهی می‌شود. بهشت گمشده‌ای که در ورای واقعیت موجود بوده و تنها شاعر می‌تواند به واسطه قدرت غیبی‌اش آن را ببیند و برای دیگران بازگو کند. بدین‌گونه مرجعیت تخیل و دنیای ذهن در بازنمایی واقعیت، هنگامی که با رسالت پیامبرانه درمی‌آمیزد، به همان رویکردهای آرمان‌شهر گرایانه‌ای منتهی می‌شود که برخی از نمونه‌های آن را در تاریخ اندیشه سیاسی نیز شاهد بوده‌ایم. در چنین وضعیتی است که تفکرات شاعری همانند نیما در قرابت با اسلاف سمبولیست اروپایی او با حوزه تأملات اندیشه سیاسی پیوند می‌خورد.

در نزد شاعران سمبولیست اروپایی شاهد بودیم که چگونه اصالت تخیل و جایگاه والای آن بر انتخاب‌ها و جهت‌گیری‌های کلی سیاسی آنها تأثیرگذار بوده است. با در نظر گرفتن این جهت‌گیری‌های کلی می‌توان ادعا نمود که تا زمانی که انواع نگرش رمانتیک-سمبولیستی بر قلمرو شعر مستولی بود، گرایشی به سمت نظرات سیاسی افراطی به چشم می‌خورد، نظرهایی که در بیشتر موارد ارتجاعی و محافظه‌کار بودند تا مترقی. هامبورگر در مقاله‌ای، ریشه این جهت‌گیری‌های سیاسی را در جایگاه تخیل در میان این شاعران جست‌وجو کرده است.^(۵) بدین‌گونه شاعر سمبولیست که به اصالت تخیل و آرمانگرایی منتج از آن باور دارد، با اندیشه‌های آرمانگرایانه در سایر حوزه‌ها نیز احساس همدلی کرده و بعضاً حتی از این احساس همدلی نیز فراتر رفته و به موضع‌گیری مشترک با صاحبان و نمایندگان این اندیشه‌ها می‌رسد.

جایگاه تخیل در نزد سمبولیست‌ها و نتایج سیاسی آن در بردارنده قرابت‌های فراوانی با جایگاه تخیل در اندیشه سیاسی است. در تاریخ اندیشه سیاسی، تخیل بیش از هر جای دیگر، خود را در

مفهوم اتوپیا^۱ (آرمان شهر)^(۶) نشان می‌دهد، شالوده اتوپیا نیز همانند سمبولیسم خیال است. بدین معنا که تخیل می‌تواند این امکان را فراهم آورد که به نظمی فراتر از نظم موجود بیندیشیم؛ نظمی که وجود ندارد، اما می‌تواند تحقق پیدا کند. افلاطون را می‌توان اولین نویسنده آرمان شهری دانست که «جمهوری»^۲ معروفش، الگوی اولیه دیگر کارهای آرمان شهری است. «جمهوری» افلاطون را می‌توان نمونه‌ی اعلا‌ی آثاری دانست که از آنها به عنوان آرمان شهر فلسفی نام می‌برند (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۶۰-۶۱). پس از افلاطون نیز نویسندگان فراوانی به خلق آرمان شهرهای گوناگون خود پرداخته‌اند؛ اما این آرمان شهر اندیشی‌ها بعضاً تنها در حد نوشته‌های نویسندگان، محدود مانده و در پیوند با ایدئولوژی‌های بزرگ زمانه، به خلق نظام‌های سیاسی نیز منجر شده است، به گونه‌ای که پیوند میان «تخیل»، «طرز واقعیت موجود»، «وضع هنجاری» و «حقیقت»، دستمایه بسیاری از تفکرات و آثار آرمان شهری و همچنین ایدئولوژیک در حوزه‌های مرتبط با اندیشه سیاسی بوده است. *آیزیا برلین*، فرایند ایجاد این گونه تفکرات و نظام‌ها از آرمانگرایی را- به سادگی و اختصار- توضیح می‌دهد:

«نخست، آرمان بر واقعیت همه جانبه انسان‌ها مرجح می‌شود. آنگاه از دل آنها نماینده برجسته آرمان برمی‌آید و به جای همگان می‌نشیند و به جای همه تصمیم می‌گیرد. نخست، شبان رمگی درون گروهی می‌شود و آنگاه جنبه بیرونی پیدا می‌کند. اصول تجریدی دموکراسی و روشنگری، جای خود را به ضرورت‌های واقعی می‌دهد. نجات توده‌ها عملاً زیر نظم منظمی توسط فرماندهان تصور می‌شود» (برلین، ۱۳۷۴: ۱۰۰-۱۰۶).

بدین گونه است که تفکر آرمان شهری می‌تواند در چارچوب یک سبک ادبی محدود نماند و نتایج خاص خود را در هنگام مواجهه با عرصه سیاسی در پی داشته باشد. نتایجی که نمونه‌های آن را در پیروان اروپایی این مکتب شاهد بودیم و به نظر می‌رسد در مورد نیما نیز می‌توان به تأثیرپذیری و قرابت‌های آشکار و یا ضمنی میان تفکر آرمان شهری او و آرمان‌پردازی‌های ایدئولوژی‌های زمانه اذعان داشت.

شاهد بودیم که چگونه نیما در انتخاب نوع نمادهایی که برای توصیف وضع موجود و وضعیت آرمانی به کار می‌گیرد و نیز در نحوه بهره‌گیری از نمادها، متأثر از سنت روشنفکری معاصر خود بود. استفاده از نمادهایی نظیر شب، صبح، خواب، بیدار، خاموش، پرنده، سحر و... به عنوان نمادهایی مشترک در بیشتر آثار شاعران و نویسندگان آن روز به چشم می‌خورد، شاعران و نویسندگانی که گاه به ایدئولوژی و مکتبی وابسته بودند که نیما از آن تبری می‌جست. به دلیل

1. Utopia
2. Republic

وجود چنین قرابت‌هایی است که در تفسیر اشعار نیما نیز با همان معانی و تفاسیر آشنایی مواجه می‌شویم که درباره سایر آثار ادبی معاصر او وجود دارد. حتی تلاش نیما برای نشان دادن تصویری متفاوت از وضع موجود و وضع آرمانی و ترسیم نحوه تقابل این دوقطبی، متأثر از نوع نگاه روشنفکری زمانه بوده است. بدین گونه است که نیما در بن‌مایه‌های تفکر آرمان شهری خود، خواسته و احتمالاً اغلب ناخواسته، متأثر از آرمان شهر اندیشی‌هایی است که در ایدئولوژی غالب زمانه ریشه دارد.

پی‌نوشت

۱. برای مطالعه بیشتر درباره زندگی و اندیشه‌های بودلر ر.ک. سارتر، ۱۳۸۴.
۲. در میان منابع انگلیسی که به بررسی سمبولیسم فرارونده پرداخته‌اند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

Balakian, Anna, *The Symbolist Movement*, New York, 1976.

کتاب فوق به مطالعه آرای بودلر، ورن و مالارمه می‌پردازد.

Symons, Arthur, *The Symbolist Movement in Literature*, London, 1989.

در کتاب فوق مولف در مقدمه‌ای کوتاه نشان می‌دهد که فقط به «سمبولیسم فرارونده» نظر دارد و سپس مقالاتی درباره هشت نویسنده‌ای می‌نگارد که «دیگر جهان محسوس برایشان واقعیتی ندارد و جهان نادیده دیگر برایشان رویا نیست»: *نروال*، *ویلیه دولیل آدام*، *رمبو*، *ورن*، *لافورگ*، *مالارمه*، *هوئسمان* و *مترلینگ*.

۳. برای آشنایی بیشتر با مقام تخیل در اندیشه بودلر ر.ک. بودلر، ۱۳۸۶.
۴. از نیما حدود یکصد و نود شعر به دست ما رسیده است که شامل منظومه‌های بلند نیما نظیر *افسانه*، *مانلی*، *خانه سریویلی* و... مجموعه *رباعیات* و *شعرهای تبری (روجا)* است (سید محمد علی شهرستانی، ۱۳۸۲: ۱۳). منحنی پیدایش و رشد شعر نیما را می‌توان این گونه ترسیم کرد:
- آغاز شاعری با خلق منظومه‌های بلند نخستین (*قصه رنگ پریده خون سرد*، *افسانه* و...) از اسفند ۱۲۹۹ تا پایان سال ۱۳۰۱.
- دوره آفرینش قطعه‌های کوچک تمثیلی (انگاسی‌ها، کچی، میرداماد و...) از اواخر ۱۳۰۱ تا پایان ۱۳۱۰.
- سال‌های سکوت ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲. در این سال‌ها، جز یکی دو مورد مشکوک، شعری از نیما در دست نداریم.
- آفرینش منظومه بلند «قلعه سقریم»، ۱۳۱۳.
- باز هم سکوتی سه ساله.
- پیدایش مکتب ویژه نیمایی با تولد قفنوس در ۱۳۱۶ (همان: ۱۵).

۵. مقاله او با عنوان «شعر ناب و سیاست ناب»، با ترجمه مراد فرهادپور در مجله ارغنون شماره ۱۴ به چاپ رسیده است.

۶. معادل فارسی آرمان شهر در برابر اتوپیا نخستین بار در ترجمه کتاب مور آمده است. این کلمه از دو کلمه یونانی گرفته شده است: یکی از آنها **Outopia** به معنی «لامکان» و دیگری **eutopia** به معنای «آبادمکان» است؛ اما سر تامس مور برای اولین بار ترکیبی دو پهلوی از این دو واژه ساخت و آن را «ناکجا آباد» (**Utopia**) نامید. برای مطالعه بیشتر درباره دیدگاه مور ر.ک. مور، ۱۳۶۱.

منابع

- برلین، آیزایا (۱۳۸۰) چهار مقاله درباره آزادی، ترجمه محمدعلی موحد، چاپ دوم، تهران، خوارزمی.
- بودلر، شارل (۱۳۸۶) مقالات، ترجمه روبرت صافاریان، تهران، حرفه هنرمند.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۳) خانه‌ام ابری است: شعر نیما از سنت تا تجدد، تهران، سروش.
- حمیدیان، سعید (۱۳۸۳) داستان دگردیسی، تهران، نیلوفر.
- چدویک، چارلز (۱۳۸۵) سمبولیسم، ترجمه مهدی سبحانی، تهران، مرکز.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۶) معرکه جهان‌بینی‌ها، تهران، احیاء کتاب.
- سارتر، ژان پل (۱۳۸۴) بودلر، ترجمه دل آرا قهرمانی، تهران، سخن.
- سید حسینی، رضا (۱۳۸۷) مکتب‌های ادبی، تهران، نگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۳) ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران، سخن.
- شهرستانی، سید محمد علی (۱۳۸۲) عمارت دیگر (شرح شعر نیما)، تهران، قطره.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۳) زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران، کویر.
- طیب زاده، امید (۱۳۸۷) نگاهی به شعر نیما یوشیج، تهران، نیلوفر.
- گری، ج گلن (۱۳۸۲) «شاعران و متفکران»، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، ارغنون، شماره ۱۴.
- مور، تامس (۱۳۶۱) آرمان‌شهر (اتوپیا)، ترجمه داریوش آشوری و نادر افشار نادری، تهران، خوارزمی.
- منوچهری، عباس (۱۳۸۸) «نظریه سیاست پارادایمی»، مجله پژوهش سیاست نظری، شماره ۶.
- نیما یوشیج (۱۳۶۸) برگزیده آثار نیما یوشیج، به کوشش سیروس طاهباز، تهران، بزرگمهر.
- نیما یوشیج (۱۳۷۶) مجموعه کامل نامه‌های نیما یوشیج، به کوشش سیروس طاهباز، تهران، علم.
- نیما یوشیج (۱۳۸۵) درباره هنر شعر و شاعری، تهران، نگاه.
- نیما یوشیج (۱۳۸۸) یادداشت‌های روزانه نیما یوشیج، به کوشش شراگیم یوشیج، تهران، مروارید.
- ولک، رنه، (۱۳۸۶) تاریخ نقد جدید، ترجمه سعید ارباب شیرانی، تهران، نیلوفر.
- هامبورگر، میکاییل (۱۳۸۲) «شعر ناب سیاست ناب»، ترجمه مراد فرهادپور، ارغنون، شماره ۱۴.

دوفصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

دوره جدید، شماره دهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰: ۳۶-۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۲/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۰۵/۰۷

سهروردی و اندیشه سیاسی ایرانشهری

احمد بستانی*

چکیده

در اندیشه سیاسی ایرانشهری شاه سایه خداوند بر زمین است و حضور شاه عادل و فرهمند در رأس حکومت موجب خرمی و آبادانی کشور و سعادت و نیکبختی نفوس مردم خواهد شد. فردوسی در شاهنامه کوشید اندیشه شاه آرمانی را بازسازی کند و متناسب با شرایط زمان خود جلوه‌ای «حماسی» بدان ببخشد؛ اما شهاب‌الدین سهروردی در قرن ششم دریافتی دیگر از همین نظام اندیشه سیاسی عرضه کرد که از آن به «قرائت عرفانی- اشراقی» از اندیشه سیاسی ایرانشهری تعبیر کرده‌ایم. شیخ اشراق در آثارش از مؤلفه‌ها و مفردات اندیشه ایرانشهری، که به طور کامل در شاهنامه گردآوری شده بودند، برمبنای نظام فلسفی اشراقی خود قرائتی نوین عرضه کرد. در این قرائت جدید «عالم خیال» به مثابه یکی از مهم‌ترین ابتکارات سهروردی، نقشی اساسی دارد. کارنامه شاهان آرمانی چون فریدون و کیخسرو، که در روایت‌های کهن جنبه اسطوره‌ای یا حماسی داشتند، در قرائت سهروردی جنبه عرفانی می‌یابند و مفاهیمی چون سیمرغ، جام جهان‌بین، کوه قاف و مانند آن، همگی در نظام فکری اشراقی معنا و مفهوم جدیدی به خود می‌گیرند. مقاله حاضر به ابتکارات سهروردی در حوزه اندیشه سیاسی ایرانشهری می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: حکمت اشراق، اندیشه ایرانشهری، حکمت خسروانی و اندیشه سیاسی اسلامی.

* دکتری اندیشه‌های سیاسی دانشگاه تربیت مدرس و پژوهشگر گروه علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی
Ahmad.bostani@gmail.com

در این نوشتار با عنایت به تحولی که سهروردی در حکمت خسروانی و اندیشهٔ ایرانشهری ایجاد کرده، به اندیشهٔ سیاسی شیخ اشراق می‌پردازیم و به‌ویژه مقام او را در اندیشهٔ شاه آرمانی دارای فرّهٔ ایزدی - که رکن اساسی اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری است - برجسته می‌کنیم. در طرح اشراقی گذار از حماسهٔ پهلوانی به حماسهٔ عرفانی، اندیشهٔ شاهی آرمانی نیز تحول یافته و عناصر اساسی آن در ساحت وجودی جدیدی که به دست سهروردی تدارک دیده شد از نو طرح می‌گردند و حال و هوای دیگری می‌یابند.

سهروردی نظامی از حکمت بنیان نهاد که بر نقد نگرش یونانی و مشایی مبتنی بود و مفهوم کانونی آن را می‌توان «نور» دانست. علم‌الانوار شیخ اشراق زمینه را برای غلبه بر پاره‌ای از معضلات معرفتی و وجودی، که حکمای پیشین با آن مواجه بودند، مهیا ساخت. خود سهروردی این نظام فلسفی را متأثر از حکمت ایران باستان و فلسفهٔ افلاطون می‌داند که در کنار تفکر عقلی و بحثی، بر ذوق و شهود نیز تأکید می‌ورزد و استدلال عقلی به شیوهٔ مشاییان و پیروان ارسطو را برای دستیابی به حقیقت ناکافی می‌داند. تأکید شیخ اشراق بر شهود را می‌توان به‌ویژه در مباحث وی در باب «حدس» و «تأله» جست‌وجو کرد؛ مفاهیمی که مبنای اندیشهٔ سیاسی وی نیز بودند. از نظر شیخ اشراق تنها حکیمی که به مقام تأله رسیده است، یعنی در حکمت ذوقی، به بالاترین مدارج دست یافته، صلاحیت حکومت بر مردمان را دارد و زمانه در ذیل حکومت چنین حکیمی «نورانی» خواهد شد. شاه آرمانی در حکمت اشراقی، حکیمی است که بیشترین پیوند را با عوالم برتر دارد و خلیفهٔ خداوند بر زمین است (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۲).

سهروردی، میان نظام اشراقی خود و حکمت ایران باستان، پیوندی ژرف برقرار کرده و سنت اندیشهٔ کهن ایرانی را با سنت معنوی و حکمی دورهٔ اسلامی مرتبط می‌سازد. او همچنین درکی ویژه از تداوم مثالی ایران دارد و تاریخ معنوی او، که شرح انتقال مثالی خمیرهٔ خسروانی حکمت است، مشتمل بر سلسله‌ای است از حکمای متأله که از ایران باستان تا دورهٔ اسلامی را در برمی‌گیرد. نکتهٔ جالب توجه در این سلسلهٔ معنوی، این است که در نگاه شیخ اشراق، متألهان فهلوی (کیومرث، فریدون و کیخسرو) همگی از شاهان آرمانی ایران باستان‌اند و حکمای دورهٔ اسلامی از صوفیه‌اند (حلاج، بایزید، خرقانی و قصاب آملی). تأمل در این نکته اهمیت اندیشهٔ شاهی آرمانی را در آیین سیاسی اشراقی نشان می‌دهد. پادشاهان آرمانی ایران باستان، محدود کسانی هستند که تأله و قدرت سیاسی را در خود جمع دارند (و سهروردی، مشابهی برای آنها در تمدن اسلامی نمی‌یابد) و از همین روی کارنامهٔ آنها الگوی کامل پادشاه آرمانی را در آیین سیاسی اشراقی عرضه می‌کند. شیخ اشراق در فقرات متعددی از آثار خود به ویژگی‌های این

پادشاهان و شرح کردارهای آنها می‌پردازد و به‌ویژه با گزینش بخش‌هایی از آن و تفسیر مجددشان متناسب با الزامات حکمت اشراقی، روح دوباره‌ای در آنها می‌دمد.

شاهی آرمانی

شاهی آرمانی، چنان‌که پژوهشگران نشان داده‌اند، مهم‌ترین عنصر اندیشه سیاسی ایرانشهری است. این اندیشه را همچنين باید اساسی‌ترین وجه تداوم فرهنگی ایران زمین، در حوزه اندیشه سیاسی، دانست. بررسی متون دینی و سیاسی، کتیبه‌ها و سنن ایران باستان جایگاه شاهی آرمانی را، به مثابه عنصری کانونی، در عمل و اندیشه ایرانیان نشان می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که تمامی وجوه فرهنگی و تمدنی ایران، تحت تأثیر این اندیشه بوده و تقریباً در تمامی متون کهن برجای مانده، اشاراتی بدان رفته است.

یکی از وجوه اساسی اندیشه شاهی آرمانی، و البته هرگونه آرمان‌گرایی سیاسی، نفی واقعیت سیاسی موجود است. سهروردی بر مبنای دریافت عرفانی از اندیشه سیاسی، پادشاهی‌های موجود زمانه خود را چنین به نقد می‌کشد:

«اکنون این‌قدر زمین که از ربع مسکون است ببین که چند پادشاه دارد؛ بعضی ولایتی و بعضی طرفی و بعضی اقلیمی، و هر یکی دعوی مملکت می‌کنند، اگر بر حقیقت واقف شوند حقاً که از دعوی خود شرم دارند. این دولت ابویزید یافت پس هر چه داشت بگذاشت و به یکبار ترک آن همه کرد. لاجرم به یکبار آن بیافت. نعمت و جاه و مال، حجاب راه مردان است، تا دل بامثال این مشغول باشد، راه بیش نتوان بردن. هر که قلندری‌وار از بند زینت و جاه برخاست او را عالم صفا حاصل آمد» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۲۵۹).

معرفی عرفای نامدار دوره اسلامی به عنوان الگوی شاه آرمانی ناشی از درک عرفانی سهروردی از اندیشه سیاسی است. سهروردی در این فقره نشان می‌دهد که پادشاهی‌های موجود با الگوی شاهی آرمانی، که همان الگوی حکومت حکیم متأله است، فاصله بسیار دارند. نقد حکومت‌های موجود از ویژگی‌های هر اندیشه سیاسی آرمان‌گراست و دیگر اشارات شیخ اشراق و نقل مورخان و شرح حال‌نویسان، حاکی از نگرش منفی او نسبت به سیاست‌های زمانه خویش است.

کیان خرّه

فرّه ایزدی مفهوم کانونی اندیشه شاهی آرمانی است؛ مفهومی که باید آن را از مهم‌ترین عوامل تداوم اندیشه سیاسی ایرانشهری از ایران باستان تا ایران اسلامی دانست. این تداوم به دست سهروردی و با تفسیر بدیعی که از مفهوم اساسی فرّه ایزدی عرضه کرد، صورت پذیرفت. همان‌گونه که پژوهشگری اشاره کرده است، کلید فهم تحول از حماسه پهلوانی به حماسه

عرفانی [مفهوم خرّه است. سهروردی با تأکید بر این مفهوم و تفسیر خاصی که از آن می‌کند این مهم را تحقق بخشیده و به اساطیر مربوط به فریدون و ضحاک، کیخسرو و افراسیاب، رستم و اسفندیار و زال و سیمرغ، بعدی عرفانی و معنوی می‌بخشد (موحد، ۱۳۸۴: ۱۸۶).
به همین دلیل بررسی دریافت سهروردی از این مفهوم ما را در فهم تحولی که به دست او در اندیشه سیاسی ایران شهری رخ داد، یاری خواهد رساند.

شیخ اشراق در *حکمة الاشراق*، از قول زرتشت، خرّه را نوری تعریف می‌کند که «از ذات خداوندی ساطع می‌گردد و بدان مردم بر یکدیگر ریاست می‌یابند و به کمک آن هریک بر صنعتی و عملی متمکن می‌گردند» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۵۷). در متون ایرانی از انواع مختلف فرّ سخن رفته است؛ ولی به طور خاص از سه نوع فرّ مربوط به شاهان، پیامبران و حکما یاد شده است^(۱) (معین، ۱۳۶۷: ۴۱۶). در حکمت اشراقی نیز از هر سه گروه یاد شده به عنوان دارندگان خرّه یاد شده است؛ اما در دریافت ویژه سهروردی از اندیشه سیاسی ایران شهری، تأکید خاص او بر فرّ کیانی دیده می‌شود. شیخ در *الواح عمادی* می‌نویسد: «و نوری که معطی تأیید است که نفس و بدن بدو قوی و روشن گردد، در لغت پارسیان «خرّه» گویند و آنچه ملوک خاص باشد آن را «کیان خرّه» گویند» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۸۶).

سهروردی در رساله *پرتونامه* مفهوم کیان خرّه را بیشتر توضیح می‌دهد: «و هر پادشاهی که حکمت بداند و بر سپاس و تقدیس نورالانوار مداومت نماید، چنانچه گفتیم، او را خرّه کیانی بدهند و فرّ نورانی ببخشند و بارقی الهی او را کسوت هیبت و بها بپوشاند و رئیس طبیعی شود عالم را و او را از عالم اعلیٰ نصرت رسد و سخن او در عالم علوی مسموع باشد و خواب و الهام او به کمال رسد»^(۲) (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۸۱).

شاه آرمانی در آیین سیاسی اشراقی فرّ کیانی دارد؛ اما تفسیر سهروردی به آن رنگی عرفانی بخشیده است. می‌دانیم که حاکم آرمانی سهروردی، عارفی است که به دلیل ارتباط با عالم خیال و سیر در آن، صلاحیت حکومت بر مردم را پیدا کرده است. این ارتباط موجب می‌شود که حکیم، حقایق و جزئیات را در خواب و بیداری، از عوالم برتر دریافت کرده و قدرت تصرف در طبیعت را به دست آورد. چنان‌که فقرات مختلف آثار شیخ اشراق نشان می‌دهد، وی فرّ کیانی را بر همین توانایی تطبیق می‌دهد و در نتیجه مفهوم اساسی اندیشه سیاسی ایران شهری را مطابق با الزامات حکمت اشراقی تفسیر می‌کند. شاه آرمانی دارنده فرّ ایزدی، همان حکیم متألهی است که در آثار شیخ اشراق بدان اشاره شده است. البته باید اشاره کرد که اندیشه سیاسی ایران شهری - و به طور خاص مفهوم مورد بحث - عناصر و ویژگی‌هایی دارد که آن را مستعد تفسیر عرفانی کرده و

شیخ اشراق نیز از همین ویژگی‌ها بهره جسته است. در ادامه و ضمن بحث از دریافت سهروردی از کارنامه دو شاه آرمانی ایران باستان، فریدون و کیخسرو، به این نکته بیشتر پرداخته شده است. ارتباط فره با آتش و نور از دیرباز در زمره اعتقادات ایرانیان بوده است (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۸۴-۸۵). شیخ اشراق از این پیوند به بهترین وجه بهره می‌گیرد و به تطبیق آن با مراتب انوار در حکمت اشراقی می‌پردازد. او در کتاب *المشارح و المطارحات* افاضه انوار خره را بر سه قسم می‌داند: «[اول] اگر امری قهری بر گوهر نفس غالب گردد، تابش به وجهی صورت می‌گیرد که در آن بهره امور قهری از سماویات و صاحبان طلسمات آنها غالب باشد و معنی آنچه پهلویان «خره» گویند، چیزی است که اثرش در شهاب‌های نورانی اندر قهر فرود آید. پس دارنده آن دلیر و قاهر و پیروزمند گردد. [دوم] اگر تابش در شهاب‌های قدسی از انوار روحانی بر حسب استعداد نفس از جهت محبت و عشق‌ورزی فرود آید، اثر خره ساری، در نیکبخت ساختن صاحب خویش است به توسط امور لطیف و میل و عشق نفوس به او و بزرگ داشتن ملل او را؛ زیرا لمعه ساری در آن از صاحبان طلسمات و بزرگوار و محبوب (معظمه معشوقه) است. [سوم] اگر تابش معتدل باشد و در آن بهره هیأت نور به توسط خورشید اعظم زیاد باشد، پس صاحب آن، پادشاهی بزرگوار، با هیبت و دانش و فضیلت و اقبال خواهد گردید و تنها همین است که «کیان خره» نامیده می‌شود و اگر این تابش تمام و کامل گردد، از شریف‌ترین اقسام محسوب می‌گردد، به جهت اعتدال نوری‌ای که در آن است و آنکه خورشید اعظم، پیشگاه همه خلسه‌های بزرگ است»^(۳) (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۰۴).

فقره‌ای که نقل شد، برای درک دریافت سهروردی از خره کیانی، اهمیت ویژه‌ای دارد و با اصول علم‌الانوار اشراقی کاملاً منطبق است. از نظر سهروردی، بر سلسله مراتب انوار دو نسبت قهر و عشق برقرار است (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۰۳-۱۰۴). انوار عالی بر انوار سافل قهر و غلبه دارند و انوار سافل نسبت به انوار عالی عشق و محبت. از آنجا که نظام انوار در حکمت اشراقی الگوی کامل نظام سیاسی است، این دو رابطه را در آیین سیاسی اشراقی نیز می‌توان بازجست. در این فقره، شیخ اشراق بر پیوند میان انوار خره با دو نسبت فوق اشاره دارد و به عبارت بهتر بر هر دو وجه خره تأکید می‌ورزد. صاحب خره قدرت و قهر می‌یابد (شجاعاً، قاهرأ، غالباً) و یا عشق، محبت و اقبال مردم را به دست می‌آورد. بهره‌گیری از هر یک از این دو وجه فره، برای همگان میسر است؛ اما نوع سوم از افاضات خره، مختص شاهان است و «کیان خره» نامیده می‌شود. شاه آرمانی، هم غلبه، قهر و شجاعتی در حد کمال دارد و هم تعظیم، تکریم و محبت نفوس را به سوی خود جلب می‌کند (ملیکاً، معظماً، صاحب هیبت و علم و فضیله و اقبال) و از بالاترین مراتب انوار بهره‌مند شده است. شیخ، در ادامه مطلب این شخص را کسی معرفی می‌کند که قادر به راه

رفتن روی آب و هوا (مشی علی الماء و الهواء)، دستیابی به آسمان (الوصول الی السماء) و طی الارض است؛ شیخ اشاره می‌کند که این توانایی‌ها (ناشی از تابش انوار کیان خره) برای متأللهانی حاصل می‌گردد که در «شهرهای شرق میانه» (مَدُنُ الشَّرْقِ الْاَوْسَطِ: اشاره‌ای است به عالم خیال (کربن، ۱۹۷۲: ۱۰)) از این انوار بهره‌مند شده‌اند (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۰۵).

مشخص شد که سهروردی تفسیر نوینی از فرّ کیانی که مختص شاهان است عرضه می‌دارد و می‌کوشد آن را با نظام علم‌الانوار خویش منطبق سازد؛ اما سهروردی‌شناسان درباره اینکه کیان خره، دقیقاً با کدام‌یک از انوار مورد نظر سهروردی منطبق است، متفق‌القول نیستند. برای ارزیابی بهتر باید ابتدا اشاره‌ای به انوار درونی و اقسام آن در اندیشه سهروردی داشته باشیم. از نظر سهروردی سلوک انسان و وصول به حق بر اساس روشن‌بینی درونی او به سه مرحله تقسیم می‌گردد: ابتدایی، میانی و پایانی. سالک در هر مرحله، نور خاصی را تجربه می‌کند و سهروردی بر هریک نامی می‌نهد. نخستین نور «خاطف» نام دارد که زودگذر و از آن مبتدیان است؛ مرحله بعد، نوری است ثابت که «سکینه» نام دارد و با ریاضت بسیار به ملکه تبدیل می‌گردد؛ مقام سوم همان «فناء در خلسه» است که نزدیک‌ترین حالات به مرگ محسوب می‌گردد و نور «طامس» نام دارد^(۴) (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۱۴، ۵۰۱).

آنچه شیخ اشراق در باب سکینه آورده یادآور عالم خیال است. سهروردی در صفیر سیمرغ می‌نویسد: «و صاحب سکینه از جنت عالی ندهای به غایت لطیف بشنود و مخاطبات روحانیت بدو رسد و مطمئن گردد، چنان‌که در وحی الهی مذکور است: «الّا بذكر الله تطمئن القلوب»، و صور به غایت طراوت و لطافت مشاهده کند از محاکات اتصال به مقامات علوی و این مقام متوسط است از مقامات اهل محبت، در حال بین‌الیقظه و النوم، آوازهای هایل و ندهای عجیب بشنود و در وقت غشیان سکینه، نورهای عظیم بیند و باشد که از غایت تلذذ عاجز شود. و این وقایع بر راه محققان است نه بر طریق جماعتی که در خلوت، چشم برهم نهند و خیال‌بازی کنند» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۳۲۲-۳۲۳).

شنیدن صداهای خوش و مشاهده صور لطیف در حالتی بین خواب و بیداری از ویژگی‌های ارتباط با عالم خیال است؛ به‌ویژه در پایان عبارت مزبور، شیخ اشراق کوشیده است تمایزی میان ارتباط با عالم خیال و آنچه که «خیال‌بازی» نامیده است، برقرار سازد؛ تمایزی که می‌تواند مبنایی برای نوعی آسیب‌شناسی از تخیل و کارکردهای آن باشد.

برخی پژوهشگران، مانند هانری کربن و محمد معین، نور سکینه در حکمت اشراق را با کیان خره منطبق می‌دانند^(۵) (کربن، ۱۹۷۲: ۳۶-۳۸؛ معین، ۱۳۶۷: ۴۲۸)؛ اما نصرالله پورجوادی این ارزیابی را اغراق‌آمیز می‌داند و می‌نویسد: آیا ما می‌توانیم بگوییم که در نظر سهروردی این نور همان

کیان خرّه است؟ من چنین اعتقادی ندارم، زیرا نور سکینه، اگرچه به اندازه برق‌های زودگذر که در مرحله اول تجربه می‌شوند، ناپایدار و مادی نیستند؛ با این حال نورهایی هستند که در یک مرحله خاص عرفانی تجربه می‌شوند و به محض خروج از این مرحله، آن نور تجربه نمی‌شود؛ اما کیان خرّه، نوری است که تضمین و تأییدکننده شاهان است و در تمام طول زندگی دوام دارد، نه امری زودگذر که در یک مرحله عرفانی تجربه شود. روشن است که این نور دائمی، که فقط در مرحله میانی می‌درخشد، نمی‌تواند همان نور سکینه باشد. در واقع نور کیان خرّه، از آنجا که شریف‌ترین نوری است که برای صاحب آن برتری و قدرت می‌آورد، باید بیشتر مناسب با نوری باشد که در مرحله سوم و آخر (طمس) می‌درخشد و سهروردی افرادی مانند *افلاطون*، *هرمس*، *کیومرث*، *فریدون* و *کیخسرو* را به عنوان کسانی که این نور را تجربه می‌کنند، ذکر می‌کند^(۶) (پورجوادی، ۱۳۸۲: ۱۹۴-۱۹۵).

در سنت اشراقی نیز هرچند شارحان سهروردی (*هروی*، *قطب‌الدین شیرازی*، *شهرزوری* و *دوانی*) اشاره‌ای به نسبت کیان خرّه و نور سکینه نداشته‌اند؛ اما ودود تبریزی (بنا به قول کربن) و عبدالرزاق کاشانی به صراحت این دو را یکی دانسته‌اند (پورجوادی، ۱۳۸۲: ۱۹۵-۱۹۶).

از منظر پژوهش حاضر، پیوند عالم خیال و خرّه کیانی جالب توجه است. با توجه به اینکه انوار سکینه با عالم خیال، منطبق‌اند، می‌توان گفت، در باب یکی دانستن کیان خرّه و عالم خیال، اتفاق نظر وجود ندارد؛ اما در پیوند این دو تردیدی نیست و به گمان ما دست کم خرّه، همان‌گونه که کربن نیز نشان داده است، با عالم خیال مرتبط است. در متون اشراقی، عالم خیال، سرزمینی است که انوار خرّه بر آن می‌تابد (کربن، ۱۹۶۱: ۴۸-۵۴)؛ همچنین در متون کهن ایرانی، هرچند خرّه مجرد است، در صورت‌های مادی مجسم می‌گردد (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۹۲) همانند عالم خیال که مجردات در آن متمثل می‌شوند. در نهایت، اینکه در ادبیات باستانی ایران، میان کوه‌ها و خرّه کیانی، ارتباط نزدیکی برقرار است (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۷۷-۷۸)، همچنان که در حکمت اشراقی و ادبیات عرفانی ایران، از کوههایی چون قاف و البرز به عنوان کوههایی مثالی یاد می‌شود.

عالم خیال و کارنامه شاهان آرمانی

می‌توان نتیجه گرفت که در دریافت نوین سهروردی از خرّه کیانی، عالم خیال نقش مهمی دارد. مهم‌ترین ابتکار سهروردی، توضیح و تفسیر عناصر اندیشه سیاسی ایرانشهری در ساحت باطنی این عالم و بخشیدن معناها و ظرفیت‌هایی جدید به اندیشه شاهی آرمانی بود. شیخ اشراق، با طرح نظام حکمت خود بر مبنای سلسله مراتب انوار، به تفسیری از حکمت سیاسی خسروانی دست زد که می‌توان آن را تفسیری عرفانی دانست. مینا و مرجع این تفسیر در نظام تأویل معنوی اشراقی، عالم خیال است و به همین دلیل، این ساحت باطنی را باید شالوده آرمان‌اندیشی

سیاسی حکمای اشراقی نیز دانست. شاه آرمانی در این تلقی جدید، واسطه‌ای است بین عالم انوار معنوی و عالم غربت غربی و به همین دلیل است که قرار گرفتن وی در رأس جامعه بشری موجب «نورانی» شدن زمانه می‌گردد. بر همین مبناست که سهروردی می‌نویسد: «آنگاه که نور از گروهی از مردم منقطع گردد، هیبت و شوکت آنها و پادشاهشان زایل گشته و نفوس آن ذلیل می‌شوند» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۴۳۸). از سوی دیگر در آیین سیاسی اشراقی، با فراوان شدن انوار الهی، انسان‌ها مطیع و فرمان‌بردار می‌شوند (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۵۷). اندیشه سیاسی ایران‌شهری اساساً بر شاه آرمانی متکی است و تنها با وجود این شخص است که حکومت بسامان می‌گردد. در آیین سیاسی اشراقی نیز تجلی انوار الهی، جز به واسطه شاه آرمانی دارای کیان خرد، میسر نخواهد شد. از همین روست که سهروردی به کارنامه شاهان آرمانی ایران باستان، که تنها متألّهان صاحب حکومت بوده‌اند، اهمیت بسیار می‌دهد و می‌کوشد از کردار این شاهان، تفسیری نوآیین مطابق با الزامات حکمت اشراقی عرضه کند. بخش مهمی از ویژگی‌های آیین سیاسی اشراقی را باید در این دریافت و گزارش نوین از کارنامه شاهان آرمانی و اسطوره‌های ایران باستان جست‌وجو کرد. کیخسرو و فریدون در سنت اندیشه سیاسی ایران‌شهری، همواره به عنوان الگوی شاهان ایرانی مطرح بوده‌اند و در شاهنامه نیز عنایت ویژه‌ای به این دو شه‌ریار وجود دارد (کویاجی، ۱۳۸۳: ۴۳۷-۴۳۸). سهروردی نیز مقام ویژه‌ای برای این دو قائل است و با تفصیل به کارنامه آنها پرداخته است. برای درک تفسیر سهروردی از اندیشه سیاسی ایران‌شهری و طرح آن در عالم خیال، اشاراتی به مقام این دو شه‌ریار و تفسیر اشراقی از کارنامه آنها ضروری است.

فریدون

سهروردی، فریدون را، در کنار کیخسرو، از کسانی می‌داند که از «نور طامس» و «انوار سلوک» بهره‌مند شدند (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۰۲). فریدون در نگاه روایت‌های ملی و دینی و همچنین از نظر مورخان و نویسندگان دوره اسلامی به عدالت و بزرگی مقام مشهور بوده است. ابن بلخی در فارسنامه درباره او چنین می‌نویسد:

«از پیشانی او نوری می‌تافت که نزدیک بود به نور ماهتاب... و سخت عالم و فاضل و عادل بود و اول کسی که علم طب نهاد، وی بود و در فلسفه و نجوم دستی تمام داشت. اهل فضل را حرمت داشتی و جز از اهل فضل، ندیم و همنشین او نبود. پس سیرتی نهاد در عدل و انصاف که از آن پسندیده‌تر نباشد و در روزگار او بسیار خیرات آغاز شد و از آثار او، آن است که مردم را و دیگر حیوانات را به کار آید و افسون‌ها که مردم کنند بر دردها و بیماری‌ها و غیر آن، او نهاد»

(موحد، ۱۳۸۴: ۱۸۳-۱۸۴).

مقصود از «افسون» فریدون، که فردوسی نیز به آن اشاره دارد، دعا یا وردی است به زبان پهلوی یا اوستایی که برای آن تأثیرات فوق طبیعی قائل شده‌اند و برای هر پیشامد بد و دفع هر آسیبی، افسون یا نیرنگ مخصوص وجود داشت. آگاهی از این اوراد از ویژگی‌های پیشوایان دینی و مقدسان بود^(۷) (موحد، ۱۳۸۴: ۱۸۴).

سهروردی در لوح چهارم *الواح عمادی* می‌نویسد، اگر نفس انسان طاهر و نورانی گردد، آنگاه وی می‌تواند در اجسام و نفوس تأثیر کند، هیبت نورانی در او حاصل می‌شود و نفوس از او منفعل می‌گردند، بر دشمنان خود پیروز و از گزندها ایمن می‌شود و «به نور تأیید و ظفر می‌رسد، چنان‌که بزرگان ملوک پارسیان رسیدند» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۸۴-۱۸۵). در ادامه مشخص می‌شود که منظور از این نور تأیید و ظفر، همان خرد کیانی است. شیخ سپس می‌نویسد:

«و از جمله آن کسانی که بدین نور و تأیید رسیدند، خداوند «نیرنگ»^(۸) ملک آفریدون و آنکه حکم کرد به عدل و حقّ قدس و تعظیم ناموس حقّ بجا آورد، به قدر طاقت خویش و ظفر یافت بدان که از روح‌القدس متکلم گشت و بدو متصل و طریق مثال و تجرید و غایت سعادت را دریافت، آنچه قاصدان راه یابند و بدارند از عالم علوی. چون که نفس، روشن و قوی گشت از شعاع انوار حقّ تعالی به سلطنتی کیانی بر نوع خویش حکم کرد و مسلط به قدرت و نصرت و تأیید بر عدو [خود ضحاک]، صاحب دو علامت خبیث و او را هلاک کرد به امر حق تعالی و وردگان را باز پس ستد و سایه عدل را بگسترانید بر جمله معموره و از علوم بهره‌مند شد، بیش از آنکه بسیاریان در این عصرها برابر او نبودند. علم را نشر کرد و عدل بگسترانید و شرّ را قهر کرد و فرمان او روان گشت و زمین را قسمت کرد و ملک دراز در خاندان رها کرد، جزا از حق تعالی؛ در عصر او نشو نبات و حیوان، تمام و کامل شد» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۸۶).

در تلقی اشراقی، فریدون مرتبط با روح‌القدس (عقل فعال و جبرئیل) و متصل به عالم علوی بود و رمز پیروزی او در همین پیوند است. این ارتباط موجب کامیابی و بختیاری او در سلطنت شده بود. سهروردی، تمامی عناصری را که از کارنامه این شاه اسطوره‌ای در اختیار داشت، مطابق با الزامات اشراقی عرفانی خویش بازتفسیر کرد. نبرد با ضحاک، رمزی است از جدال نور و ظلمت؛ رها کردن سلطنت، نشانه‌ای است از رویگردانی از عالم مادی و رهایی از غربت غربی؛ تمام شدن نشو نبات و حیوان، اشاره‌ای است به قدرت تکوینی صاحب فرّه و پیوستگی او با عالم خیال که حکیم متأله را مسلط بر عالم ماده و قادر به تأثیرگذاری بر پدیده‌های مادی می‌کند؛ خداوند نیرنگ بودن فریدون نیز بر همین قدرت اشاره دارد. در اندیشه سیاسی اشراقی، صاحب فرّه کیانی نه تنها بر نفوس مردم که بر عالم طبیعت نیز نفوذ و سیطره دارد. این ویژگی در اندیشه سیاسی ایرانشهری، همواره به شاهان آرمانی نسبت داده شده است؛ سنت کهن ایرانی به این ویژگی،

خصلتی اسطوره‌ای می‌بخشید؛ ولی سهروردی آن را در چارچوبی عرفانی درک می‌کند و متألهان و «اخوان تجرید» را که با عالم خیال مرتبط‌اند، دارای قدرت تصرف بر طبیعت و «رئیس طبیعی» عالم می‌خواند. در آیین سیاسی اشراقی، فریدون یکی از نمونه‌های چنین حکیمی است که به قدرت رسید و در دوران حکومت او عدل و آبادانی سایه‌گستر شد.

کیخسرو

شاه آرمانی دیگری که سهروردی به وی اشاره کرده، هشتمین شهریار کیانی، یعنی کیخسرو، است که مقامی ارجمند و بی‌نظیر در اندیشهٔ ایرانیان شهری، در هر دو روایت ملی و دینی، به خود اختصاص داده است. کیخسرو همواره به عنوان الگوی شاه آرمانی مطرح بوده است و نویسندگان مسلمان و گاه متعصبان اهل سنت و جماعت نیز او را الگوی شهرداری دانسته‌اند^(۹). کیخسرو هم پهلوانی دلیر و هم شاهی فرهمند و عادل است و کارنامهٔ پهلوانی و شهرداری او در متون متعدد، به‌ویژه شاهنامه، با آب و تاب فراوان نقل شده است. در تمامی نوشته‌ها از کیخسرو به عنوان پادشاهی عادل، مردم‌دوست، شجاع، جوانمرد، حکیم، خداپرست، بختیار، پیروز و رستگار یاد شده است. در اسطوره‌های ایرانی، مهم‌ترین اقدام کیخسرو، هم به خونخواهی پدرش و هم به هدف نجات ایران^(۱۰)، جنگ با افراسیاب تورانی و شکست دادن و کشتن او بوده است. بنابر روایت شاهنامه، کیخسرو در طول پادشاهی خود به هر چه می‌خواست، دست یافت و دوران او، زمانهٔ آبادانی کشور، بنا کردن عبادتگاه‌ها، شادی مردم و گسترش عدل و داد بود^(۱۱). جالب‌ترین جنبهٔ کارنامهٔ کیخسرو، پایان کار اوست. او پس از سال‌ها سلطنت، از جهان مادی رویگردان می‌شود و تاج و تخت را رها کرده، سر به کوه می‌گذارد. برخی از پهلوانان، از جمله زال، مسافتی از راه را با کیخسرو همراه می‌شوند. در میان راه به چشمه‌ای می‌رسند و شاه در آب روشن آن، سر و تن خود را می‌شوید و سپس با همراهان خود وداع کرده، ناپدید می‌گردد^(۱۲).

کیخسرو برای فردوسی الگوی کامل پادشاهی آرمانی و برخوردار از هر چهار عنصر نژاد، گوهر، فرّ و خرد است. هرچند که در روایت‌های کهن از کیخسرو به عنوان شهرداری آرمانی یاد شده است، چهره‌ای که در ادبیات فارسی و فرهنگ ایران پس از اسلام از این شهریار وجود دارد، همان است که فردوسی ترسیم کرده است و منبع و مأخذ شیخ اشراق هم شاهنامه بوده است (پورجوادی، ۱۳۸۰: ۷۱). با این حال در اینجا نیز شیخ اشراق، متناسب با الزامات آیین سیاسی اشراقی، تفسیر و دریافت ویژه‌ای از کارنامهٔ این شهریار عرضه می‌دارد. سهروردی در حکمة‌الاشراقی، «کیخسرو مبارک» را در زمرهٔ حکیمان نورانی و «اصحاب مشاهده» دانسته است که در خلسه‌های خویش به مشاهدهٔ ذوات ملکوتی عوالم بالا پرداخته‌اند (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۵۷-۱۵۸).

۱۵۸). بدین‌سان مهم‌ترین ویژگی وی ارتباط با عوالم برتر و کسب انوار از آن است و همین ارتباط با ملکوت است که او را شایسته حکومت می‌کند. سهروردی در *الواح عمادی*، هنگام بحث از کیان خره و تعریف آن، تنها از فریدون و کیخسرو به عنوان دارندگان آن یاد می‌کند. شیخ پس از اشاره به فریدون می‌افزاید: «و دوم او از ذریت او [فریدون]، ملک ظافر کیخسرو مبارک که تقدس و عبودیت را برپای داشت، از قدس صاحب سخن شد و غیب با او سخن گفت و نفس او به عالم اعلی عروج کرد و متنقش گشت به حکمت حق تعالی و انوار حق تعالی، او را پیدا شد و پیش او باز آمد و معنی کیان خره دریافت و آن روشنی‌ای است که در نفس قاهر پدید آید که به سبب آن گردن‌ها او را خاضع شوند»^(۱۳) (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۸۷).

در *شاهنامه*، کیخسرو در آخرین روزهای حیات دنیوی و بر اثر بحرانی که برایش پدید آمده بود، از جاه و جلال دنیوی بیزار شده و به نیایش خداوند می‌پرداخت؛ هنگامی که در خواب بود سروش با او سخن گفت و به او گفت که پادشاهی را ببخشد و به سوی خداوند بشتابد. این فراز از *شاهنامه* برای سهروردی و تفسیر عرفانی از کارنامه کیخسرو، اهمیت ویژه‌ای داشته است. شیخ اشراق، الهام در خواب را از ویژگی‌های ارتباط با عالم خیال می‌داند و همان‌گونه که اشاره شد حکیم متأله را کسی می‌داند که حقایق را در خواب و بیداری از روح‌القدس دریافت می‌کند^(۱۴). کیخسرو با داشتن خره کیانی، که ناشی از ارتباط و پیوند با عوالم برتر است، قادر به غلبه بر دشمنان است و نفوس و طبیعت مطیع و مسخر او شده‌اند: «و هلاک گردد به قوه حق تعالی شیر و محب دشمنی را، ولد را و سخت دل را افراسیاب ترک را از بهر آنکه جاحد حق گشت و منکر نعمت‌های خدا شد، تقدیس را برداشت، خداوند لشکر که شمرندگان از شمردن آن عاجز ماندند، در جانب غزنی هلاک گشت و ملک قدیس چون سنگ سکینت برو مسلط شد، عناصر ازو منفعل گشت و خیر و برکات بسیار شد و در آن معرکه چندان بدان کشته شدند که در روزگارهای بسیار چشم‌ها مثل آن ندیدند»^(۱۵) (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۸۷).

اگر در *شاهنامه* انگیزه کیخسرو از نبرد با افراسیاب خونخواهی پدر و نجات ایران است سهروردی، سخنی از این دو انگیزه به میان نمی‌آورد. نصرالله پورجوادی به درستی می‌نویسد: «از نظر حکیم طوس، کیخسرو به دلیل اینکه افراسیاب پدر او، سیاوش را کشته است یک عمر کینه او را به دل می‌گیرد تا سرانجام او را می‌کشد. کیخسرو در شاهنامه برای دست یافتن به افراسیاب حتی حاضر است برادر او گرسیوز را آزار دهد. ولی سهروردی از کینه و انتقام‌جویی سخنی نمی‌گوید. سهروردی، کیخسرو را از لحاظ اخلاقی بالاتر از آن می‌داند که به انگیزه انتقام‌جویی دست به جهاد عظیم بزند. او با افراسیاب به این دلیل می‌جنگد که وی را دوستدار دشمنی و

سخت‌دل و دشمن خدا و منکر نعمت‌های خدا می‌داند، و تقدیس و تقدس را از زمین برداشته است (پورجوادی، ۱۳۸۰: ۷۷).

بدین‌سان نزد شیخ اشراق، جدال این دو، فراتر از وجوه ظاهری آن، رمزی از جدال سالکان نور و ظلمت است (همان‌گونه که جدال فریدون و ضحاک چنین بود). با شکست افراسیاب و پیروزی کیخسرو، نور حاکم و به همین سبب در دوران حکومت کیخسرو، خیر و برکت، فراوان شد. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره کردیم، اگر شاه دارای خرد کیانی به حکومت برسد، به دلیل قهر و سلطه‌ای که بر عالم مادی دارد، طبیعت مسخر اوست و نفوس در برابر او خاضع می‌شوند و این ویژگی به بهترین وجه در کارنامه کیخسرو وجود دارد؛ اما مهم‌ترین بخش کارنامه کیخسرو برای سهروردی پایان کار اوست: «و چون ملک فاضل‌النفوس، در عالم سنت‌ها را زنده گردانید و تعظیم انوار حق کرد و حکم کرد به تأیید حق تعالی بر جمله روی زمین، انوار مشاهده جلال حق تعالی برو متوالی گشت در مواقف شرع اعظم، بخواند او را منادی عشق و او لبیک گفت و فرمان حاکم شوق در رسید و او پیش بازرفت به فرمانبرداری و پدر^(۱۶) او را بخواند و بشنید که او را جمله می‌خواند، اجابت کرد و هجرت کرد به حق تعالی، ترک کرد ملک جمله معموره و حکم محبت روحانی را ممثل گشت به ترک خویشان و وطن و بیت، روزگاری چنان ملکی ندید و به جز از پادشاه یاد ندارد و قوه الهی او را حرکت فرمود، بیرون آمد از دیار خویش. درود باد بر آن روز که مفارقت وطن کرد، روزی که به عالم علوی پیوست» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۸۷-۱۸۸).

کارنامه کیخسرو، شرحی است از رهایی انسان از غربت غربی و پیوستنش به مشرق انوار. رها کردن ملک، که شامل تمام معموره ارض می‌شد، کنایه‌ای است از رها شدن از بند شواغل مادی. پایان داستان کیخسرو آمیزه‌ای است از هر دو پایان اسفندیار و فریدون. فریدون سلطنت را رها کرد و اسفندیار در خلسه و شهودی با شکوه به عالم انوار پیوست. اهمیت کیخسرو در این است که هم کارنامه پهلوانی دارد و هم کارنامه شهریاری و از این جهت در سنت ایرانشهری همتایی ندارد. سهروردی هر دو جنبه این شخصیت را براساس حکمت اشراقی خویش از نو تفسیر می‌کند و حکایت کیخسرو، به‌ویژه پایان شکوهمند آن، حاوی تمامی جنبه‌های رمزی گذار از حماسه پهلوانی به حماسه عرفانی است و دریافت ویژه‌ای از شهریاری آرمانی عرضه می‌دارد^(۱۷). ناپدید شدن یا غیبت کیخسرو از عالم مادی به معنای حضور در ملکوت انوار و پیوستن به عالم علوی است. این تجربه، که نزدیک‌ترین حالت به مرگ است و با نور طامس مناسبت دارد، مصداقی است از روایت مشهور «بمیرید پیش از آنکه بمیرانندتان» (موتوا قبل أن تموتوا) و در سنت اشراقی، کیخسرو تنها کسی است که چنین تجربه‌ای داشته است. این غیبت، همان‌گونه

که کربن به درستی تذکر می‌دهد، در حقیقت به معنای حضور در عالم خیال یا اقلیم هشتم است:

«کیخسرو پس از رویگردانی از اقتدار دنیوی، از این جهان غایب شد. به بیان دقیق‌تر سهروردی به ما تذکر می‌دهد که مقصود او از اقتدار خلافة اللہی، اعمال اقتدار سیاسی مادی نیست. «خورنه» هنگامی که «قطب»، امام غایب- یعنی نزد عامه مردم نامشهود- است، نیز به وی تعلق می‌گیرد. این شخص هرچند از دیده‌ها نپوشیده است؛ اما انوار او بر قلب یارانش می‌تابد و آنها را به آستانه جایگاه خویش، که همان اقلیم هشتم است، رهنمون می‌گردد» (کربن، ۱۹۷۲: ۹۵).

اشاره شد که کیخسرو با عوالم برتر گفت‌وگو می‌کرد و مخاطب غیب قرار می‌گرفت. این ارتباط به دلیل پیوندی است که در آیین سیاسی اشراقی، میان حکیم متأله و عالم خیال برقرار است و موجب دریافت حقایق صورت می‌شود. شیخ اشراق این دریافت و مشاهده حقایق را در قالب تمثیل «جام جهان‌بین» نیز بیان کرده است. اندیشه آئینه یا جام سحرآمیزی که همه دنیا را منعکس می‌کند و به بیننده می‌نمایاند بسیار قدیمی است و در افسانه‌های کهن ایرانی نیز حضور دارد (کریستین‌سن، ۱۳۸۶: ۴۵۸). جام جهان‌نما یا گیتی‌نما، که در اصل جام کیخسرو نامیده می‌شود، بعدها به جام جم یا جام جمشید معروف شده است. در شاهنامه در داستان بیژن و منیژه، این جام به کیخسرو نسبت داده شده است. کیخسرو با نگرستن در آن تمامی جهان (هفت کشور) را جست‌وجو کرد و سرانجام بیژن را در قعر چاهی یافت. بنابراین جام گیتی‌نمای در شاهنامه نیز از آن کیخسرو بوده است. محمد معین می‌نویسد: «ظاهراً در قرن ششم هجری، به مناسبت انتساب پیدایش شراب به جمشید، به قانون تداعی معانی، جام جهان‌بین را نیز بدو نسبت داده‌اند و چون شهرت جمشید بیش از کیخسرو بود (به خصوص که مسلمین او را با سلیمان نبی یکی دانسته‌اند)، تقریباً جام جهان‌نما بدو اختصاص یافت»^(۱۸) (معین، ۱۳۶۳، ج ۲: ۳۰۱).

بنابراین جام جم در تداول نویسندگان و عرفای متأخر ایرانی، در اصل جام کیخسرو بوده است و این ویژگی با دیگر بخش‌های کارنامه کیخسرو نیز مناسبت دارد^(۱۹). سهروردی بر مبنای همین اندیشه است که در لغت موران می‌نویسد: «جام جهان‌نمای، کیخسرو را بود. هرچه خواستی در آنجا مطالعه کردی و بر کاینات مطلع می‌گشت و بر مغیبات واقف می‌شد. گویند که آن را غلافی ساخته بود از ادیم بر شکل مخروط، ده بند گشا بر آنجا نهاده. وقتی که خواستی که از مغیبات چیزی ببینی، آن غلاف را در خرط انداختی. چون همه بندها گشوده بودی، به در نیامدی. چون همه بستی، در کارگاه خراط به درآمدی. پس وقتی که آفتاب در استوا بودی، او

آن جام را در برابر می‌داشت. چون ضوء نیر اکبر بر آن می‌آمد، همه نقوش و سطور عالم در آنجای ظاهر می‌شد^(۲۰)» (سهروردی، ۱۳۸۶: ۴۶-۴۷).

همان‌گونه که پورجوادی به درستی تذکر داده است، «جام کیخسرو برای فردوسی یک شیء واقعی و خارجی است، ولی برای سهروردی معنایی رمزی دارد» (پورجوادی، ۱۳۸۰: ۷۶). فقره مزبور سرشار از رموز اشراقی و عرفانی است. نخست اینکه توصیف و تفسیری که سهروردی از جام کیخسرو عرضه می‌کند، با ویژگی عالم خیال در دیگر آثار او مناسبت دارد. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، علم بر جزئیات و معیبات از ویژگی‌هایی است که انسان‌های مرتبط با عالم خیال از آن بهره‌مند می‌گردند^(۲۱). به گمان ما در سنت اشراقی، جام گیتی‌نمای، رمزی است از این عالم، زیرا عالم خیال از آنجا که در مرتبه وجودی، بالاتر از عالم ماده است، بر آن احاطه و اشتمال دارد و صور تمامی موجودات عالم محسوس در آن منعکس است. بنابر تفسیر اشراقی سهروردی، پادشاهی چون کیخسرو با بهره‌گیری از عالم خیال است که به کامیابی و پیروزی حکومت می‌کند؛ زیرا به واسطه این جام بر تمامی عالم مادی و موجودات آن سیطره دارد. نکته دیگر، اشاره به ده بندی است که بر غلاف این جام وجود دارد و رمز است از پنج حس ظاهری و پنج حس باطنی. منظور سهروردی این است که «اگر دریچه حواس ظاهری و باطنی به بیرون باز باشد، معارف غیبی (که از راه حواس وارد نفس ناطقه نمی‌شود) دیده نمی‌شود؛ ولی در کارگاه خراط، وقتی همه حواس بسته است، دل آماده دریافت معارف غیبی می‌گردد.» (سهروردی، ۱۳۸۶: ۷۵). نکته مهم دیگر، اشاره سهروردی به «آفتاب» و «نیر اکبر» است که در آثار دیگر شیخ اشراق نیز به وفور مشاهده می‌شود و در برخی از آثار شیخ به «هورخش» تعبیر شده است^(۲۲) (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۸۳-۱۸۴). مفسران درباره ریشه لغوی و معنای هورخش اتفاق نظر ندارند^(۲۳). هورخش، اشاره‌ای است به خورشید تابان؛ ولی بیش از آنکه به خورشید عالم مادی ناظر باشد، رمزی است از تابش انوار و نماینده نورالانوار محسوب می‌گردد و مصادیق آن، هم خورشید جرمانی عالم حس است و هم خورشید مثالی هورقلیا و هم، ربّ الطلسم عالم انوار مجرد (غفاری، ۱۳۸۰: ۳۸۴). نکته مهم اینجاست که سهروردی هورخش را واسطه افاضه کیان خرّه می‌داند (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۴۹۴؛ معین، ۱۳۶۷: ۴۰۹) و اشاره‌ای دیگر در حکمة الاشراق که هورخش را طلسم شهرپور (خشتره وئیریه اوستایی به معنای شهرپاری بایسته و آرمانی) می‌داند، مؤید این ویژگی است (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۴۹). بدین ترتیب، شاه آرمانی برای سهروردی کسی است که از انوار هورخش یا نیر اکبر بهره‌مند باشد. در فقره مورد بحث نیز آنگاه که جام کیخسرو در برابر نیر اکبر قرار می‌گیرد همه نقوش و سطور عالم در آن ظاهر می‌شود. در این فقره و با اشاره به جام کیخسرو، سهروردی نشان می‌دهد که شاه آرمانی به دلیل دریافت حقایق عالی و انوار

معنوی از عوالم برتر و به‌ویژه به سبب پیوند با عالم خیال یا هورقلیا^(۲۴)، بر سراسر جهان مادی احاطه دارد.

نتیجه‌گیری

سهروردی درک ویژه‌ای از وجوه آرمانی اندیشه سیاسی ایرانشهری عرضه می‌دارد. شیخ اشراق می‌کوشد اندیشه شاهی آرمانی را براساس مبانی حکمت اشراقی خویش، بازسازی و آن را در ساحت باطنی و رمزی جدیدی طرح کند. در این طرح اشراقی، «عالم خیال» اهمیت ویژه‌ای دارد و پشتوانه‌ای برای گذار از حماسه پهلوانی به حماسه عرفانی محسوب می‌شود. سهروردی بدین ترتیب دریافتی اشراقی - عرفانی از کارنامه شاهان و پهلوانان اسطوره‌ای ایران باستان به دست می‌دهد و کردارهای آنها را در ساحت باطنی و رمزی عالم خیال، معنایی دوباره می‌بخشد. در آیین سیاسی اشراقی، شهریار آرمانی به دلیل پیوند با عوالم برتر و دریافت انوار از آن، صلاحیت حکومت بر مردم را پیدا می‌کند. چنین کسی، رئیس طبیعی عالم است و به دلیل پیوندی که با عالم خیال دارد، بر تمامی عالم محسوسات احاطه و اشمال دارد و به همین خاطر، طبیعت تحت سیطره وی و نفوس مردم، فرمانبردار اویند. در حکمت اشراقی سهروردی این اندیشه، به‌ویژه با تفسیری نوین از «خره کیانی» که بر شالوده نظام سلسله مراتبی انوار مبتنی است، بیان می‌شود. شیخ اشراق با دریافتی عرفانی - اشراقی از کارنامه شهریارانی چون فریدون و کیخسرو و بهره‌گیری از عناصری چون روایت و رمزپردازی به اندیشه شاهی آرمانی، جنبه‌های جدیدی می‌افزاید و آن را در مسیری نوین هدایت می‌کند. در این قرائت نوین، عناصر و مؤلفه‌های اندیشه سیاسی ایرانشهری که فردوسی از آن تفسیری پهلوانی و حماسی به دست داده بود، با مبانی اشراقی و عرفانی، رنگ و بوی تازه‌ای می‌گیرد و نظریه شاهی آرمانی نیز در پرتو همین مبانی فلسفی بازتفسیر می‌شود. در تاریخ اندیشه سیاسی ایرانی، دریافت عرفانی - اشراقی از اندیشه سیاسی ایرانشهری اهمیت بسیاری دارد و به جرئت می‌توان گفت بخش مهمی از تاریخ اندیشه سیاسی در سده‌های اخیر، عمیقاً تحت تأثیر آن بوده است. در این نگرش، تنها حکیم متأله و انسان کامل صلاحیت حکومت بر آدمیان را دارد و سیاست آرمانی بدون حضور او معنا نخواهد داشت. این نظریه، مبنایی شد برای تحولات بعدی در تاریخ اندیشه سیاسی ایرانی که پیوند میان نگرش عرفانی و حکمرانی سیاسی در برخی دوره‌های تاریخ ایران از آن جمله است.

پی‌نوشت

۱. محمد معین اصطلاح «ورج» را نیز معادل خرّه یا فرّ می‌داند.

۲. در طبع نصر، به جای «هر پادشاهی که حکمت بداند»، آمده است: «هر که حکمت بداند». از آنجا که عمدهٔ سهروردی پژوهان، قرائت صحیح را «هر پادشاهی» می‌دانند، ما نیز در این فقره عبارت را تغییر دادیم. ر.ک. پورجوادی، ۱۳۸۰: ص. ۴۰۲؛ ضیائی، ۱۳۷۸: ۱۱۶؛ معین، ۱۳۶۷: ۴۱۸.
۳. ترجمهٔ فارسی برگرفته از: معین، ۱۳۶۷: ۴۱۹.
۴. همچنین ر.ک. سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۵۲-۲۵۴؛ همان، ج ۳: ۳۱۹-۳۲۸؛ برای مطالعه بحث تفصیلی در باب انوار درونی ر.ک. پورجوادی، ۱۳۸۱: ۳-۳۱.
۵. همچنین ر.ک. کرین، ۱۳۸۲: ۳۶۷؛ همان، ۱۳۶۹: ۸۹؛ معین، ۱۳۶۷: ۴۲۸.
۶. برخی دیگر از پژوهشگران نیز خرد کیانی را با نور طامس منطبق دانسته‌اند: ر.ک. موحد، ۱۳۸۴: ۲۳۶؛ غفاری، ۱۳۸۰: ۱۶۶.
۷. فردوسی: که تا بندها را بداند کلید/ گشاده به افسون کند ناپدید
۸. نکتهٔ جالب توجه این است که شرح حال نویسان دربارهٔ شیخ اشراق آورده‌اند که «به واسطهٔ نسبت نیرنجات و طلسمات بدو در معرض قصد سلاطین افتاد و به تیغ هلاک گشت» (بیهقی، ۱۳۱۸: ۱۰۴).
۹. راوندی، مؤلف راحة الصدور، که سنی بسیار متعصبی بود در باب یکی از امرای سلجوق می‌نویسد: «و در جامع همدان همچنان کرد و چون رایت دولت و چتر سلطنت و رکاب میمون و بارگاه همایون و لشکر منصور و جند مظفر کیخسروی به همدان رسید همان کند» (به نقل از: حلمی، ۱۳۸۲: ۱۵۳).
۱۰. به کین پدر بست خواهم میان/ بگردانم این بد ز ایرانیان
۱۱. چو تاج بزرگی به سر برنهاد/ ازو شاد شد تاج و او نیز شاد/ به هر جای ویرانی آباد کرد/ دل غمگنان از غم آزاد کرد/ از ابر بهاران ببارید نم/ ز روی زمین زنگ بزود و غم/ زمین چون بهشتی شد آراسته/ ز داد و ز بخشش پر از خواسته/ جهان شد پر از خوبی و ایمنی/ ز بد بسته شد دست اهریمنی.
۱۲. برای مطالعه گزارشی از کارنامهٔ کیخسرو مطابق با شاهنامه ر.ک. حمیدیان، ۱۳۷۲: ۳۱۰-۳۲۶.
۱۳. در تصحیح نصر از ترجمهٔ فارسی *الواح عمادی* آمده است «ملک ظاهر» که معنای آن معلوم نیست؛ اما در متن اصلی عربی (به تصحیح نجفقلی حبیبی) آمده است «الملک الظافر». در این مقاله براساس متن عربی جملهٔ فارسی تصحیح شد. برای مطالعهٔ اصل عربی ر.ک. سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۴: ۹۲.
۱۴. «سروش» برای سهروردی معادل روح القدس است (معین، ۱۳۶۷: ۴۲۷).
۱۵. برخی از واژگان قطعهٔ نقل شده براساس متن عربی تصحیح شده؛ همچنین متن عربی با استفاده از صفت «الترکی» بر تورانی بودن افراسیاب دارد که در اینجا به جملهٔ فارسی افزوده شده است.
۱۶. «پدر» نزد سهروردی کنایه از روح القدس است: «هیاکل النور»، (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۹۶-۹۷).

۱۷. هانری کربن این نکته را با اصطلاح «غایت‌مندی اشراقی» (*finalité orientale*) بیان کرده است. ر.ک. کربن، ۱۹۷۲: ۱۸۲.
۱۸. ر.ک. معین، ۱۳۶۳، ج ۲: ۳۰۱؛ معین بحث تفصیلی را در مقاله‌ای مستقل آورده است: ر.ک. معین، ۱۳۶۷، ج ۱: ۳۴۸.
۱۹. کویاجی به تفصیل درباره‌ی جام کیخسرو و مشابهت آن با روایت‌های هندی و غربی و همچنین نسبت آن با فره ایزدی بحث کرده است. ر.ک. کویاجی، ۱۳۷۱: (گفتارهای دوم و سوم).
۲۰. نکته‌ی جالبی که برخی از مورخان و شرح حال‌نویسان به آن اشاره کرده‌اند، علاقه‌ی شخص سهروردی به خورشید بوده است. قزوینی در *آثارالبلاد* از قول یکی از دانشمندان قزوین و در ضمن حکایتی می‌آورد که شیخ هر روز «هنگام برآمدن آفتاب بیرون می‌آید و بر بام می‌شود و رو به آفتاب می‌نشیند» (به نقل از: سهروردی، ۱۳۸۶: ۲۸-۲۹).
۲۱. پورجوادی می‌نویسد: «این جام از نظر سهروردی، نمودگار دل یا نفس ناطقه است» (سهروردی، ۱۳۸۶: ۷۴)؛ وی در جایی دیگر نیز می‌نویسد: «این جام، از نظر شیخ اشراق، در حقیقت همان چیزی است که از لحاظ عرفانی «دل» نامیده می‌شود و حدود نیم قرن پیش از سهروردی، احمد غزالی در سوانح به کار برده است و پس از سهروردی شعرائی چون عطار، عراقی، شبستری و حافظ به همین معنی به کار برده‌اند» (پورجوادی، ۱۳۸۰: ۷۶).
۲۲. همچنین ر.ک. سهروردی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۴۹-۱۵۰؛ سهروردی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۸۸-۱۹۱ و ۴۹۴.
۲۳. فتح‌الله مجتبابی، هورخش را اصطلاح قدیم ایرانی می‌داند «که در هیچ جای دیگر دیده نمی‌شود و معنای آن هم به درستی توضیح داده نشده است. (مجتبابی، ۱۳۸۶: ۱۴)؛ محمد معین اما به ذکر سه نظر درباره‌ی اشتقاق آن می‌پردازد (معین، ۱۳۶۷: ۴۰۹). در هر حال هورخش به معنای خورشید درخشان یا درخشنده‌ی شدید است. از سهروردی، نیایش‌هایی در تقدیس هورخش به جای مانده است.
۲۴. هانری کربن تأکید ویژه‌ای بر نسبت بین جام کیخسرو و عالم خیال در سنت اشراقی دارد (کربن، ۱۹۷۲: ۱۸۲).

منابع

- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (۱۳۱۸) تتمه صوان الحکمه، ترجمه ناصرالدین منشی یزدی، تهران، ضمیمه سال پنجم مجله مهر.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۰) اشراق و عرفان، مقاله‌ها و نقدها، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۲) «نور سکینه در فلسفه اشراق سهروردی»، ترجمه پروانه عروج‌نیا، در مجموعه مقالات نامه سهروردی، به کوشش علی اصغر محمدخانی و حسن سیدعرب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ۱۸۱-۲۰۳.
- حلمی، احمد کمال‌الدین (۱۳۸۲) دولت سلجوقیان، ترجمه عبدالله ناصری، قم، موسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه.
- حمیدیان، سعید (۱۳۷۲) درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران، مرکز.
- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۸۰) مجموعه مصنفات، جلد ۱، به کوشش هانری کربن، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۸۰) مجموعه مصنفات، جلد ۲، به کوشش هانری کربن، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۸۰) مجموعه مصنفات، جلد ۳، به کوشش سیدحسین نصر، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۸۰) مجموعه مصنفات، جلد ۴، به کوشش نجفقلی حبیبی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۸۶) لغت موران؛ به پیوست چند اثر پراکنده، تصحیح و مقدمه نصرالله پورجوادی، تهران، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران (با همکاری موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه آزاد برلین).
- ضیائی، حسین (۱۳۷۸) «سهروردی و سیاست»، در منتخبی از مقالات فارسی درباره شیخ اشراق، به کوشش حسن سیدعرب، تهران، شفيعی.
- غفاری، محمدخالد (۱۳۸۰) فرهنگ اصطلاحات شیخ اشراق، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کربن، هانری (۱۳۸۲) «روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان»، ترجمه احمد فرید و عبدالحمید گلشن، در: مجموعه مقالات نامه سهروردی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- کربن، هانری (۱۳۶۹) فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، ترجمه جواد طباطبایی، تهران، توس.
- کریستین سن، آرتور (۱۳۸۶) نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، ترجمه احمد تفضلی، تهران، چشمه.
- کویاجی، جهانگیر کوورجی (۱۳۸۳) بنیادهای اسطوره و حماسه ایران، گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه، تهران، آگه.
- کویاجی، جهانگیر کوورجی (۱۳۷۱) پژوهش‌هایی در شاهنامه، گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه، اصفهان، زنده‌رود.
- مجتبایی، فتح الله (۱۳۸۶) «سهروردی و ایران باستان»، در: ماهنامه اطلاعات حکمت و معرفت، سال دوم، شماره ۶.
- مجتبایی، فتح الله (۱۳۵۲) شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، تهران، انجمن فرهنگ ایران باستان.
- معین، محمد (۱۳۶۷) مجموعه مقالات، به کوشش مهدخت معین، تهران، معین.
- معین، محمد (۱۳۶۳) مزدیسنا و ادب پارسی، به کوشش مهدخت معین، تهران، دانشگاه تهران.
- موحد، صمد (۱۳۸۴) نگاهی به سرچشمه‌های حکمت اشراق و مفهوم‌های بنیادی آن، تهران، طهوری.

Corbin, Henry (1972) En islam iranien, II, Paris, Gallimard.

Corbin, Henry (1961) Terre Cèleste et corps de résurrection, Paris, Buchet Castel.

دوفصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

دوره جدید، شماره دهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰: ۶۱-۳۷

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۰۲/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۰۹/۲۰

مدرنیته و تکوین نظریه سیاسی مدرن

سیدرضا شاکری*

چکیده

ارزشمندی نظریه سیاسی مدرن در اصالت درونی و کاربردهای بیرونی آن است؛ اما سؤال این است که این نظریه چگونه تکوین یافت؟ این مقاله در پاسخ به این پرسش، این فرضیه را مطرح می‌کند که مدرنیته به پیدایش و آشکار شدن نیروهایی انجامید که آن نیروها مبانی و کاربردهای نظریه سیاسی را از بنیاد دگرگون کردند. تفکر علمی به عنوان عامل زمینه‌ای و سیاست جدید (مشخصاً دولت مدرن) در پی فروپاشی قرون وسطی (به عنوان عامل درونی)، دو نیروی اصلی در تکوین نظریه سیاسی مدرن بودند. اندیشه علمی جدید با دگرگونی در مفهوم طبیعت و سیاست با تمرکز بر قدرت و گسست از اندیشه مدینه فاضله، زمینه‌های تحول نظریه سیاسی را ایجاد کرد. نظریه سیاسی مدرن در پی این وضعیت، چونان چارچوبی مرجع و کارآمد در توصیف زندگی سیاسی و عرضه راهکارهایی برای حل مشکلات سیاست پدیدار شد.

این مقاله با تفکیک مفهومی نظریه سیاسی قدیم و نظریه سیاسی مدرن در یک جایگاه تاریخی نشان می‌دهد که چگونه در فضای مدرنیته، نظریه سیاسی مدرن با گسست از جهان قدیم شکل گرفت، هویت یافت و کاربردهای جدید خود را در فهم مسائل و حل مشکلات نشان داد. نتیجه حاصل از این مطالعه نشان می‌دهد که کفایت و کارایی نظریه سیاسی مدرن در نوع تلازم و تناسب میان مبانی فکری و ارزش‌های بنیادین آن و نیز کاربردهای عملی آن در عرصه زندگی سیاسی و اجتماعی است؛ وظیفه‌ای که در نظریه سیاسی در عصر جهانی شدن با آسیب و تردید مواجه شده است.

واژه‌های کلیدی: نظریه سیاسی، گسست‌گرایی، قرون وسطی، فلسفه سیاسی، دولت مدرن، تفکر علمی، مدرنیته و اشتراوس.

* استادیار گروه علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

جهان قدیم برگردان عقلانی - فلسفی از نظام الهیاتی و اسطوره‌ای کاینات بود و تفکر سیاسی آن در انواع فلسفی، اسطوره‌ای، تاریخی، ادبی و دینی با تقلید و تأثیرپذیری از نظام کیهانی که بر نظم، ثبات و دخالت اراده‌های متافیزیکی در ترتیبات هستی استوار بود، می‌کوشید در مسیر زندگی سیاسی راه‌های مشارکت انسان را نیز هموار کند. آثار مربوط به فلسفه و نظریه سیاسی آن تفکر نیز عمدتاً معطوف به اخلاق، سعادت، نظم، عدالت و فضیلت به نحوی بود که آنها را غایات مشترک مردم و حکومت می‌انگاشت. کاربرد نظریه سیاسی قدیم بیشتر نقد تفکرات، اصلاح رویه‌ها، توجیه عقلانی - کلامی از نهادهای سیاسی و شرح و بسط مبانی مشروعیت بود. نظریه به کار توضیح رابطه سامان سیاسی از جهت نظری با ارکان و بنیادهای هستی می‌آمد. مطالعه در باب نظریه سیاسی دغدغه‌ای شخصی و ناشی از ژرفاندیشی ذهن یا میراث خانوادگی و دفاع از یک سیستم سیاسی بود.

با ظهور مدرنیته که به صورت نمادین با پایان قرون وسطی همراه شد، پیدایش تفکر علمی جدید و مرجعیت تدریجی علم به جای اقتدارات دیگر و نیز برآمدن دولت - ملت‌ها تحولات و دگرگونی‌های اساسی در همه حوزه‌های زندگی پدیدار شد. گسست جدید از قدیم در قلمرو اندیشه سیاسی، ظهور نظریه سیاسی مدرن را در پی داشت. مسائل اصلی اندیشه سیاسی جابه‌جا شد و قدرت، آزادی، حقوق انسان، امنیت و رابطه حکومت با شهروندان از طریق نهادهای واسط به جای مسائل قدیم نشستند. در این رویداد عوامل و نیروهای مختلفی دخالت داشتند؛ اما دو عامل تفکر علمی و حاکمیت دولت - ملت‌های جدید در اروپا آثار بیشتر و تعیین کننده‌تری بر نظریه سیاسی داشتند. این مقاله می‌کوشد معطوف به کاربردها و اهمیت نظریه در فضای جهانی شدن، تأثیرپذیری نظریه سیاسی مدرن را از دو عامل بالا تبیین کند.

نظریه سیاسی در اینجا معادل اندیشه سیاسی یا مجموع دیدگاه‌های افراد در باب سیاست نیست، بلکه قلمرویی تخصصی از تفکر سیاسی است که به صورت حرفه‌ای از سوی افراد پیگیری می‌شود. به تعبیر اسپریگنز، فهم نظریه سیاسی کاری مسئولانه و تخصصی است که فراتر از صرف مطالعه کتاب‌های سیاسی است. فهم نظری سیاسی متضمن دغدغه مؤثر در سرنوشت و مشارکت در زندگی فردی و فعال و مؤثر در برقراری گفتمانی است که غایت آن یک جامعه آزاد است (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۱۶). نظریه به ما مجموعه چارچوب‌داری از معادلات و پویایی‌ها را می‌دهد که با آنها می‌توانیم به منطق تحولات و دگرگونی‌ها آگاه شویم تا بتوانیم در جریان نفس‌گیر و پرشتاب آنها بر مشکلات سیاسی فائق آییم. دگرگونی و تغییر که امری گریزناپذیر و آزموده شده در زندگی بشر است، همواره تهدیدکننده نظم بوده که دغدغه اصلی حوزه سیاست است. نظم در این معنا فراهم بودن امکان زیست اجتماعی انسان است؛ یعنی امکان می‌دهد که انسان در

اجتماع با پرداختن به فعالیت‌های دلخواه شکفته شود (فروند، ۱۳۸۴: ۲۱۶). بنابراین نظریه‌پرداز سیاسی همواره در میانهٔ معرکهٔ نظم و دگرگونی ایستاده است. حرکت او در این وضعیت دشوار به هر دو سوی مایل است؛ یعنی با انجام دو کار ویژهٔ تبیین و تحلیل آرای سیاسی و استفاده از آنها در سیاست‌گذاری اجتماعی (منوچهری، ۱۳۸۷: ۷۹) می‌کوشد که هم منطق دگرگونی را درک کند و هم به نظم کمک‌رسانی کند.

نظریه، سوای خوش‌بینی و بدبینی به بیان وضعیت می‌پردازد، تا موقعیت سیاست و ارزش و اهمیت آن را آشکار نماید. بدین ترتیب نظریه نمی‌تواند بی‌موضع باشد. ما در خلال مطالعهٔ هر نظریه سیاسی به ارزش و اهمیت سیاست به‌عنوان عرصه‌ای خاص از آزمون عمل انسانی، آگاه می‌شویم که حاصل توجه و تعمق است که در نفس واژهٔ نظریه (تئوری) نهفته است. متفکران سیاسی نیز بشر را در جامعه به همین امر دعوت می‌کنند (اسپرینگز، ۱۳۷۷: ۱۸۰). این تأمل در نهایت به شناخت سیاست و کنش عامل انسانی می‌انجامد. این مقاله اگرچه در جست‌وجوی مسئله‌ای در تاریخ گذشته است، از آنجا که بر محور^۱ مسئلهٔ نظم و دگرگونی می‌چرخد، می‌تواند حامل اثری در فهم مسائل امروز نیز باشد.

با توجه به گستردگی تاریخی و موضوعی این مبحث و برای تحدید و تخصصی‌تر شدن پژوهش و برجسته شدن موضوع، مقاله با تمرکز بر رهیافت گسست‌گرایی، وام گرفته شده از اشتراوس به مثابه چارچوب نظری، به آزمون این فرضیه می‌پردازد که مدرنیته با دو عامل درونی (دولت مدرن) و زمینه‌ای (تفکر علمی جدید)، ماهیت و کاربردهای نظریه سیاسی را دگرگون کرد. در این مقاله نشان داده می‌شود که فرایند و نتایج این دگرگونی که به ظهور نظریه سیاسی مدرن انجامید، چگونه بوده است.

رهیافت گسست‌گرا به مدرنیته

در مطالعات مربوط به مدرنیته در حوزه‌های مختلف مانند فلسفه علم، اندیشه سیاسی، تاریخ، ادبیات و هنر به طور کلی دو نگاه هست: یکی پیوست و دیگری گسست. اتخاذ هر یک از این دو در تحلیل ما از مسائل و موضوعات دوران معاصر و از جمله نظریهٔ سیاسی همراه با نتایج متفاوتی خواهد بود. این مقاله می‌کوشد با محوریت رهیافت گسست‌گرا در دو حوزهٔ تفکر علمی و اندیشه سیاسی، تکوین و ظهور نظریهٔ سیاسی را پیگیری کند. مدعای گسست‌گرایی این است که با وجود همانندی و مشابهت‌های زیاد میان امور در دورهٔ مدرن و دورهٔ پیش از آن، این تشابهات در ظاهر است و باید با روش دقیق و نگاه عمیق‌تر تفاوت‌ها را در یافت. بر این اساس نظریهٔ سیاسی

مدرن در مبانی، کارکردها و غایات با نظریه سیاسی قدیم متفاوت است. این فرضیه مقاله است که در قالب گسست‌گرایی آزمون و بررسی می‌شود.

در قلمرو اندیشه سیاسی یکی از مهم‌ترین گسست‌گرایان، فیلسوف سیاسی معاصر *اوستراوس* است. او در آثار مختلف خود از جمله کتاب‌های *فلسفه سیاسی چیست؟*، *حقوق طبیعی و تاریخ*، *تاریخ فلسفه سیاسی و اندیشه‌های ماکیاولی*، این رویکرد را به کار بسته است. روش او تأمل فلسفی و تطبیقی به معنای بحث از مبانی متفاوت و نه صرفاً مقایسه اشتراک‌ها و افتراق‌هاست. وی با تأمل در اندیشه‌های بنیان‌گذاران تفکر سیاسی جدید و تطبیق اصول و مفاهیم اصلی آرای آنان با مفردات فلسفه سیاسی کلاسیک و نشان دادن تفاوت آنها در غایات و نتایج، به ترسیم ماهیت نوین و مستقل نظریه سیاسی مدرن می‌پردازد. *ماکیاولی*، *هابز*، *روسو*، *اسپینوزا* و *نیچه* از جمله افراد مد نظر او هستند. در این میان *ماکیاولی* را بنیان‌گذار سیاست جدید می‌داند. از دیدگاه *اوستراوس*، مهم‌ترین تفاوت در تفکر سیاسی، نوع نگاه آنان به هستی است. جهان هستی در عصر مدرن امکان‌هایی است که بشر می‌تواند آنها را به فعلیت برساند. دست تقدیری که در فلسفه کلاسیک در جهان دخالت داشت، اکنون کوتاه شده و عقل جای آن را گرفته است. مدرنیته در پی آن است که انسان را به طور کلی ساکن همین جهان کند؛ یعنی این جهان خانه او می‌شود. این موضوع درست نقطه مقابل هستی کلاسیک است. «امر آن جهانی» که نزد سقراط، افلاطون و ارسطو به معنای جست‌وجوی بهترین نظم و تأسیس بهترین نظام است (*اوستراوس*، ۱۳۷۳: ۳۴-۳۳) در مدرنیته به این جهان تبدیل می‌شود.

در فلسفه کلاسیک وجه توصیفی و تجویزی چنان به هم درآمیخته‌اند که از هم جدایی ناپذیرند. وقتی سخن از توصیف بهترین نظام سیاسی می‌رفت، در همان حال به تأسیس نظام هم اندیشیده شده است. خصلت آن جهانی زندگی سیاسی، توصیف آن را از عهده نیروهای اجتماعی، مذهبی و تاریخی خارج می‌سازد و صرفاً از تکاپوی مستقل فلسفی ساخته است (*اوستراوس*، ۱۳۷۴: ۴۴). نظریه سیاسی مدرن از غایات و موضوعات فلسفه سیاسی کلاسیک گسست و چیزهایی دیگر نظیر مهارت، تکنیک و تغییر را جایگزین کرد. تفاوت این دو نگاه ناشی از این بود که در اندیشه سیاسی کلاسیک، فضیلت امری ذاتاً انسانی و در سرشت بشر بود و اخلاقیات در روح آدمی جست‌وجو می‌شد. در نتیجه خیر عمومی که مبنای نظم سیاسی و مدینه بود، خود برآمده از فضیلت بود (*اوستراوس*، ۱۳۷۳: ۵۰)؛ اما در نظریه سیاسی مدرن فضیلت فی نفسه، امری اجتماعی است و در چارچوب خیر همگانی بحث می‌شود. یعنی فضیلت امکانی است که می‌تواند آموخته شود (همان: ۵۱) آموزش در عصر مدرن نه معرفت بنیاد، بلکه به دست آوردن مهارت‌هایی است که شهروندان را برای زندگی در سازمان اجتماعی یاری می‌کند. از نظر *اوستراوس* ارزش و اهمیت هر چیزی در قلمرو نظریه سیاسی مدرن فایده‌مندی و کاربردی بودن یا نبودن است که نخستین

بار در آرای ماکیاولی دیده شد. آنچه جامعه نیاز دارد تعلیم و تربیت است که به شکل دادن به شخصیت و پرورش افراد می‌انجامد. این وظیفه بر عهده نهادهای سیاسی مدرن است. عدالت را به همین قیاس می‌توان آموخت. نتیجه عدالت، دانش و مهارت‌هایی است که مبتنی بر انعطاف‌پذیری بشر مدرن است (همان: ۵۳).

تکوین نظریه سیاسی مدرن در این رهیافت می‌تواند با نگاه به آرای بنیان‌گذاران سیاست جدید و به‌طور مشخص ماکیاولی و هابز آغاز شده و با شواهد و نمونه‌هایی از نظریه‌پردازان سیاسی بعدی در موضوعات اصلی سیاست تکمیل گردد.

چیستی و کاربرد نظریه سیاسی مدرن

یکی از مهم‌ترین مجادلات پیرامون اندیشه سیاسی مدرن در نیمه نخست قرن بیستم این بود که با پیدایش علم سیاست جدید و دولت‌های ملی و روش پوزیتیویسم آیا نیازی به نظریه سیاسی داریم. در پی آن کسانی حکم به زوال و مرگ نظریه سیاسی دادند؛ اما بحران‌های سیاسی و اخلاقی در اروپا نظیر جنگ جهانی اول و دوم و مشکلات حاصل از توسعه و ماشین‌سیسم و مصرف‌زدگی، مجدداً بحث از نظریه سیاسی را در هر دو بعد توصیفی و تجویزی ضروری ساخت. در این شرایط سخن از چیستی و کاربرد نظریه مطرح شد. در وجه توصیفی کوشش‌های عمده، متمرکز بر جست‌وجوی امکان‌های معرفتی و اندیشه‌های جدید در فلسفه سیاسی کلاسیک و قرون وسطی برای بهره‌برداری در حل مشکلات سیاسی معاصر بود. این مباحث به تقویت محتوایی نظریه سیاسی و کسب هویت مستقل آن انجامید. بلوم، اسپرینگز، پارخ، اسکینر، پلامناتز و دیگران کوشش‌های درخوری انجام دادند و به ایضاح مسائل نظریه سیاسی کمک کردند. این شارحان و مورخان اندیشه‌های سیاسی مفاهیم اصلی نظریه سیاسی مدرن را مستند به صاحب‌نظران از نو و با رویکردهای مختلف پدیدار شناسی، تفسیری و تاریخی و گفتمانی صورت‌بندی کردند. آنچه از مجموع این تحلیل‌ها به‌دست می‌آید آشکار شدن وجه توصیفی و کاربردی و عملی نظریه سیاسی است. با نگاهی به این مسائل در آثار مربوطه می‌توان به درکی از این چیستی و کاربردی بودن دست یافت.

اسپرینگز نظریه سیاسی را در درون منطق درونی پدیده سیاست تحلیل می‌کند. ارزشمندی نظریه سیاسی برای او در کارکردهای ذاتی آن است. جامعه سیاسی جدید که بر مبنای سیاست جدید شکل گرفته، به معنای چارچوبی است که در آن روابط نظام یافته مشخصی حاکم است و افراد در درون این روابط زندگی می‌کنند. تحلیل‌های اسپرینگز از کلیت و سرشت جامعه امروز و بریدگی آن از وجوه متافیزیکی، مذهبی و اسطوره‌ای، باعث می‌شود که او واقعیت‌های پر تعارض و کشمکش زندگی سیاسی را مشاهده کند و مسئولیت حل آنها را بر دوش انسان و به‌ویژه

نظریه پرداز سیاسی بداند. زندگی امروز آسیب‌ها و عوارض تهدید کننده‌ای دارد. مصایب طبیعی، ناامنی، فقر مادی، فقر هویتی و از هم گسیختگی اجتماعی و روحی واقعیت دارند (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۱۹). کارکردهای نظریه سیاسی در این معنا هم توصیفی است و هم هنجاری و درمانگر. در جنبه توصیفی کار تئوری سیاسی عرضه بینش‌ها و تصویرهای نمادین از زندگی سیاسی و کلیت نظام یافته آن [در قالب سیستم‌های سیاسی] است (همان: ۲۴). در روش اسپریگنز روش فهم نظریه‌های سیاسی عمدتاً در تاریخ اندیشه سیاسی و رجوع مستقیم به منابع اصلی و بنیادی نظریه‌هاست. منطق اسپریگنز درونی است و ارزش و اصالت نظریه سیاسی مدرن نیز در تعهد نسبی آن به مضامین، روش‌ها و کارکردهای فلسفه سیاسی است و برای همین او خود به تصریح بر منطق درونی که از کلیون وام گرفته، تأکید می‌کند (همان: ۳۰). اسپریگنز منطق درونی را در برابر منطق «بازسازی شده» که تحت تأثیر روش‌ها و رویکردهای علوم تجربی شایع شده قرار می‌دهد و از خطرات آن می‌رهد. آفات منطق بازسازی شده از دیدگاه اسپریگنز شامل تقلیل‌گرایی پدیده سیاسی، انتزاعی و آرمانی بودن، شناخت نارسایی و تک بعدی بودن، جدایی جزء توصیفی از تجویز و به‌ویژه نفی بعد حیاتی پدیده‌های سیاسی هستند (همان: ۳۵-۳۰). در ذیل منطق درونی اسپریگنز برای نظریه سیاسی، حیاتی بودن، پویایی (یعنی معطوف به جذب اذهان فعال برای حل مشکلات سیاسی) شناخت وضع موجود و سپس حرکت برای تغییر آن، تجزیه و تحلیل پدیده و نهایتاً راه حل که به‌طور خلاصه شامل سه مرحله ۱. مشاهده بی‌نظمی ۲. تشخیص علل آن ۳. عرضه راه حل می‌شود (همان: ۴۱).

مزیت دیدگاه اسپریگنز در فهم نظریه سیاسی این است که می‌تواند پیوستگی و تحول مسائل و موضوعات را در تاریخ اندیشه سیاسی که به‌طور متعارف از افلاطون آغاز و به امروز رسیده، مطالعه کند. با رهیافت منطق درونی او می‌توان به منطق تحولات نظریه‌های سیاسی از جهت موضوعی، طبقه‌بندی مسائل، شناخت مسائل بومی و خاص جوامع، مشکلات اصلی و فرعی، تشابهات تاکتیکی و راهبردی پی برد. مزیت دیگر روش اسپریگنز تکیه بر تجارب نظریه‌پردازی سیاسی در تعامل جامعه و نظام سیاسی است. نظریه سیاسی، ماهیتی انتقادی دارد و تاریخ آن نیز نشان می‌دهد که نظریه‌پردازان همواره با حکومت‌ها و حاکمان مواجه شده‌اند. حکومت آنان را برانداز دانسته و از میان برمی‌داشته است (همان: ۴۸).

جان پلامانتر نظریه سیاسی را معادل فلسفه سیاسی می‌گیرد؛ اما بر وجه عملی آن تأکید بیشتری دارد. او کار نظریه را نه توضیح و توصیف بلکه تبیین و تفکر منظم می‌داند (کوئنتین، ۱۳۷۱: ۴۴). از نظر وی گسست از دنیای قدیم و زندگی در دنیای مدرن باعث شده که ما بسیاری از منابع و پشتیبانی‌های معنوی و نهادی را از دست بدهیم. از این روی نیاز به نظریه سیاسی، ضرورتی اساسی است. به همین دلیل بر وجه عملی تأکید می‌شود که توضیح دهنده وضع موجود

و موقعیت کنونی بشر مدرن است که تهی از الهیات و منابع اطمینان‌بخش اسطوره‌ای است. نظام‌های الهیاتی و متافیزیکی بشر قدیم غایات، اهداف و نحوه زندگی را تدارک دیده بودند. انسان قدیم تنها نبود. «انسان امروزی خیلی جدی‌تر از انسان دیروز ناچار است که موقعیت خود را در جهان دریابد. او برای آنکه آسوده زندگی کند، ناگزیر است خود را با جهانی که در آن زندگی می‌کند، هماهنگ بسازد؛ زیرا دیگر نمی‌تواند تنها با تصدیق و کسب عادات و تحصیل تعصبات محیط در جامعه احساس آسودگی کند، واقع امر این است که او بر خلاف اسلافش دیگر قرارگاهی ندارد؛ جامعه‌ای که او در آن زندگی می‌کند، خیلی سریع‌تر از گذشته در حال تغییر و تحول است» (همان: ۵۹).

آنچه پلامناتز تحت عنوان فلسفه علمی نام می‌برد، همان نظریه سیاسی مدرن است؛ زیرا ابعاد، کارکردها و شیوه‌های سیستمی و نیز آثار علمی آن این ادعا را تأیید می‌کنند. علاوه بر این پلامناتز حتی فلسفه را عمیقاً متأثر از روان‌شناسی و علوم اجتماعی می‌داند و این از ارزش نظریه سیاسی نمی‌کاهد (همان: ۶۲- پاورقی). دریافت پلامناتز از نظریه سیاسی مدرن بر مبنای فکری مدرنیته استوار است. زندگی اصیل در اجتماعی بودن است؛ ذات زندگی اجتماعی نزاع‌آلود و در حال تغییر است. دیگر زندگی جمعی چارچوبی آرمانی و متافیزیکی مبنی بر ثبات نیست، بلکه در اهمیت خویش دگرگون شونده است. در نظریه سیاسی مدرن، انسان از سیطره جوامع و اقتدارهای بیرون از نفس زندگی انسانی مانند اسطوره، طبیعت و خدا رها می‌شود. به همین دلیل نیاز شدیدی به فلسفه عملی احساس می‌شود. امروزه ضرورت برقراری نظم در همه جوامع بیشتر از همیشه است. نیاز به فلسفه عملی بخش از نیاز انسان به این است که خودش آقای خودش باشد. و خودش تصمیم بگیرد چطور زندگی کند و چه باشد (همان: ۶۲). در نظریه سیاسی مدرن است که ابعاد دیگر تفکر اجتماعی و سیاسی در زندگی سیاسی سهم دارند و باید به آنها ارج نهاد. وظیفه نظریه سیاسی این است که همه این ابعاد را شناسایی کرده، در یک دستگاه منسجم مفهومی تبیین کند و مجموعه‌ای همبسته از غایات و اهداف را عرضه و با حکومت مرتبط کند. بگوید که حکومت برای تحقق دادن این اهداف چه باید بکند، چطور سازماندهی شود. مقصود نظریه سیاسی توضیح دادن نحوه وقوع پدیده‌ها در جهان، در ذهن ما یا خارج از آن نیست، بلکه این است که ما را در تصمیم‌گیری درباره اینکه چه باید بکنیم و آن را چگونه انجام دهیم یاری می‌کند (همان: ۶۳).

عمل‌گرایی^۱ نظریه سیاسی مدرن در مجموع در قرن بیستم به‌ویژه با ظهور بحران‌های اساسی در زندگی اجتماعی و سیاسی بالا گرفت. صاحب‌نظران این حوزه تأکید دارند که مطالعات نظری

سیاسی حتماً باید با مسائل واقعی و عملی پیوند داشته باشد تا به نوعی ویژگی نظریه سیاسی که همگرایی است تأمین شود. اندرو هیوود که در تاریخ نظریه سیاسی با عنایت به مسائل معاصر کار کرده، به این وجه اشاره دارد (هیوود، ۲۰۰۴: ۲۷). در عصر مدرنیته، به دلیل گستردگی و دامنه کار، حضور و اقتدار دولت مدرن - از هابز تا ماکیاولی تا پلاماتز و جان رالز - گویی دولت مدرن معادل نظریه سیاسی انگاشته شده؛ اما به مرور از مرجعیت دولت کاسته شده است. برای مثال تأکید افراطی بر مسائلی نظیر الزام سیاسی و اطاعت از دولت و تلقی مرجعیت آن در برقراری نظم، امنیت، عدالت و رفاه باعث پیدایش اصطلاح نظریه‌های دولت به جای نظریه‌های سیاسی شد (کوئنتین، ۱۳۷۱: ۳۵-۳۲)؛ اما وقتی مثلاً به رالز می‌رسیم، از وجه دخالت‌کنندگی و حمایتی آن کاسته شده و دولت نقش زمینه‌ساز و هماهنگ‌کننده پیدا می‌کند. در رالز ابتدا توافقات، عرف و توده‌های جامعه تعیین‌کننده است و سپس نوبت به دولت می‌رسد (پارخ، ۱۳۷۹: ۲۴۸ و ۲۴۹). درست است که هدف رالز از «نظریه سیاسی عدالت»، تأسیس عدالت است و این توجه به عمل‌گرایی است؛ اما تفاوت اصلی رالز با بنیان‌گذاران نظریه سیاسی مدرن، ابتنای عدالت بر قرارداد اجتماعی است و به همین دلیل وجه انتقادی آن از نهادهای سیاسی مدرن در اثر او گسترش می‌یابد. از نظر رالز امکان عملی شدن نظریه سیاسی عدالت بسته به برداشت معقول از عدالت و مناسب جوامع جدا جدای امروزی است. رالز مشکل نظریه سیاسی را در فقدان انسجام درونی آن می‌بیند و سایر مشکلات بیرونی را قابل حل می‌داند (رالز، ۱۳۸۷: ۳۹).

نظریه سیاسی مدرن، واسطه پیوند خوردن فلسفه سیاسی با مسائل عملی و مشکلات واقعی صحنه سیاست است. نظریه، نقش میانجی برای نزدیک کردن فیلسوفان سیاسی به دولتمردان و مردان عرصه عمل سیاسی را ایفا می‌کند. صحنه نظریه سیاسی مدرن، گزارشی از این موضوع است. گویی نظریه سیاسی محل تلاقی آگاهانه فلسفی و ضرورت‌های عمل است. توفیق هر نظریه سیاسی از این جهت در نشان دادن درست آن از مسائل اصلی و دغدغه‌های مهم روزگار خویش است. این به آن برمی‌گردد که عمل همواره موضوع زمان حال و اکنون است. موفقیت کسانی چون ماکیاولی، آرنه و رالز در نظریه سیاسی به همین خصلت بازمی‌گردد. ماکیاولی از چگونگی فرمان‌روایی دولت مدرن می‌گفت. آرنه نگران خشونت فراگیر بود و رالز به تأسیس عدالت می‌پرداخت. ویلیام تی. بلوم - که در کتاب نظریه‌های نظام سیاسی به تبیین فلسفه سیاسی کلاسیک و قرون وسطی می‌پردازد - می‌کوشد بر اساس محور عمل‌گرایی نظریه سیاسی، مشابهات راهبردی بین کلاسیک‌ها و مدرن‌ها برقرار کند. او از مدرن‌ها با نام پل‌سازان یاد می‌کند؛ نظریه‌پردازانی که کوشیده‌اند محتوای فلسفه سیاسی را به جهان امروز منتقل کنند و میان مسائل امروز و قدیم پل بزنند؛ برای مثال او می‌کوشد ایدئولوژی را که مفهومی امروزی است، به نظم سیاسی که مفهومی کلاسیک است پیوند زند. حکومت مطلوب، زندگی سیاسی،

شهروندی، آزادی و... مقولات فلسفه سیاسی قدیم‌اند که امروزه در نظریه‌های سیاسی مدرن به طرز دیگری دیده شده و در نتیجه مایه تحول کارکردها و کاربردهای نظریه سیاسی شده‌اند (بلوم، ۱۳۷۲: ۳۵-۳۸).

بحران در نظریه سیاسی قرون وسطی

نظریه‌های سیاسی معمولاً شامل مناقشه در باب اصول تشکیل‌دهنده جامعه سیاسی و نحوه عمل آن هستند. از این حیث هم به توصیف می‌پردازند و هم عهده‌دار تجویزند (اسپرینگز، ۱۳۷۷: ۲۳) همیشه دگرگونی‌ای اساسی و گسترده در دوره‌های تاریخی، زمینه پرسش از اصول و مبانی و راه‌حل‌های عرصه سیاست را پیش کشیده و متفکران را به چاره‌جویی فراخوانده است. آنان در پرتو نیازها و اقتضائات روزگار خویش به مشاهده بحران و نارسایی‌های نظریه سیاسی مسلط روی آورده و به توصیف آنها پرداخته و در نتیجه به راه‌حل‌های جدید نایل شده‌اند. در این قسمت به توصیف چگونگی نظریه سیاسی قرون وسطی و بیان گزارشی از وضعیت بحرانی آن می‌پردازیم. این گزارش زمینه پذیرش چون و چرا پیرامون نظریه سیاسی را فراهم می‌کند.

در نظام ارسطویی که توانست به خوبی و ظرافت به وسیله آگوستین و آکویناس با اصول مسیحیت درآمیزد و پایه الهیات و فلسفه مسیحی قرار بگیرد، امیال انسانی در اشیاء تصور شد. مثلاً میل به حرکت، کمال‌گرایی، نقصان داشتن و رشد و ... ویژگی‌های انسانی بود. در این حالت حرکت جلوه‌ای از ایمان محسوب شد. یعنی نوعی ترک نقص و طی مسیر برای رسیدن به کمال که حرکت محسوب می‌شود. از این منظر کل فلسفه تاریخ در قرون وسطی بر مشیت الهی و حرکت انسان به سوی غایت نهایی تأکید دارد (لوفابومر، ۱۳۸۰: ۵۴).

موضوع حرکت در نظام ارسطویی مدخلی مناسب برای نفوذ به ساختمان معرفت آن دوران است. حرکت ارزش و اهمیت خود را نه از درون طبیعت و روابط اشیاء بلکه از استدلال برهانی در باب غایات و ارزش‌های ذهنی و دینی می‌گرفت و به همین دلیل حرکت در دو عالم ناسوت و لاهوت معنایی متفاوت پیدا می‌کرد. خداوند جهان را بر اساس الگوی سلسله مراتبی ساخته بود. جهان ناسوت مرکب از عناصر چهارگانه و دارای حرکت خطی و جهان لاهوت دارای حرکت دوری بود (همان: ۵۰-۴). منطقه زیرکره ماه و زمین که عالم ناسوت قلمداد می‌شد، عرصه کون و فساد، زوال‌پذیری و تغییر بود و آسمان (و خورشید و ستارگان) عالم ثبوت، سکون و آرامش بود. حرکت از قوه به فعل درآمدن و غایت فعل نوعی کمال و ثبوت بود، مثال ساده افتادن سیب که حرکت در آن بود و برای نیوتن نمادی از مبدأ تأسیس یک نظام معرفتی جدید تلقی شد، در نظام ارسطویی این‌گونه توضیح داده می‌شد: سیب پایین می‌افتد و بالا نمی‌رود چون طبع آن خاکی است و شیء خاکی همیشه به زمین می‌افتد «در این ساختار اشیاء خاکی به زمین تعلق

داشتند، مکان طبیعی آنها در مرکز عالم یعنی کف زمین بود و به خاطر اشتیاق به طبع خود به زمین می‌افتادند» (برونوسکی، ۱۳۷۶: ۳۱).

روی دیگر سکه حرکت علاوه بر نقص و کمال، این بود که همواره باید فاعل و عاملی برای حرکت وجود داشته باشد، در غیر این صورت حرکتی انجام نمی‌شود و همیشه سکون خواهد بود. این وضع به تعبیر *باترفیلد* در را به روی ارواح هم نیمه باز گذاشته بود. گویی اشیاء روح دارند و از کیفیاتی مرموز و عارفانه بهره‌مندند (*باترفیلد*، ۱۳۷۹: ۷). *دانتِه* ایتالیایی که نماینده فرهنگ کلیسایی است، در کتاب *مهمانی* که هدف از تحریر آن تدوین مجموعه‌ای از معرفت عمومی بود، در قالب تفکر ارسطویی و هیأت *بطلمیوسی* به طبقه‌بندی افلاک می‌پردازد. در ورای افلاک نه‌گانه، آسمان اعلی قرار دارد که به معنی فلک آتش یا فلک نورانی است. این فلک حرکت‌ناپذیر است؛ زیرا کمال تام دارد و در درون هر یک از اجزای خود آنچه را که ماده و طبعش طلب می‌کند، داراست. این ثبات اگر با حرکت در فلک اول (زمین) که به دلیل اشتیاق شدید اجزای آن به وحدت و نیل به فلک دهم که ساکن و ثابت است (لوفاربومر، ۱۳۸۰: ۱۰۲) مقایسه شود، فاصله نقص و کمال به‌دست می‌آید. بنابراین در تفکر ارسطویی قرون وسطی اصل بر «سکون و ثبات» بوده که متضمن کمال است و «حرکت»، امری عارضی و غیراصیل و در واقع مجرای برای تحقق سکون است. حرکت قسری به همین معناست. در مجموع می‌توان گفت که نظام معرفتی قرون وسطی از جهتی ایستا و از جهتی هم پویا بود. از حیث روش بر برهان و استدلال کلامی استوار بود تا بر مشاهدات عینی و کشف قوانین درونی اشیاء.

هیأت نظام معرفتی قرون وسطی کلان، پرهیبت و کیهانی بود. فرایند توضیح دادن آن پیچیده و در قالب یک شبکه تو در تو کلامی، فلسفی و منطقی صورت می‌گرفت. نوعی ترس و خوف از مفاهمه با این جهان حاصل می‌شد و به همین دلیل قابلیت اقبال عام نداشت و از این روی دانش آن به کالایی عمومی تبدیل نمی‌شد. برای انسان جایگاه پیچیده و اسرارآمیزی در نظر گرفته شده بود که درک آن برای ذهن متعارف بشر ممکن نبود. انسان عظمت فهم‌ناشدنی یافته و به تمام معنا مرکز عالم تلقی شد. تمام نشأه طبیعت برای آن ساخته شده بود که خدمتگزار انسان و مقصد ابدی او باشد. آدمی در مجموعه خلقت شأنی بس خطیر و سبب‌سازتر از طبیعت داشت (برت، ۱۳۶۹: ۸)؛ اما این شأن در لابه‌لای استدلال‌های پیچیده کلامی نهفته بود و هرگز به عرصه زندگی واقعی منتقل نمی‌شد و در روابط پیچیده اجتماعی نقش بازی نمی‌کرد.

تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که به دو دلیل امکان برقراری گفت‌وگو و تفاهم میان انسان و نظام معرفت غالب میسر نمی‌شد؛ اول آنکه خصوصیت ذاتی تفکر ارسطویی به‌علاوه مرجعیتی که از ناحیه کلیسا تولید می‌شد، مجال مفاهمه‌ای باقی نمی‌گذاشت. دوم آنکه این نظام معرفتی با

قدسیّت و رازگونگی، پیوندی وثیق داشت و همین دو عامل فاصله میان انسان‌ها و سقف بلند معرفت را زیادتر می‌کرد. در واقع دست‌پخت عقل بشر و تعالیم آسمانی، صورت و آمیزه‌ای اسرارآمیز بود که فهم آن آسان نبود، تا چه رسد به نقد و اصلاح آن. «تمدن غربی سده‌های میانه در سایه تمدن باستان برخاسته بود و از همان آغاز، وزنه سنگین مرجعیت به آن آویخته بود. از یکسو کلیت آسمانی و کلیسای وحیانی، اراده خدا را روحانی می‌دانستند و از سوی دیگر میراث فکری تمدن باستان دستاوردهای معنوی را حمایت می‌کرد که آشکارا فراسوی ظرفیت انسان آن روزگار بود» (وستفال، ۱۳۷۹: ۹۰). علم در انحصار دانشگاه‌هایی بود که خود در محدوده کلیسا فعال بودند؛ نظامی که آموزش مرسوم آن، نوعی نخبه‌پروری بود که جوانان مستعد و باهوش را به سمت همان نظام پیچیده-مبنی بر مجادلات کلامی و منطقی درباره دفاع از هیأت کلامی کیهانی، آن هم منحصر در زبان لاتین-رهنمون می‌شد. تبدیل شدن به انسان مکرمی که جایگاه برجسته‌ای در آفرینش داشت، آرزویی بزرگ و تمنایی محال می‌نمود. انسانی که در گیر و دار زندگی در دنیای واقعی می‌زیست، از دید مسیحیت موجودی گناهکار و به خاک پرتاب شده بود که باید کفاره گناهانش را پس می‌داد تا شاید روزی در دنیای دیگر رستگار شود.

بر فراز سر انسان فضای سنگینی سایه انداخته بود. نیروهای مرموز دست در کار تمشیت امور بودند و انسان نمی‌توانست از آن سر در بیاورد. حاصل این وضع آن بود که انسان قرون وسطی متوسل به جادو و خرافات شود؛ به طوری که در دوره رنسانس قتل عام جادوگران در کشورهای اروپایی بسیار بالا گرفت و مورخان اروپایی گزارش‌های معتبری از قتل جمعی جادوگران در کشورهای آلمان، فرانسه و انگلیس داده‌اند. برآیند کلی وضعیت آن بود که انسان در اثر ترس و جهل چندین قرن، احساس خستگی و نیاز به رهایی داشت. همه در انتظار آینده‌ای متفاوت بودند (دریک، ۱۳۸۲: ۳۱). گویی در قرون وسطی تفکر مسیحی و معرفت ارسطویی یکدیگر را پیدا کرده، نظامی مستقر کردند که قابل هضم برای مردم نبود و درک آن جز از طریق سازوکار نظام آموزشی مسلط امکان‌پذیر نمی‌نمود.

در قرون وسطی نگرش به سیاست با نظام تفکر مستقر در آمیختگی تام دارد. همان دوگانگی معرفت یعنی عالم لاهوت و عالم ناسوت برقرار است. در عالم لاهوت فرمانروایی ثابت خداوندی، برقرار است. نظریه پرداز اصلی این دیدگاه آگوستین است. انسان‌شناسی وی مبنای تصور او از دولت است. در دیدگاه وی مبنی بر تعالیم انجیل، انسان مرتکب گناه شده و به زمین هبوط کرده است؛ اما آدمی ظرفیت و استعداد دارد تا مجدداً تربیت و مهذب شده، قابلیت خدایی پیدا کند. پس دولت برای تأدیب و مجازات آدمی ضروری است. در این حالت دولت یک نهاد گریزناپذیر است (لیدمن، ۱۳۸۱: ۹۵). مبانی الهیاتی آگوستین و پردازش او از قصه گناه بشر و هبوط، به‌طور

طبیعی نظریه سیاسی او را به سمت جست‌وجوی امکان رستگاری مجدد انسان از طریق سازوکارهای دینی می‌برد. این نظریه، هم در مبانی و هم در راه‌های تجویزی خود شدیداً مسیحی بود. «شهر خدا» جایی است که انسان با زندگی در آن می‌تواند از گناه نجات یابد. هیچ سازمان خاکی و گذرایی نمی‌تواند به طور فراگیر بدان تحقق بخشد... راه نجات تنها زیست در درون دولت کلیسا است. کلیسایی که متفاوت از دولت‌شهر باستانی است (بلوم، ۱۳۷۳: ۲۷۰ و ۲۷۲). شهر خدای آگوستین هم نظریه سیاسی و هم دانش سیاسی خاصی را می‌طلبد. این نظریه، خصلتی کلان و پردامنه دارد و باید برای اجزای رستگاری انسان موضع و برنامه داشته باشد. بلوم معتقد است که نظریه سیاسی آگوستین برخلاف تبیین گسترده از چیستی و ابعاد شهر خدا، در زمینه راه حل‌ها، رفتار شخص عادل و حاکم، مقابله با دشمن خارجی، حفظ قدرت و... راه حل‌های دقیق و مشخصی ندارد (همان: ۳۰۷). او بر پایه این جهان‌بینی دو شهر را توضیح داد: «شهر خدا» و «شهر زمین». شهر اول قلمرو سلطنت خداوند است که ثبات، شکوه و جاودانگی دارد و شهر خاکی که شهروندان دل به حیات دنیوی و مادی بسته‌اند و خدایان مجعول دارند. همان قوه به فعل در مسئله حرکت در نظریه سیاسی هم وجود دارد. حرکت از شهر خاکی به شهر خدا جریان دارد. فرجام شهرها به مسئله زمان که دخیل در حرکت است و در نهایت به فلسفه تاریخ، پیوند می‌خورد. بنابراین از دیدگاه فلسفه تاریخ، غایت دنیا زوال و نیل به شهر خدایی است (هابز، ۱۳۸۰: ۲۶۹-۲۶۸). تمام نظریه سیاسی آگوستین بر بیان تمایزات و فاصله میان دو شهر است و اینکه چگونه می‌توان از شهر خاکی به شهر خداوند رفته، ساکن آن شد. گونه‌ای از شهر خدا به صورت نمادین وجود دارد و آن دستگاه روحانیت و عالمان و پرهیزگاران مسیحی است (راسل، ۱۳۷۸: ۳۳۹-۳۳۸).

در کنار آگوستین که با مبنای الهیاتی خویش، نگاهی بدبینانه به انسان داشت، آکوئیناس با همان مبانی، نگاه خوش‌بینانه‌ای را در می‌افکند و در نتیجه نظریه سیاسی او متفاوت از هم‌کیش خود می‌شود. اصل دینی «فیض پروردگار»، عامل اساسی خوش‌بینی او بود. او این اصل را مبنای نظریه سیاسی قرار داد، بدین نحو که فیض، مصداقی از فرمانروایی خداوند بر کل جامعه است (بلوم، ۱۳۷۳: ۳۴۱)؛ این فرمانروایی خداوند از طریق عقل و شرع تحقق می‌یابد. یعنی فیض پروردگار با عقل (که به تقلید از نظام طبیعت برای جامعه می‌پردازد) و (شرع که از طریق رسول می‌آید)، تحقق می‌یابد. قانون بشری با قانون شرع کامل می‌شود و این مرکز ثقل نظریه سیاسی آکوئیناس است. بر این اساس، علم حکومت چه به معنای دانش و چه به معنای مهارت و عمل در دو بخش عقل و ایمان قرار می‌گیرد (همان: ۳۴۴). جنبه کاربردی نظریه سیاسی او در این است که تحقق فیض الهی با دو زمینه عقل و ایمان تنها از طریق وسیله مناسب اتفاق می‌افتد و آن

نظام کارگزاری یعنی دولت است. عقلانیت در تصمیم‌گیری سیاسی، بهنگام بودن و واقع‌گرایی در عمل از جمله اجزای کاربردی این نظریه سیاسی است.

اساس نظریه سیاسی قرون وسطی بر این بود که تمهیداتی برای آموزش انسان فراهم کند و این از طریق نماینده شهر خدا در شهر خاکی صورت گرفت. بنابراین به تدریج کلیسا واجد قدرت شد. *توماس آکوینی*، دیگر متفکر سیاسی بزرگ قرون وسطی، معتقد است: سیاست صرفاً نهادی را کشف می‌کند و بنیاد می‌گذارد که امر آموزش روح را آسان‌تر کند (جونز، ۱۳۸۳: ۲۳). نظریه سیاسی *توماس آکوینی* کاملاً متأثر از تفکر ارسطویی است. طبیعت در نهاد انسان غایت‌مند است و به سوی هدف و مقصدی معلوم در حرکت؛ پس طبیعی است که دولت بر زمین فرود آید و باز هم کاملاً طبیعی است که انسان‌ها هم برای نیل به غایت خویش نیازمند دولت باشند (لیدمن، ۱۳۸۱: ۹).

نقش زمینه‌ای تفکر علمی جدید در نظریه سیاسی مدرن

انقلاب علمی منجر به پیدایش و تکوین علم جدید شد. رشته‌های نوپدید علمی و روش‌ها و شیوه‌های آن مانند آزمایش‌ها و کالبدشکافی‌های اولیه بدن حیوانات و تسری آنها به زندگی مردم، پیدایش اختراعات و برطرف شدن نیازها و مشکلات، تأثیرات بزرگی بر نگرش و رفتار مردم و نیز اندیشه‌های مرتبط با نظریه سیاسی گذاشت. به تعبیر کاسیرر، انقلاب علمی یک تحول در اندیشه متفکران و نیز عموم مردم به وجود آورد و آن اینکه تفکر علمی می‌تواند علاوه بر اصلاح شناخت ما از جهان، طبیعت و انسان، در سازمان دادن به امور زندگی هم مؤثر افتد. اندیشه انتظام امور که در قرن بعد یعنی در دوره روشنگری گسترش یافت (کاسیرر، ۱۳۸۲: ۵۰-۴۹) تداوم آثار قرن هفدهم است. ریشه این تغییر نگرش به این بازمی‌گردد که آموختن علم دیگر یک امر شخصی و برای رفع کنجاوی‌های افراد نابغه و خاص نبود. از علم انتظار می‌رفت که در رفع مشکلات و نارسایی‌های زندگی انسان‌ها و جوامع مؤثر باشد. بیکن، *گالیله* و نیوتن در سودمندی علوم طبیعی و *هابز* و *لاک* در باب بهره‌گیری از علم برای خود، دیگران و مردم برای کسب قدرت و سامان دادن به زندگی اجتماعی تأکید کردند. در حالی که علم ارسطویی در بیرون بر تغییر (کون و فساد) استوار و ثباتش تا حدی در استدلال و برهان نهفته بود. اکنون اقبال نو به طبیعت بود که مبنای ثابتی را برای تفکر و شناخت فراهم می‌کرد. پیش‌تر آدمی این آمادگی را کسب کرده بود که بایستی دنبال جای پای ثابتی بگردد. واهمه‌ای که از نظام کیهانی ارسطویی و کمال و ثبات آسمان و زوال و بی‌ثباتی زمین داشت، از حیث روانی پذیرش تفسیری جدید از عالم را

میستر کرد. کوایره معتقد است، در دوران جدید تصور بشر از کائنات^۱ و نظام سلسله مراتبی ارسطویی فروپاشید و جهان نامتناهی^۲ که به سبب عناصر متشکله و متحدالشکل بودن قوانین آن یکپارچه، منظم و ثابت به نظر می‌رسید، جایگزین آن شد (مجتهدی، ۱۳۸۵: ۷۴).

نیوتن اشاره داشت که قوانین محدود هستند و چند قانون کلی وجود دارد که می‌تواند مبنای همه قوانین حاکم بر طبیعت قرار بگیرد. از این دیدگاه کار عظیم و بی‌سابقه وی همین نکته دانسته شده که می‌توان جهان مادی را با چند قانون اصولی توضیح داد (برلین، ۱۳۴۵: ۵). پیش از نیوتن، گالیله هم به نحوی اشاره کرده بود که انسان وقتی موفق می‌شود که چیز ثابتی را الگوی خود قرار دهد و آن طبیعت است؛ «طبیعت بی‌رحم و تغییرناپذیر است و هرگز قوانینی را که بر او تحمیل شده، نقض نمی‌کند» (همان: ۱)؛ همین ویژگی ثابت و یقین‌نهفته در قوانین بود که در قرن هجدهم که دوره روشننگری است به تکاپوهای جدید فکری و فلسفی انجامید. *آیزایا برلین* از ویژگی‌های این قرن را قانون‌گرایی، تفکر ریاضی و ارزش فرمول می‌داند. این کشف بسیار مهمی بود که در این جهان بزرگ و عالم هستی تنها چند قانون اصلی و پایه را کشف، شناسایی و همه را بر آن استوار کرد. نفس این امر جذابیت داشت. از نگاه برلین، با تأسیس علم طبیعت در بخش مادی جهان این امر اتفاق افتاد و این توقع به وجود آمد که علم ذهن هم باید ایجاد شود تا چند قانون ساده و پایه‌ای داشته باشد (لوفار بومر، ۱۳۸۰: ۶۹۷) دکارت بر مبنای همین قوانین ثابت و اندک است که در کتاب *گفتار در روش درست به کار بردن عقل*، از جنبه اجتماعی، اشاره می‌کند که وجود قوانین بسیار پراکنده، اغلب مانع اجرای عدالت می‌شود و دولت وقتی به بهترین وجه اداره می‌شود که قوانین معدود باشند و دقیق اجرا شوند. در ادامه اشاره می‌کنیم که این تفکر دکارتی و اندیشمندان متأثر از آن، بعدها به ظهور نهاد قانون اساسی در دولت مدرن انجامید.

متفکران به امکان تعمیم قوانین محدود و ثابت به حیطه‌های دیگر شناخت به‌ویژه با اهداف کاربری توجه کردند. طرح تفصیلی‌ای که نیوتن با قاطعیت درباره جهان مادی ثابت کرده بود، اکنون مورد توجه هابز، لاک، هیوم و شاگردان ایشان واقع شده بود. آنان می‌خواستند به وسیله همان طرح، دنیای درونی اندیشه و احساس آدمی را توضیح دهند و بر آن بودند که ممکن است این طرح در محیط اجتماعی هم مصداق پیدا کند (برلین، ۱۳۴۵: ۱۹). عناصری از نظریه سیاسی جدید که از علم مدرن بر آمده بودند، مورد توجه فیلسوف سیاسی قرار گرفت؛ از آن جهت که فیلسوف دغدغه سازمان سیاسی و مصلحت عمومی جامعه را مد نظر دارد.

1. cosmos
2. Universe

دکارت، حکمت را در زمره فلسفه می‌دانست و مرادش این بود که ما باید به همه فنون و صناعات، علم داشته باشیم. علم طبیعت یا فلسفه طبیعی هم در این شمول قرار می‌گیرد. درخت فلسفه، شاخه‌های طب، مکانیک و علم اخلاق دارد. از این روی است که دکارت به ارزش عمل و فلسفه سیاسی اشاره دارد و می‌گوید «برای یک دولت هیچ چیزی بزرگ‌تر از آن نیست که واجد یک فلسفه حقیقی و راستین باشد» (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۸۸). بی‌گمان اگر دکارت یک فیلسوف مؤسس نبود، نمی‌توانست به امر عمومی که همواره وجهه اصلی اندیشه سیاسی است، بپردازد. وی در همان کتاب گفتار در روش درست به کار بردن عقل، می‌گوید: «قانونی هست که به موجب آن ما انسان‌ها مقیدیم تا در حد توان خود، مصلحت عمومی بشر را پیش ببریم» (لوفار بومر، ۱۳۸۰: ۳۷۸). تأکید بر قانون و محدود بودن آن و نیز ضرورت وجود یک دانش سودمند است که دکارت را بر آن داشت که وجود فلسفه‌ای در کنار فلسفه نظری موجود در مدارس رسمی برای آگاهی و اشراف به نیرو و عملکرد آتش، آب، هوا، ستارگان و سیارات تأکید کرده، آن را برای زندگی بشر، حیاتی بداند (همان: ۳۷۸).

منظور از وجه تکنیکی این است که در پرتو اثرهای انقلاب علمی بر اندیشه سیاسی، سه مقوله سازمان، قدرت و ایدئولوژی پدید آمد. این هر سه هم وجه معرفتی دارند و هم پردازش نظری شده‌اند؛ اما در نظریه سیاسی توجه به قدرت، ایدئولوژی و سازمان از جنبه قابلیت‌های کاربردی، خشک و تا حدی خشن بودن و خصلت دستکاری کننده آنها بوده است. در اینجا اشاره‌ای به واژه تکنیک در توضیح مرادمان از وجه تکنیکی علم جدید کمک می‌کند. در نزد ارسطو دانش نظری «اپیستمه» و دانش تجربی «تخنه» بود. تخنه از تجربه عملی انسان نشئت می‌گرفت و اپیستمه هم محصول عقل بود. این دو سرچشمه متفاوت، اهداف و غایات آنها را از هم جدا می‌کرد. هدف تخنه کاربردی بود و راه حل را در تجربه بعدی نشان می‌داد. به همین دلیل بیشتر حالت تکرار و عادت می‌یافت تا پیشرفت و تکامل. غایت اپیستمه شناخت امور از طریق پی بردن به علت‌ها بود. در علم جدید تخنه به تکنولوژی تبدیل شد که به معنای دانش علمی و نظری است که تجربه در آن اهمیت ثانوی و حتی بسیار کمتر پیدا می‌کند (دریک، ۱۳۸۲: ۲۵). تخنه در دوران جدید، اهمیت و ارزش مضاعفی یافت، به این صورت که معنای دانش عملی را در خود حفظ کرد و علم نظری جدید هم که بر اساس قوانین طبیعت از غایت «فهم و معرفت»، به «مفید بودن و کسب توانایی»، تغییر کرد، غلظت و درجه کاربردی بودن تخنه را به مراتب افزایش داد و بعد تجربی و تکرار آن را کنار زد، این‌گونه بود که تکنولوژی امروزی ظاهر شد؛ یعنی هم آن بعد تجربی ارسطویی را به صورت کم‌رنگ نگاه داشت و هم بعد سودمندی و تکامل یابنده جدید را بر خود اضافه کرد. در کنار این تحول معرفت‌شناختی، نگاه فایده‌مندانه آن به طبیعت و

راز زدایی از آن، باعث شد که به امکان دستکاری در طبیعت بر اساس قوانین آن توجه شود. بیکن، توسعه مرزهای سلطه انسان را هدف علم می‌دانست (بلومر، ۱۳۸۰: ۳۲۸) البته چهره‌های سه‌گانه تکنیکی یعنی قدرت، سازمان و ایدئولوژی کاملاً در هم آمیخته‌اند و تفکیک آنها به‌سادگی میسر نیست. ریشه چهره سازمانی، خشک و آمرانه سیاست مدرن به این دقیقه نظری باز می‌گردد که در بنیاد علم جدید نوعی پروژه‌گرایی وجود دارد و این به قرن هفدهم بازمی‌گردد. اگر ما چند قانون پایه داشته باشیم، می‌توانیم با عرضه پروژه‌های مشخص، جهان را به صورتی دیگر و در نظمی جدید بازسازی کنیم. *باترفیلد* با اشاره به دوره حکومت *جیمز اول* در انگلیس، از گروهی به نام *طراحان*^۱ نام می‌برد که بنیان‌گذار شرکت‌های سهامی بودند. این افراد به عرضه طرح‌های کلان در امر رفاه عمومی، عدالت، جامعه مدنی و... پرداختند. *دانیل دوبو* و *جان بلیزر*، طرح‌هایی برای فقرزدایی، گسترش تحصیل زنان و امکان تحصیل همه کودکان داشتند. بعدها *رابرت اوون*، نظام سوسیالیستی‌اش را با تأسی از *بلیزر* تعریف کرد. *بلیزر*، طرحی برای اصلاح زندان‌ها داشت؛ «این نوع نظریات به آسانی به ایجاد روش‌های نوین حکومتی می‌پرداختند که فی‌نفسه پیش‌درآمدی برای تهیه و تدوین قوانین اساسی یا ایجاد نوعی از آرمانشهر بود» (*باترفیلد*، ۱۳۷۹: ۱۸۱).

بزرگ‌ترین اثر چهره سازمانی نظریه سیاسی در انتقال مسئولیت حکومت از فرد به سازمان ظاهر می‌شود. فرد متعالی، شایسته و حکیم خردمند که در معرفت قرون وسطی، مشروعیت اعمال قدرت و آمریت یافته بود، در دوره مدرن در درون سازمان حل شد و سازمان جای او را گرفت. اصل این است که جامعه باید آنچنان منظم و سامان‌یافته تعریف و ساخته شود که نیازی به فرد اعم از عاطفی یا خردمند نباشد؛ چه هر دوی این افراد ممکن است فرصتی برای خودسری به‌دست آورند. در نظریه سیاسی مدرن دوام امنیت و بقای جامعه وابسته به روحیات و خصایل فرد حاکم نیست، بلکه دستگاه و سازمان اداره‌کننده، اهمیت دارد (*یاسپرس*، ۱۳۷۵: ۱۱۳). در عرصه اجتماع، نیازی به نوابغ و انسان‌های برتر نیست. بیکن با مطرح کردن اهمیت «روش»، مدعی بود که استعدادهای بزرگ، نقش مؤثری در جهان نخواهند داشت، روش که باشد همه مردم توانمند می‌شوند. در نظریه سیاسی، روش، همان قانون است (*جهانگیری*، ۱۳۷۶: ۱۲۶). در پی این دگرگونی اساسی است که در نظریه سیاسی مدرن از کیستی حاکم سخن نمی‌رود، بلکه همه جا سخن از چیستی حکومت است. علم تکنیک به ایجاد و تأسیس می‌پردازد تا به توصیف. ایجاد شکلی جدید از جامعه انسانی از نظر وجه تکنیکی علم، ممکن، ضروری و خردمندانه است. این

وجه به طور عمیقی کارکرد سازمان‌های اقتصادی و دولت‌ها را تغییر داده و حتی در نهاد خانواده هم رسوخ می‌کند (راسل، ۱۳۷۸: ۳۰).

آرمان‌شهرهای علمی که در قالب کتاب منتشر می‌شد، بر نظریه سیاسی اثرات تعیین‌کننده‌ای داشت. به گفته برلین در تاریخ دوره مدرن غرب پیش از یک دو جین آرمانشهر وجود دارد که مشهورترین آنها آرمانشهرهای بیکن و کامپانلا است. آرمانشهرها نوید دهنده یک مملکت موعود و بهره‌مند از رفاه، آرامش، ثبات و امنیت‌اند. برنامه‌ریزی در سایه یک دولت قدرتمند متمرکز می‌تواند همه وجوه زندگی را در بر بگیرد. برخی آرمانشهرها در قالب اندرز نامه‌های سیاسی ظاهر شدند. در قرن هفدهم آثاری در ذیل فعالیت فکری و روشنفکری انجمن‌های سلطنتی در کشورهای انگلیس، فرانسه و ایتالیا بیرون از سیطره کلیسا منتشر شد که به عرضه توصیه‌های جدید به حاکمان می‌پرداخت. ویلیام پتی از نخستین اعضای انجمن لندن بود که اصطلاح «حساب سیاسی» را وضع کرد. او رساله‌ای با عنوان «اندرزهای دلبیو. پی به آقای ساموئل هارتلیپ برای پیشبرد حوزه‌های خاصی از دانش» نوشت. این اثر را، هم‌تراز کتاب معروف بیکن، *آتلاتیس نو*، دانسته‌اند که در ۱۳ بند دستورالعمل‌های آموزشی، نظم، قانون‌گرایی، توانمند شدن و کاربردی فکر کردن را شامل می‌شود (لوفار بومر، ۱۳۸۰: ۱۳۷-۳۸۲). «خانه سلیمان» در *آتلاتیس نو* بیکن هم به نوعی مرکز فرماندهی و ارگ حکومتی شهر جدید است که بر علم، نظم و قانون بنا شده است. «مملکت موعود انسان» اصطلاحی بود که در دوره نوین از قرن هفدهم به بعد در اروپا رواج یافت (همان: ۲۲۶).

کامپانلا در قرن شانزدهم و هفدهم می‌زیست. او تحت تأثیر اندیشه‌های فلسفی و انقلاب علمی قرار داشت. در اثر مخالفت با کلیسا و دولت به بیست و هفت سال زندان محکوم شد. کتاب مشهور او، *شهر آفتاب*، طرحی از یک مدینه فاضله (پوتوپایای جدید) است که به طرز روشن و واضح آثار و واقعیت‌های قرن هفدهم در آن بازتاب یافته‌اند. مردم *شهر آفتاب*، کم کار می‌کنند، روابط بسیار خوب و روشنی با هم دارند. کودکان آموزش دیده، آماده و تربیت می‌شوند، عدالت و رفاه در جامعه برقرار است، علم در خدمت حل و فصل مشکلات است (ویل دورانت، ۱۳۶۸: ۷۳۳).

تصویر کردن جهانی سرشار از ثروت و قدرت با شهروندانی متمدن، مهذب، قانونمند، دقیق، آگاه و تعلیم‌پذیر از عناصر یوتوپیاست. این مقوله‌ها دقیقاً عناصری از تفکر ایدئولوژیک برآمده از آرمانشهر و یوتوپایای علم مدرن بود که در قرن بیستم خود را در برنامه‌ریزی دولت‌های جدید نشان داد. ایدئولوژی، جنبه فناورانه و مهندسی‌کننده اجتماع بود که فرهنگ را با عملیات فرآوری تکنیکی، به صنعت تبدیل کرد و سازمانی پیچیده و نرم‌افزاری به‌وجود آورد که در اواخر قرن بیستم با حمله منتقدان مکتب فرانکفورت و نیز فلاسفه جدیدی چون فوکو روبه‌رو شد.

لویاتان طرح جامع و کامل نظریه سیاسی مدرن است که در قرن بیستم به آزمون عملی وسیعی گذاشته شد. امروزه کمتر دولتی را می‌توان یافت که به نوعی آموزه‌های نظریه سیاسی مدرن در نظر و عمل را تجربه و یا استفاده نکرده باشد. مسئله شدن «امنیت» و پیدایش مفهوم «امنیت ملی» سرچشمه گرفتن سیاست، برنامه‌ریزی و نهادسازی‌ها از قانون اساسی، استقرار ایدئولوژی در ساختار قدرت و تقسیم قدرت به نوع نرم و سخت و... همگی آثار و پیامدهای شکل‌گیری نظریه سیاسی در دایره کلان انقلاب علمی قرن هفدهم است.

کلیسا در قرون وسطی برآیند عینی و نهاد مرجع نظریه سیاسی در تفکر ارسطویی بود. در دوران جدید مرجعیت سیاست از چنگ دین بیرون آمده، در دستان قدرتمند و تکنیکی دولت مدرن قرار گرفت. از جهت نظری لویاتان طرح و نقشه نظری دولت مدرن است و هابز در طراحی این دستگاه و به قول خودش ماشین بزرگ، از اندیشه‌ها، مبانی و ضوابط علم جدید بسیار اثر پذیرفته است. او قوانین زندگی مدنی را با قرار دادن عمل سیاسی بر مبنای فنونی مطمئن که از مکانیک عصر خود آموخته بود، مطالعه کرد. انسان، بزرگ‌ترین پیشرفت‌هایش را به تکنولوژی و بالاتر از همه به تکنیک سیاسی برای استقرار دولت مدیون است. بدینسان سیاست به مثابه یک تکنیک در خدمت دانش مربوط به این امر قرار دارد (منوچهری، ۱۳۸۷: ۱۴). چنان‌که محور این مقاله مقوله حرکت و نشان دادن قلمرو و چگونگی اثرگذاری بر بخش‌های دیگر تفکر و معرفت جدید بود، در نزد هابز هم، حرکت مؤلفه‌ای اصلی در شناخت سیاسی او شد. نوع استناد هابز به حرکت و به‌ویژه قوانین آن، ابعاد تکنیکی معینی به نظریه سیاسی‌اش می‌دهد که اکنون آن را در رفتار و برنامه‌های دولت مدرن مشاهده می‌کنیم. هابز اشاره دارد که اندیشه یک فرایند است، هر اندیشه مرتبط با اندیشه قبلی است، همچنان که خیالات و صور ذهنی، حرکاتی در درون ما هستند. هابز از این قانون نتیجه می‌گیرد که اندیشه هدفمند نیاز به یک مرجع ساماندهی‌کننده دارد که در بخش‌های مختلف یک طرح (پروژه) نمود می‌یابد (هابز، ۱۳۸۰: ۸۵) جنبه نرم و زیربنایی لویاتان یک قرارداد است و این قرارداد برای تأمین مصلحت عمومی و جلوگیری از جنگ همه با هم است که دولت را رقم می‌زند (همان: ۱۹۲).

هابز پنج سال در دانشگاه آکسفورد (ماگدالن هال) تحصیل کرد و از معارف ارسطویی به ستوه آمد. او اصطلاح رسایی را برای سلطه نظام ارسطویی و تبدیل شدن فلسفه به کنیزک الهیات به نام «ارسطوفه»^۱، که در زبان امروزی امپریالیسم ارسطویی است، به کار می‌برد و در لویاتان از قلمرو این سلطه به نام مملکت ظلمت یاد می‌کند (همان: ۵۴۲) هابز در فاصله ۱۶۲۱ تا ۱۶۲۶ رابطه نسبتاً نزدیکی با فرانسیس بیکن داشت و مدتی کاتب تقریرات وی بود. این رابطه تأثیر

زیادی بر هابز داشت؛ اما وی در پی مبنای استوارتری برای اندیشه‌های خود بود. باگالیله هم ملاقات‌هایی داشت. چند سال طول کشید تا به قطعیت هندسه رسید. وی بر آن بود که بتواند به روش استقرایی، هندسه را بر سیاست اعمال کند و در پی فرضیه‌ای درباره سرشت و ماهیت اشیاء بود تا بتواند کشمکش‌های آدمیان در جامعه و روابط آنها را با یکدیگر توضیح دهد. چند سال دیگر هم گذشت و در نهایت به فرضیه خود رسید و آن اینکه «علت همه امور از جمله احساسات انسان را باید در حرکت و به تعبیر درست‌تر در تفاوت در حرکت یافت» (همان: ۲۲).

لویاتان از منظر نظریه سیاسی نقشه مهندسی دولت مدرن است. این کتاب در قرن هفدهم سه بار تجدید چاپ شد و حتی نسخه‌های دست دومی و قاچاق آن چندین برابر قیمت اصلی به فروش می‌رفت. نظریه سیاسی در این اثر به تفصیل بسط یافته و بر ویرانه‌های نظام قرون وسطی بنا شده است. اثرگذاری معرفتی و تکنیکی انقلاب علمی در آن به طرز نپنهان و آشکار دیده می‌شود. نخستین جمله *لویاتان* (مقدمه هابز)، گزاره‌ای در منطق علم جدید است: «آدمی با فنون خود چنان از طبیعت که صنعتی است (که خداوند با آن جهان را ساخته و بر آن حکومت می‌کند) در امور گوناگون اقتباس و تقلید می‌کند که می‌تواند حیوانی مصنوعی بسازد» (همان: ۷۱) این جمله مدخل و رمز ورود به اندیشه سیاسی مدرن است. در این جمله کوتاه، اساس جهان جدید که بر شناخت، قدرت و سازماندهی استوار است، بیان شده است. طبیعت (یعنی قوانین، ضوابط و سازوکارهایش) یک صنعت ساخته که زیربنایش قوانین و اصول است. حکومت هم سازمانی است که بر قوانین استوار می‌شود، این موجود صناعی *لویاتان* است. هابز در واپسین جمله‌های کتاب (بخش نتیجه‌گیری) مجدداً به رابطه وثیق میان نظریه سیاسی اش با مبانی علم جدید اشاره می‌کند. او محور اصلی تأملات و تفکر سیاسی خود را پیکره‌ها و اجسام طبیعی و حرکت در آنها می‌داند و این اساس *لویاتان* است (همان: ۵۷۲).

دولت مدرن و مسائل جدید نظریه سیاسی

دومین عامل تکوین نظریه سیاسی، تلقی دولت مدرن به مثابه ساختار جدیدی از قدرت و حاکمیت سیاسی بود که در طی تحولات تاریخی در اروپا ظهور یافته بود. فرایند ظهور دولت مدرن در اروپا و آمریکا از حیث عملی و واقعی، زمینه‌های دگرگونی در نظریه سیاسی را آماده کرد. سیاست در گذر از قرون وسطی به عصر جدید دشواری‌های جدی را پشت سر گذاشت. دولت‌های مطلقه و نظام‌های فئودالی که در حفاصل بین قرون وسطی و عصر جدید پدید آمدند، نتوانستند پاسخ‌های مناسب به مشکلات و مطالبات سیاسی جدید بدهند. بدین ترتیب از درون بحران‌های عینی، زمینه‌ها و شرایط ظهور دولت مدرن فراهم شد. اسکینر که به روش تبارشناسی، اصطلاح مفهومی دولت را در درون تاریخ اندیشه‌های سیاسی مطالعه می‌کند، معتقد

است که در چارچوب سنت انگلیسی در باب نظریه سیاسی، نخستین دوره‌ای که در آن با مباحث گسترده در باب دولت، دولتمندی و قدرت‌های دولت‌ها سروکار پیدا می‌کنیم، قرن شانزده و اوایل قرن هفدهم است. در این دوره دولت-گسسته از معنای اسکولاستیکی و کلیسایی آن-در معنای نوعی وحدت و همکاری مدنی مردمی که زیر سلطه حاکمیت یک اقتدار به رسمیت شناخته شده، زندگی می‌کنند، تلقی شد (اسکینر، ۲۰۰۹: ۳۲۷). گزارش تبار شناختی/اسکینر که مستند به تفسیر اندیشه‌های سیاسی در متون معتبر در پرتو تحولات تاریخی دولت است، نشان می‌دهد که چگونه پیچیدگی منازعات سیاسی، شرایط را برای استقرار نوعی دولت که فراتر از انواع موجود بود، فراهم ساخت.

موریس باربیه در کتاب *مدرنیته سیاسی* نیز به روش نظری-تاریخی فرایند تکون مدرنیته سیاسی را در اروپا مطالعه می‌کند. او مدرنیته سیاسی را معادل همان دولت مدرن می‌داند و بدین ترتیب بر محوریت آن در نظریه سیاسی تأکید می‌ورزد. در این مدرنیته است که می‌توانیم به بداعت و نو بودن دولت مدرن و تمایز ماهوی آن از هر نوع پیشینی آگاه شویم. با این رهیافت که مبتنی بر گسست‌گرایی است، ما تنها به توصیف شناسه‌های اصلی دولت مدرن بسنده نمی‌کنیم، بلکه به تعریفی دقیق از آن دست می‌یابیم؛ به گونه‌ای که سرشت واقعی و پی‌آیندهای گوناگون آن را به خوبی درک می‌کنیم. شکل‌گیری دولت مدرن، گسستی قطعی از شکل‌های پیشین دولت است که در واقع زمینه‌ساز آن شدند (باربیه، ۱۳۸۶: ۲۳).

دولت مدرن بیش از ساختارحاکمیتی در نظام قبلی با مشکلات جدید و بسیار پیچیده جامعه نو و برآمده از فرایند مدرنیته گلاویز شد. بسیاری از مسائل و مشکلات که از سوی مراجع و اقتدارات مذهبی، محلی و اجتماعی حل و فصل می‌شدند، در مدرنیته به دولت مدرن واگذار شد. برای نمونه در جوامع پیشامدرن هویت انسان بر محور طبقات یا مذهب معنا می‌گرفت و تشکیل می‌شد، یا آزادی در دولت‌شهر یونانی و قرون وسطی آزادی جمعی بود؛ اما در مدرنیته، آزادی اساساً از آن فرد انگاشته شد و در نتیجه فرد در عمل به سوژه‌ای رها از اقتدارها تبدیل شد. کنستانت همین آزادی را معیار تمایز مدرنیته از سنت قدیم می‌داند. آزادی جمعی در درون دولت‌شهر و کلیسا قرار داشت؛ اما آزادی فردی در چارچوب دولت مدرن می‌گنجید و به فراتر از مرزهای دو نظام قبلی می‌رفت (همان: ۱۸۶). این آزادی اساس زیست بشر جدید بود و بر حقوق فردی و مالکیت خصوصی بنا شده بود که در درون خود منازعه، تهدید، خشونت و ناامنی را بازتولید می‌کرد؛ یعنی رهایی و آزادی فردی در عرصه زندگی واقعی و جمعی ناامن‌کننده می‌شد. از همین روی جان لاک دولت مدرن را چونان سازه‌ای برای فایق آمدن بر ناامنی و حفظ حقوق فردی و مالکیت خصوصی ضروری می‌دانست. لاک به لویاتان مشروطی می‌اندیشید، جامعه‌ای سیاسی که با توافق تأسیس می‌شود و وظایف پیچیده‌ای دارد. این همان دولت مدرن است (لاک،

۱۳۷۷: ۱۵۱) از نظر باریه، اسپینوزا، لاک و مونتسکیو مژده‌رسانان مدرنیته سیاسی بودند. آنان گویا پیشاپیش، درکی از منازعات جوامع مدرن آینده داشتند و با این رویکرد گسست‌گرا بود که طرح دولتی را ریختند که از جهت تاریخی در آمریکا و فرانسه به طور عملی آزمون شد.

اروپای سده‌های هجدهم تا بیستم را نظریه‌پردازان، دورهٔ تکوین تعیین دولت مدرن در صحنهٔ سیاسی می‌دانند. از پایان قرن هجدهم، مفهوم دولت تغییرات بنیادین یافت. اساس این تغییر در تأسیس و پیدایش شکاف مشهود میان جامعه و دولت بود که تا آن زمان در نظریهٔ سیاسی (فلاطون، ارسطو و قرون وسطی) سابقه نداشت. دولت مدرن در پی ظهور بشر جدید بر رابطه نزاع‌آمیز با شهروندان و افراد استوار شد. جامعه، زمین پس صحنهٔ درگیری جامعه و نهاد دولت است. بدین ترتیب آن وحدت هماهنگ دولت و جامعه در قدیم برای نخستین بار در عرصه زندگی سیاسی به کلی رنگ باخت (برگر، ۲۰۰۶: ۱۳۸). کریستوفر پیرسون، دولت مدرن را در درون کلیت مدرنیته چونان یک واقعه^۱ که به نوعی منحصر به فرد و بریده از گذشته است، تحلیل می‌کند. این دولت در قرن ۱۶ و ۱۷ در اروپا به تدریج ظهور یافت و با نظم سنتی چالش اساسی پیدا کرد. این واقعهٔ گسترده به تمام نقاط جهان ما سرکشید و شرایط انسانی را به کلی دگرگون کرد. ویژگی‌های ظهور یافتهٔ مدرنیته شامل صنعتی شدن، تغییر جمعیتی، سرمایه‌داری، تقسیم کار اجتماعی، گسترش شیوه‌های علمی و کاربست آن در قلمرو زندگی مردم، شهرنشینی ماشینی^۲ و فرایند دموکراتیزاسیون می‌شود (پیرسون، ۱۹۹۶: ۳۷). مسائل فوق نشان می‌دهد که دولت مدرن در عمل با مشکلات بسیار پیچیده‌ای مواجه شده و طبیعی است که از جهات بسیاری متمایز از دولت‌های قبل باشد. پیرسون، دولت مدرن را که تحقق آن پس از دولت مطلق و فئودالی است، دارای پنج ویژگی انحصاری می‌داند که به نوعی متمایز کننده آن است: ۱. انحصار کنترل بر ابزار خشونت ۲. قلمرو سرزمینی ۳. حاکمیت ۴. نظام اداری ۵. مالیات (همان: ۵۲). بنابراین دولت مدرن هم از حیث گستره، نیروهای عمل کننده (نخبگان و نهادهای سیاسی خاص خود) و هم از حیث مسائل و دغدغه‌های حوزه مسئولیت، به کلی متفاوت از دولت قبلی است؛ برای مثال وقتی در سازمان اجرایی دولت تأمل می‌کنیم، متوجه می‌شویم که تأسیسات اداری و ترتیبات قانونی آن تا حد زیادی متأثر از انقلاب علمی قرن هفدهم است. اندیشه ماشینیسم به دولت مدرن راه یافت و عامل تغییرات کارکردی آن شد. ماشین دولت چونان یک نظم آهنین و مطلوب تلقی شد. این ماشین نوپدید بر ارادهٔ عقلانی، اقتصادی و وحدت رویه استوار شد و توسعه شتابانی گرفت. در آلمان این دوره مقارن با فردریک بزرگ و در اتریش با جوزف دوم شد. مدل ایده‌آل دولت از منظر سازمانی در دور شدن از نوع سیستم سنتی محلی به

1. an event
2. urbanization

سوی مدل علمی و جهان‌شمول رفت. نظامی‌گری، نظام حقوق شهروندی، نخبگان جدید و روابط درونی دولت از مظاهر دولت مدرن در اروپا هستند (برگر، ۲۰۰۶: ۱۴۷).

دولت مدرن فراتر از دولت-ملت، کلیت سیاست جدید است، چونان پیکره‌ای سازمانی-نهادی و حقوقی که نقش عاملیتی، هویت‌سازی، هژمونیک و نظارت‌گر و مراقبت‌کننده دارد. دولت مدرن، دستگاهی متافیزیکی و مبتنی بر هستی‌شناسی مدرن است که ملت‌ها را می‌سازد، جوامع را سامان می‌دهد، تمایزبخش است و زندگی سیاسی را شکل می‌دهد.

نتیجه‌گیری

تکوین و تحول نظریه سیاسی مدرن در طی چند قرن (از فروپاشی کلیسا تا کنون) نشان می‌دهد که نظریه سیاسی هم‌پوایی‌های جدیدی کسب کرده که قابلیت آن را در توضیح و تبیین مسائل نوپدید افزایش داده و هم به نوعی استقلال خود را از فلسفه سیاسی اعلام کرده است؛ اگرچه، همزمان آمیختگی‌هایی با ایدئولوژی، اندیشه مذهبی و الهیات سیاسی در آن دیده می‌شود. با وجود آنکه می‌توان از فلسفه عملی گفت، اما نمی‌توان نظریه سیاسی مدرن را معادل چیز دیگری که اصالت فلسفه کلاسیک بدان می‌دهد قرارداد. *ایمانوئل کانت* که نقطه عطفی در تفکر مدرن به‌شمار می‌رود با نقد عقل نظری، امکانات قابل توجهی در اختیار نظریه سیاسی مدرن قرار داد. نظریه از بودشناسی فاصله گرفت و به پدیدارها پرداخت. نظریه‌پردازان از جست‌وجوی حقیقت متافیزیکی پدیده‌های سیاسی باز ایستادند و ریشه آنها را حداکثر در تجربه حسی و واقعیت جامعه دیدند. برای نظریه سیاسی، مهم این است که بتواند پدیدارها را در ساختاری منسجم و نظام‌مند مطالعه کند؛ برای مثال *هایک*، نظریه‌پرداز لیبرال که شدیداً از *کانت* متأثر است، به‌دنبال آن است تا نظامی از اندیشه‌ها یا ساختمانی از اصول برپا دارد که به کمک آن بتوانیم زندگی اجتماعی و سیاسی را فهم کنیم و آن را در معرض نقد و ارزیابی عقلانی قرار دهیم (گری، ۱۳۷۹: ۱۱). در نزد *هایک* مفهوم نظم خودانگیخته، ماهیتی کلاسیک یا دکارتی ندارد، بلکه حاصل زندگی اجتماعی است. یک سرشت عام است و در میان همه مردم توزیع شده است (همان: ۴۸). از منظر *کانتی* در نظریه سیاسی *هایک*، پیدا کردن تناقض‌ها و ناسازگاری‌هایی مثل عدالت و قانون اهمیت دارد نه شناخت ذات و ماهیت آنها.

گسترش تفکر انتقادی در نظریه سیاسی مدرن که عمدتاً حاصل تفکر علمی جدید است زمینه‌های ظهور نارسایی‌های این نظریه را در عصر جهانی شدن فراهم آورده است. در اندیشه سیاسی مدرن مباحث مهم علی‌الاصول بر محور زندگی در درون دولت-ملت بود؛ اما فرایند جهانی شدن مرجعیت و مرزهای دولت را به کاستی برد و چالش‌ها و معماهای جدیدی را در پی آورد. آوارگان و تروریسم در سطح جهانی دو چالش مهم‌اند. این چالش‌ها نظریه‌پرداز سیاسی را با

دیدگاه‌های جدیدی مواجه می‌کند؛ اما با این وجود نظریهٔ سیاسی منابع سرشاری برای سامان دادن به چالش‌های نظری و فکری دارد، با این فرق که مشروط به این است که در منطق جهانی شدن اتفاق بیفتند. نظریهٔ سیاسی در عصر جهانی شدن با واقعیت‌هایی چون مرزهای خاکستری، رویه‌های چند بعدی و ستیزهای چندگانه در دنیایی با غایات درهم آمیخته^۱ مواجه است (وایت و مون، ۲۰۰۴: ۱۲۴).

منابع

- اسپریگنز، توماس (۱۳۷۷) فهم نظریه‌های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، دوم، آگاه.
- اشتراوس، لئو (۱۳۷۲) حقوق طبیعی و تاریخ، ترجمه باقر پرهام، تهران، آگه.
- اشتراوس، لئو (۱۳۷۳) فلسفه سیاسی چیست، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، علمی و فرهنگی.
- باترفیلد، هربرت (۱۳۷۹) مبانی علم نوین، ترجمه یحیی نقاش صبحی، تهران، علمی و فرهنگی.
- باربیه، موريس (۱۳۸۶) مدرنیته سیاسی، ترجمه عبدالوهاب احمدی، چاپ دوم، تهران، آگه.
- بارخ، بیخو (۱۳۷۹) متفکرین سیاسی معاصر، ترجمه منیر سادات مادرشاهی، تهران، سفیر.
- برت، ادوین آرتور (۱۳۶۹) مبادی ما بعد الطبیعی علم نوین، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، علمی و فرهنگی.
- برلین، آیزایا (۱۳۴۵) عصر روشنگری، ترجمه پرویز داریوش، تهران، امیرکبیر.
- برونسکی، جیکوب (۱۳۷۶) عقل سلیم علم، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نی.
- بلوم، ویلیام تی. (۱۳۷۳) نظریه‌های نظام سیاسی، ترجمه احمد تدین، جلد اول، تهران، آران.
- جونز، و. ت. (۱۳۸۳) خدانودان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، چاپ ششم، تهران، امیرکبیر.
- جهانگیری، محسن (۱۳۷۶) احوال و آثار و آراء فرانسیس بیکن، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- دریک، استیل من (۱۳۸۲) گالیه، ترجمه محمدرضا بهاری، تهران، طرح نو.
- دورانت، ویل و آریل (۱۳۶۸) تاریخ تمدن، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، تهران، علمی و فرهنگی.
- راسل، برتراند (۱۳۷۸) جهان‌بینی علمی، ترجمه حسین منصور، چاپ چهارم، تهران، آگه.
- رالز، جان (۱۳۸۷) نظریه عدالت، ترجمه سیدمحمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی.
- فروند، ژولین (۱۳۸۴) سیاست چیست؟، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران، آگه.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۰) تاریخ فلسفه غرب جلد چهارم، ترجمه غلامرضا اعوانی، جلد چهارم، تهران، انتشارات سروش و علمی و فرهنگی.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۸۲) فلسفه روشنگری، ترجمه یداله موقن، تهران، نیلوفر.
- کوئنتین، آنتونی (۱۳۷۱) فلسفه سیاسی، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران، الهدی.
- گری، جان (۱۳۷۹) فلسفه سیاسی هایک، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو.
- لاک، جان (۱۳۷۷) رساله‌ای درباره حکومت، ترجمه حمید عضدانلو، تهران، نی.
- لوفار بومر، فرانکلین (۱۳۸۰) جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غربی، ترجمه حسین بشیریه، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- لیدمن، سون اریک (۱۳۸۱) تاریخ عقاید سیاسی از افلاطون تا هابرماس، ترجمه سعید مقدم، تهران، اختران.
- مجتهدی، کریم (۱۳۸۵) نگاهی به فلسفه‌های جدید و معاصر در جهان غرب، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
- منوچهری، عباس (۱۳۸۸) «نظریه سیاسی پارادیمی» در: دوفصلنامه پژوهش سیاست نظری، دوره جدید، شماره ششم.
- منوچهری، عباس (۱۳۸۷) رهیافت و روش در علوم سیاسی، تهران، سمت.
- وستفال، ریچارد (۱۳۷۹) تکوین علم جدید، ترجمه عبدالحسین آذرنگ و رضا رضایی، تهران، طرح نو.
- هابز، توماس (۱۳۸۰) لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی.
- یاسپرس، کارل (۱۳۷۵) اسپینوزا، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، طرح نو.

Heywood, Andrew (2004) Political Theory; an introduction, Palgrave macmillan, third edition

Pierson, Cristopher (1996) The modern state, Routledge, London and New York

Skinner, Quentin (2009) A Genealogy of the modern state, British Academi

White, K. Stephan and Moon, Donald J (2004) editors; What is political theory? SAGE, London

دوفصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

دوره جدید، شماره دهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰: ۶۳-۸۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۳/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۰۲/۱۸

اقتصاد قانون اساسی و انصاف

ابوالفضل پاسبانی صومعه *

چکیده

مقاله حاضر که با رویکرد میان رشته‌ای و با استفاده از روش تحلیلی سامان یافته است، به دنبال بررسی میزان امکان‌پذیری اعمال مسئله انصاف در نظریه اقتصاد قانون اساسی است. عمده‌ترین نتیجه حاصل این است که با وجود قابلیت‌ها و راهگشایی‌های خوب نظریه اقتصاد قانون اساسی، در توانایی‌های آن غلو شده و به بیان آماری سن نوعی نهادگرایی استعلایی را به نمایش گذارده است. با این وجود، عنایت به نقش نهادهای غیررسمی می‌تواند کمک کند که قواعد بازی و قوانین اساسی به شکلی بهتر تدوین و اجرا شوند.

واژه‌های کلیدی: انتخاب عمومی، اقتصاد قانون اساسی، نهادهای غیررسمی، انصاف و اتفاق آراء.

پیشرفت‌خواهی، زمینه‌ وابستگی روزافزون افراد به یکدیگر، تقسیم کار و رویش وظایفی برای دولت را فراهم کرده است. قائلان به اندیشه پیشرفت، بر این باورند که بشر در علوم تجربی و به لحاظ فن و صنعت در حال پیشرفت است. عده‌ای هم معتقد بوده‌اند که انسان از حیث دیگری، یعنی نیازهای اولیه یا جنبه‌های رفاهی^(۱) زندگی در طول تاریخ دائماً در حال پیشرفت و ارتقاء است. شق دیگری که بشر در آن پیشرفت داشته، حوزه آرمان‌های اجتماعی^(۲) است؛ برای نمونه با بررسی تاریخ تمدن بشری مشاهده می‌شود که آستانه آزادی‌خواهی پیوسته بالا رفته است (ملکیان، ۱۳۸۵: ۵۱). البته این اندیشه آن‌طور که وانمود می‌کرد موجب گسترش خوبی‌ها و خیرات در عالم نشد؛ برای مثال دوره میانی دو جنگ جهانی را دوره‌ی رسوایی اندیشه پیشرفت می‌دانند؛ چون توحشی که گروهی از انسان‌ها از خود نشان دادند، هیچ‌گاه دیده نشده بود. این وقایع، نفی اندیشه پیشرفت و تشکیک جدی در آن را در پی داشت، که بعدها تبدیل به یکی از مقومات ماهوی پساتجدد شد (همان: ۵۲).

در این اوضاع، افرادی همچون روپکه (اقتصاددان آلمانی) تأکید کردند که برای حراست از اصل فردگرایی مکنون در بطن اقتصاد بازار، باید بازار بر دو اصل اجتماعی بودن و انسان‌گرا بودن مبتنی شود تا بتوان عواقب احتمالی و مرگ‌آور اقتصاد بازار یعنی «عوام‌زدگی» و «پرولتاریزه کردن» را مهار کرد؛ زیرا این دو خطر عمده (یعنی عوام‌زدگی و تضعیف توده‌ها) از طریق شعارپردازی و تبدیل این توده‌ها به کارگران فقیر بیکار بروز می‌کند (صمدی، ۱۳۸۵: ۶۰). با وجود این تلاش‌ها برای رفع پارادوکس اصالت فرد و جمع، در عمل همچنان دولت‌های خیرخواه به پیش می‌رفتند و خود را نماینده تمام‌عیار ملت‌ها برمی‌شمردند. این دولت‌ها مدعی بودند که اگر افراد حسابگر و بیشینه‌خواه، به جای تلاش برای به حداکثر رساندن رفاه خود، در پی حداکثرسازی «کالای عمومی»^۱ یا رفاه «دیگران» باشند، می‌توان آنها را «نماینده تمام‌عیار» و دولت خیرخواه نامید (میچل سی و دیگران، ۱۳۸۴: ۸۲).

در این چارچوب فرض می‌شد که در جهانی با اطلاعات کامل، دولت نگاه یکسانی به تمامی شهروندان دارد؛ یعنی هرگز به صورت عمدی رأی شهروند الف را نادیده نمی‌گیرد، تا منافع شهروند ب را تضمین کند. در نتیجه، برابری حق رأی می‌توانست به عنوان ابزاری برای توزیع قدرت سیاسی به‌طور یکسان میان شهروندان، عمل کند (همان: ۱۵). با وجود این نوع مدل‌سازی‌ها، در دنیای واقع، اوضاع بدین شکل پیش نمی‌رود. مشهود است که غفلت از پدیده

شایع جابه‌جایی و مبادله آراء، ناشی از نفع شخصی‌طلبی، یکی از رایج‌ترین اشتباهات در تجزیه و تحلیل رفتار انسان است (همان: ۵۵-۵۴).

به این ترتیب با ایجاد پرسش‌هایی درباره ویژگی‌های انسانی دولت‌مردان، بنای رفیع برنامه‌ریزی همه‌جانبه مرکزی که ناشی از دو تصور خیرخواه و همه‌چیزدان بودن دولت بود، کم‌کم رو به انقباض گذاشت (مسئله اصلی این نیست که افراد، برنامه‌ریزی داشته باشند یا نه، بلکه این است که چه کسی و در چه سطحی برنامه‌ریزی را باید انجام دهد).

در این مسیر، نظریه‌ای با نام انتخاب عمومی^۱ نضج گرفت. این نظریه از درون فضایی پدیدار شد که اقتصاددانان، به‌گونه‌ای فزاینده احساس می‌کردند که در درست به حساب آوردن واقعیت‌های سیاسی در توصیه‌های سیاسی و پیش‌فرض انسان خیرخواه همه چیزدان و عقلایی، که پایه‌های اقتصاد خردی دولت را تشکیل می‌داد، شکست خورده‌اند (گانینگ، ۱۳۸۵: ۳۵).

مکتب انتخاب عمومی

جیمز ام بوکانان، برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۸۶ برای «بسط مبانی قراردادی و قانونی نظریه تصمیم‌گیری اقتصادی و سیاسی» و گوردون تالوک، از پایه‌گذاران این مکتب محسوب می‌شوند. بوکانان با مطالعه مقاله اقتصاددان سوئدی کنوت ویکسل - درباره لزوم رابطه میان ترجیحات مالیات‌دهندگان و نحوه مصرف بودجه دولت، دچار تحولی شگرف در دیدگاه‌هایش شد. مهم‌ترین نوآوری وی، تفکیک دو سطح انتخاب عمومی از یکدیگر و تشریح هر یک از آنها بود. سطح نخست که در آن قواعد قانون اساسی انتخاب می‌شوند و سطح دوم، سطح پساقانونی بود. سطح نخست را می‌توان به مرحله‌ای تشبیه کرد که «قواعد بازی» در آن تعیین می‌شود و سطح دوم نیز شامل خود بازی کردن در چارچوب قواعد است. او اقتصاددانان و سیاست‌دانان را متوجه این نکته کرد که به جای توجه صرف به سطح دوم، سطح نخست را به‌طور دقیق‌تری کنکاش کنند و در همین راستا مجله تخصصی جدیدی با نام «قانون اساسی» منتشر کرد^(۳).

در نگرش‌های گذشته، برای تجزیه و تحلیل «انتخاب‌های دولت» راجع به «منابع عمومی» از ابزارهای تحلیل اقتصادی استفاده نمی‌شد. بخش اعظم متخصصان اقتصاد رفاه و بسیاری از نظریه‌پردازان مالیه عمومی به طور ضمنی فرض می‌کردند که کارکرد اصلی دولت، به حداکثر رساندن رفاه اجتماعی است. استفاده از چنین قاعده‌ای دو مشکل به بار می‌آورد: اول، مشخص نبود که منظور از رفاه اجتماعی چیست و هیچ‌گونه توافقی نیز در مورد نحوه به حداکثر رساندن آن وجود نداشت. دوم، حتی اگر بتوان رفاه اجتماعی را تعریف کرد و بر سر روش حداکثرسازی

آن توافق حاصل کرد، به چه دلیل باید باور کرد که افراد اداره کننده نظام حکومتی، برای به حداکثر رساندن رفاه اجتماعی انگیزه کافی دارند (میچل سی، ۱۳۸۴: ۱۲).

برای رهایی از این اشکالات، پیشگامان اقتصاد بخش عمومی جدید، در یک هدف مشترک سهیم شدند. آنها اقتصاد بخش عمومی را در چارچوبی تحلیلی کردند که در توضیح عملکرد اقتصاد خصوصی، موفقیت آمیز به نظر می‌رسید. به این منظور طبیعی است که به ساختار تصمیم‌گیری سیاسی (که انتخاب‌های مربوط به مالیات و مخارج عمومی در چارچوب آن صورت می‌گیرد) توجه شود^(۴). همچنین تکنیک‌های به کار رفته، برای برشمردن نقیصه‌ها و نارسایی‌های بازار، در مورد دولت و تمام اجزای بخش عمومی نیز به کار برده شد. اقدام دولت تنها هنگامی توصیه می‌شد که ثابت شود، یا واضح باشد که راه حل بازار واقعاً زیان بیشتری از راه حل دخالت دولت دارد، در غیر این صورت داری توصیه شده از خود بیماری خطرناک‌تر بوده است (تمدن جهرمی، ۱۳۸۹: ۱۲۵).

به همین خاطر، بوکانان معتقد است که قبل از توصیه سیاست اقتصادی به دولت، باید الگویی از دولت و سیاست را که مطابق با واقعیت است، طرح‌ریزی کرده و به ساختاری توجه کرد که در داخل آن تصمیمات سیاسی اتخاذ می‌شود. در همین باره وی در یک سخنرانی در لندن می‌گوید: «اقتصاددانان شما و مخصوصاً کنیز همصدا با همکاران آمریکایی خود مرتباً به دولت‌ها درباره سیاست اقتصادی نظر مشورتی دادند، درست مثل اینکه سر و کارشان با مستبدی صالح و خیرخواه است که منتظر دریافت مشورت‌های آنهاست تا فوراً بدان عمل کند. حال آنکه اقتصاددانان در طول بیشتر سال‌های این قرن یک حقیقت ساده را نفهمیدند که مستبدهای صالح و خیرخواه کمتر وجود دارند و سیاست‌های دولتی از یک ساختار نهادی بسیار پیچیده بیرون می‌آید که پست‌های آن را مردان و زنان معمولی که با دیگران تفاوت چندانی ندارند، پر کرده‌اند.

نظریه‌سازان علوم سیاسی حتی از اقتصاددانان نیز ساده‌لوح‌تر بودند. نظریه‌پردازان علم سیاست همواره از نگرانی و تلاش سیاستمداران برای انتخاب مجدد خود، آگاه بوده و معمولاً به طور تلویحی فرض کرده‌اند که سیاستمداران با همین انگیزه سعی می‌کنند مطابق میل اکثریت شرکت‌کنندگان در انتخابات رفتار کنند؛ اما این مدل نمی‌تواند آنچه را که عملاً در جریان فرایندهای سیاسی و قانون‌گذاری روی می‌دهد، شرح دهد. عزم راسخ و پافشاری دولت برای کنترل و محدودتر کردن رسانه‌ها، بی‌ارتباط با نفع‌طلبی شخصی سیاستمداران در بهره‌برداری از رسانه‌ها برای تبلیغ خود نیست (میچل سی و دیگران، ۱۳۸۴: ۸۶).

به بیان دیگر انتخاب عمومی می‌گوید، چرا باید تئوری‌های متعارف اقتصادی هنگام تحلیل بخش خصوصی و بخش عمومی دو منطق تحلیلی متفاوت را در پیش گیرد؟ از یک طرف افراد یا

عاملان اقتصادی را مورد توجه قرار دهند که بیشتر تحت تأثیر منافع خودخواهانه و شخصی هستند و به صورت مصرف‌کننده، صاحب بنگاه و ...، توابع مطلوبیت یا سود خود را به بالاترین حد می‌رسانند و باید انگیزه‌های خودپسندانه آنها را در چارچوب اقدام جمعی الهام گرفته از منافع عمومی تصحیح کرد و از سوی دیگر نهادی فوق بشری به نام دولت را در نظر بگیرند که منعکس کننده نفع و مصلحت جامعه است و کارمندانی در اختیار دارد که هیچ انگیزه‌ای جز تأمین و اعتلای منفعت عامه ندارند!

بنابراین این مکتب این فرض را نادرست می‌پندارد که: «حفظ منافع عمومی» انگیزه اصلی مدیران سیاسی و اداری، متصدیان مشاغل دولتی و رأی دهندگان است، بلکه برعکس باید فرض کرد که افراد در تمام صحنه‌ها اعم از بازار اقتصاد یا سیاست، از یک منطق واحد تبعیت می‌کنند. شاهد مثال آن، این است که اگر قدرت تحت اختیار یک کارگزار سیاسی، به منظور توزیع رانت، افزایش یابد، افراد امیدوار و مطمئن به دریافت رانت، منابع بیشتری در تلاش برای متأثر کردن تصمیم کارگزار (به نفع خود)، سرمایه‌گذاری خواهند کرد (بوکانان، ۱۹۸۷: ۲۵۰-۲۴۹). به عبارت دیگر تصمیم‌های متولیان دولتی، عموماً در راستای منافع عمومی نیست. لذا نظریه‌ای که به اقدام جمعی و دولتی برای تصحیح شکست بازار، به عنوان چاره‌ای اجتناب‌ناپذیر معتقد باشد^(۵)، تئوری یک‌جانبه‌ای تلقی می‌شود (تمدن جهرمی، ۱۳۸۹: ۱۲۱). به علاوه آینده سیاسی و اقتصادی سیاستمداران به توان راضی کردن ترکیبی از رأی‌دهندگان مستقل، گروه‌های فشار و احزاب بستگی دارد که این افراد و گروه‌ها معمولاً به فکر منافع خود هستند، تا اجرای سیاست بهینه‌ای که توصیه می‌شود (همان: ۲۵).

دولت و اقتضائات آن

دولت را کانون قدرت فائقه در یک قلمرو معین دانسته‌اند (داونز، ۱۳۸۴: ۱۰۹) که از اقتضائات عادلانه بودن دولت این است که آحاد ملت را زیر پوشش توزیع کالاهای عمومی قرار دهد؛ زیرا بی‌عدالتی گستاخانه‌ای است که کسی مجبور شود در هزینه‌های یک فعالیت، سهمیم باشد، ولی آن فعالیت، منافع او را افزایش ندهد یا حتی کلاً کاهش دهد (ویکسل، ۱۸۹۶: ۸۹).

بی‌تردید نظرات متنوعی راجع به نقش دولت و ابعاد آن مطرح است. رویکه نسبت به وجود دولت، نظری مثبت دارد؛ به شرط آنکه قانونمند و دموکراتیک انتخاب و کنترل شود و مدافع انحصاری گروه خاصی نباشد. به نظر او دولت، بزرگ‌ترین اثر هنری بشری است که باید مشروعیت خود را از ملت بگیرد و هنگام دخالت در اقتصاد، ترکیب بازار را بر هم نزند. وی دولت را نهاد قدرت و بازار را نهاد آزادی دانسته و بیان می‌کند که چنگیزخان کنونی یعنی «دولت افسار

گسیخته»، چرا که هیچ وقت از تمرکز قدرت، به صورت خوب استفاده نشده است و باید آن را از راه‌هایی مانند دموکراتیزه کردن مهار کرد (صمدی، ۱۳۸۵: ۶۲ و ۶۱).

همچنین هواداران کارل مارکس و حتی توریستین ویلن، در بحث پیرامون ارتباط بین دولت و اقتصاد بازار، دولت را به عنوان ابزاری در اختیار طبقه سرمایه‌دار / مرفه و در واقع ابزاری برای سرکوب طبقه کارگر / نوآوران به شمار می‌آوردند. از سوی دیگر اقتصاددانانی همچون کینز، فرض دولت خیرخواه را پذیرفته و آن را به عنوان ابزاری برای بهبود و حتی تنظیم بازار، قلمداد کردند (آنها معمولاً دولت را به عنوان ابزاری برای انتفاع گروه‌هایی به زیان سایر گروه‌ها در نظر نمی‌گرفتند).

تامس هابز (۱۶۵۱) نیز از نخستین نظریه‌پردازانی بود که اعتقاد داشت اگر هیچ دولتی وجود نداشته باشد، افراد در بدبختی و ترس همیشگی از مرگ ددمنشان از سوی سایرین به سر خواهند برد. لذا وظیفه دولت توقف ددمنشی و قتل عام است و برای تعیین وظایف دولت و حقوق و وظایف شهروندان باید یک قرارداد اجتماعی ضمنی را در نظر داشت.

بنابراین نظریه‌پردازان انتخاب عمومی، نخستین یا تنها کسانی نبودند که تلقی قراردادگونه‌ای از قوای دولت داشته‌اند. البته ایده هابز در مورد قرارداد اجتماعی، با ایده قرارداد استفاده شده در انتخاب عمومی کاملاً متفاوت است. هابز علاقه‌مند به داوری کردن اعمال پادشاهان و شورشیان بود. او می‌خواست تعیین کند آیا پادشاه خوب است یا بد. او نگران درک این نبود که چرا در یک نظام دموکراسی، مردم خواهان قانون اساسی معین هستند.

جان لاک (۱۶۹۰) نیز استدلال می‌کرد که مردم عادی حقوق طبیعی زندگی، آزادی و مالکیت دارند و وظیفه اخلاقی دولت تضمین و حفاظت از این حقوق است. اگر پادشاه یا کارگزار دولتی این حقوق را نقض کند، درست مثل این است که قرارداد اجتماعی نقض شده باشد. به این ترتیب مردم حق طبیعی دیگری نیز می‌یابند که همانا شورش بر ضد دولت است. ایده قرارداد اجتماعی جان لاک نیز مانند هابز، ابزاری برای قضاوت در مورد اعمال دولت و مردم بود. همچنین روسو (۱۷۶۲) دولت را نشانه و تجلی «اراده عمومی» معرفی می‌کرد که باید آزادی، برابری و عدالت را تضمین کند.

اکنون اگر سیاست بدون معرفی نرَم‌های ارزشی فرا فردی^۱ تفسیر شود، باید آن را فرایندی در نظر گرفت که افراد از طریق آن و با داشتن علایق و ارزش‌های متفاوت، تأمین منافع خود را در قالب تلاش گروهی^۲ دنبال می‌کنند و مدل نهایی سیاست، قراردادی خواهد بود (همان: ۱۰). البته انتخاب عمومی، ایده قرارداد را به روش متفاوتی به کار می‌برد. در این مکتب به جای بحث درباره

1. Supra- individual
2. Cooperative effort

حقوق طبیعی یا اراده‌ای همگانی، روی اهداف مردم عادی تمرکز و فرض می‌شود که اهداف آنها دربرگیرنده این موارد است: ۱. امنیت، که در تقاضای مردم برای دفاع ملی نمود می‌یابد ۲. ثروت، که در تقاضا برای حقوق مالکیت خصوصی و اقتصاد بازار نمایان می‌گردد ۳. کالاهای عمومی، از جمله تصحیح شکست‌های بازار که انتخاب عمومی، دموکراسی و قانون اساسی را به عنوان ابزار مکمل برای نیل به این اهداف در نظر می‌گیرد. بدین منظور به بررسی خصوصیات متعدد قوانین اساسی و دموکراسی‌ها می‌پردازد تا تعیین کند که این ابزارها مناسب هستند یا نه (گانینگ، ۱۳۸۵: ۱۱۳-۱۱۲).

با این وجود بعد از رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ به تعداد اقتصاددانان پژوهشگر در سیاست‌های اقتصاد کلان افزوده شد. آنها تأکید داشتند که دولت باید «اقتصاد را هدایت کند» همان‌گونه که ناخدا کشتی‌اش را هدایت می‌کند (همان: ۳۴). در این چارچوب دولت معمولاً به بهانه شکست بازار به تدارک برخی کالاها و خدمات می‌پردازد؛ اما چه بسا هنگامی که برای اصلاح شکست بازار، سیاست‌هایی اتخاذ می‌کند، خود نیز دچار شکست شود. افزون بر این، موارد زیادی وجود دارد که تصحیح شکست بازار، تنها در صلاحیت یک دولت واقعاً مردمسالار است و گرنه هیچ دلیلی وجود ندارد که اعتقاد داشت، در همه موارد شکست بازار نتایج حاصل از اقدامات دولت‌های غیردموکراتیک، بهتر از نتایج کارکرد بازار باشند (همان: ۱۳). بنابراین هدف انتخاب عمومی، اشاعه دموکراسی به عنوان محافظی در برابر جباریت است که در عمل دو ویژگی اساسی، نمایندگی و حکومت قانون (همان: ۳۹) را دارد و به عنوان ابزاری برای نیل به اهدافی است که اغلب مردم می‌خواهند از طریق دولت به آنها دست یابند (همان: ۳۷).

البته زندگی در جهانی با اطلاعات ناقص رقم می‌خورد، بنابراین غیرعقلایی (به معنای اقتصادی) خواهد بود که یک دولت مردمسالار، شهروندان خود را به دیده احترام یکسان بنگرد. به این ترتیب وجود اطلاعات نامتقارن و ناقص^(۶)، حزب حاکم را مستعد رشوه‌گیری می‌کند (داونز، ۱۳۸۴: ۱۲۰-۱۱۸) که این خود گواهی بر ناکارایی و تضاد رفتار دولت با عدالت است. با این وجود در نگاه جریان ارتدوکس اقتصادی پیامدهای خارجی^۱ با توسل به سیاست‌های اخذ مالیات یا اعطای یارانه، قابل تصحیح معرفی می‌شوند، فقدان اطلاعات در بازار با عرضه اطلاعات از سوی دولت ترمیم می‌شود؛ یعنی به‌طور کلی کالاهای عمومی که در بازار قابل تولید و عرضه نباشند، توسط مقامات دولتی تهیه می‌شوند که به طور ضمنی گویای این تلقی است که دولت یک نهاد همه چیزدان و بی‌نظر و اقدامات تصحیحی‌اش بدون هزینه^۲ است؛ بنابراین نتیجه ایده‌آل و کارآمد قابل تأمین است (تمدن جهرمی، ۱۳۸۹: ۱۱۲). اما در واقع دولت‌ها نه با مشارکت داوطلبانه بلکه با

1. Externalities
2. Lump sum

اخذ اجباری مالیات، ادامه حیات می دهند. البته بعضاً ایرادی به این «اجبار» گرفته نمی شود، شاید به این دلیل که مردم می دانند کالاهای عمومی را نمی توان در بازار تهیه یا از طریق مشارکت داوطلبانه، آنها را تأمین مالی کرد (اولسون، ۱۳۸۴: ۲۵۳). شاید هم عدم اعتراض به خاطر تجمع زور در دستگاه مالیات گیرنده باشد.

اکنون اگر این واقعیت در نظر گرفته شود که رویدادهای جمعی، نتیجه یک فرایند سیاسی پیچیده است که بازیگران زیادی در آن نقش دارند، دیگر لزومی به اقناع دولتمردان نخواهند بود. به همین خاطر در تدوین مالیه عمومی جدید کمتر شاهد توصیه های هنجاری در قالب «بهترین برنامه مالیاتی» خواهیم بود و بیشتر سعی خواهد شد تا نتایج و پیامد تصمیم های مختلف پیش بینی شود. بنابراین مدیر دولتی بی طرف که فقط از دستورهای مقام بالاتر اطاعت کرده و خودش هیچ انتخاب سیاسی نداشته و تنها انگیزه اش پیشبرد مصالح عمومی است، یک افسانه است.^(۷)

اتفاق آراء، قرارداد اجتماعی و قانون اساسی

باور عامه این است که حکومت دموکراتیک می تواند موارد شکست بازار را اصلاح کند (گانینگ، ۱۳۸۵: ۲۱)؛ اما مطالعات نشان می دهد که نتیجه هر تصمیم جمعی و رأی گیری به این بستگی دارد که رأی گیری در کجا متوقف شود. این نیز به نوبه خود بستگی به ترتیب زمانی مطرح شدن اقلام دستور جلسه و مقررات داخلی هئیت تصمیم گیری خواهد داشت. اگر یکی از اعضا (مثلاً رئیس) بتواند ترتیب زمانی رأی گیری را طوری بچیند که پیشنهاد او درست قبل از پایان جلسه و به عنوان آخرین تصمیم گیری به رأی گذاشته شود، غالباً برنده بازی استراتژیک خواهد شد (تمدن جهرمی، ۱۳۸۹: ۱۱۰). این مصداقی است بر اینکه دموکراسی نیز لزوماً وافی به مقصود نبوده و این اتفاق ممکن است در مجلس مؤسسان قانون اساسی نیز رخ دهد.

در ضمن معرفی رویه های تصمیم گیری دموکراتیک^۱، با حضور تمام اعضای فضای سیاسی^۲ که بالقوه وزن برابری در انتخاب های جمعی دارند (برای تعیین موارد نقض قانون) با در نظر گرفتن مفهوم قانون، امری شبه متناقض خواهد بود. در نظر گرفتن مبنای اکثریت برای تعیین اینکه آیا یک فرد یا یک گروه، قانون را زیر پا گذاشته، به این مفهوم است که قانون به طور مستقل نمی تواند وجود داشته باشد. چنین قواعد و ترتیبات نهادی^۳ منجر به ایجاد حکومت ظالمانه توسط اکثریت^۴ خواهد شد (بوکانان، ۱۳۸۸: ۴).

1. democratic Decision Procedures
2. Polity
3. Institutional Arrangement
4. Plurality or Majority

مبادله پیچیده‌ای که تغییرات در ساختار و قواعد را بیان می‌کند در اصل از مثال ساده مبادله برد- برد دو کالا متفاوت نیست. بدین ترتیب، تغییر در قواعد^۱ و قوانین، که برای تمام اعضای سیاسی کاربرد دارد، می‌تواند به عنوان ارتقای ارزش تلقی شود که مستلزم توافق همه اعضا است. بنابراین هرگونه قانون‌گذاری برای تغییر قواعد که همراه با اتفاق آرا نباشد باید به عنوان معیار غیر قراردادی^۲ ذکر شود که در اصل یا لاقل در حالت کلی غیر فردگرایانه^۳ است (همان: ۶).

راه حل دیگر تصمیم‌گیری غیربازاری، حصول توافق عمومی درباره پروژه‌های عمومی است که برخی از اقتصاددانان مثل ویکسل، بوکانان و تالوک به آن معتقد بودند. بدیهی است در صورت دستیابی به این توافق، نوعی نتیجه پارتویی حاصل خواهد شد. به همین خاطر ویکسل هوادار جدی قاعده اتفاق آرا بود و فایده بردن همه مردم از اقدام عمومی دولت را به قاعده اتفاق آرا مربوط می‌دانست. به نظر او همان‌طور که فرایند مبادله در بازار به اتفاق آرا می‌انجامید (هر دو طرف مبادله راضی از مبادله خارج می‌شوند؛ چون منجر به پدید آمدن هیچ مخالف یا اقلیتی نمی‌شود)، باید فرایند سیاسی (عرضه و تقاضای کالای عمومی) نیز به منزله یک مبادله (به قول کامنز^۴ فرایند رسیدن از تضاد^۵ به نظم^۶ از طریق فهم منافع متقابل^۷) در نظر گرفته شود (ویلیامسون، ۲۰۰۰: ۶۰۲) و بنابراین مورد توافق و رضایت همگان باشد. به بیان دیگر اتفاق آرا تنها قاعده‌ای است که می‌تواند مقادیر کالاهای عمومی و سهم‌های مالیاتی که به لحاظ معیار پارتو بهینه و مرجح باشند را به درستی حاصل نماید.

پس اگر کارایی به عنوان معیار مطلوب مورد قبول قرار می‌گیرد، بهبود هنجاری در فرایند، با حرکت به سوی شرط اتفاق آراء سنجیده می‌شود. لذا می‌توان نتیجه گرفت که توصیف ویکسل از پیشنهادش بر حسب «عدالت» به جای «کارایی» انطباق این دو هنجار را در متن مبادله داوطلبانه نشان دهد (بوکانان، ۱۳۸۶: ۱۵).

در عالم واقع اگر هیچ هزینه‌ای بر قاعده اتفاق آراء مترتب نبود، قاعده مزبور آشکارا عنوان قاعده بهینه را داشت؛ ولی نظر به اینکه نیل به اتفاق آراء متضمن هزینه زیادی است، به ناچار باید قاعده اتفاق آراء را ترک گفت؛ ولی اگر قرار باشد توافق نظر را برای اخذ تصمیم جمعی لازم ندانست، این سؤال مطرح می‌شود که چه درصدی از افراد برای تصمیم‌گیری معتبر لازم است و چگونه و با چه روشی باید تعیین شوند (تمدن جهرمی، ۱۳۸۹: ۱۱۸-۱۱۷). به طور طبیعی انتظار

1. Constitution
2. Non- Contractarian
3. Non-Individualistic
4. Commons, 1932, P.4.
5. Conflict
6. Order
7. Realize mutual gains

می‌رود تصمیم‌گیری در اموری که بتواند منجر به زیان و خسارت زیادی، برای آنها که رأی مخالف دارند، شود (نظیر امور مربوط به حق مالکیت) مستلزم اکثریت‌های سنگین‌تری باشد (همان: ۱۱۹)؛ مثلاً برای کاهش «هزینه‌های خارجی» پیشنهاد می‌شود اعضای جامعه، قانون اساسی‌ای بنویسند که تصویب قوانین را به اکثریت بزرگ‌تر از نصف (مثلاً ۶۷ درصد) ملزم کند.^(۸)

بوکانان و تالوک (۱۹۶۲) مشارکت در یک فرایند تصمیم‌گیری جمعی را این‌گونه بررسی می‌کنند: از یک طرف مثلاً شما همچون دیگر اعضای جامعه، می‌خواهید با معلومات‌ترین و درست‌کارترین سیاستمداران را انتخاب کنید، چون مایل هستید آنها تصمیماتی درست بگیرند. از طرف دیگر سیاستمدارانی را می‌خواهید که داوری‌هایشان باب میل شما باشد، حتی اگر آن داوری به زیان دیگران تمام شود. هر یک از این اقدامات، شما را به زیان دیگران منتفع خواهد کرد. این نوع خسارات، یا «هزینه‌های خارجی» تصمیم‌گیری جمعی در صورت گنجانده شدن قواعد محکم و همه‌جانبه در قانون اساسی، کمتر ظاهر خواهند شد و در صورت فقدان قواعد مسلم، هنگام تصمیم‌گیری در مورد کلیه اعضای جامعه به صورت یکجا، ممکن است مجموع هزینه‌های ایجاد شده بر منافع حاصل از کالاهای عمومی بچربد.

این مفهوم که ممکن است تصمیمات جمعی برخلاف منافع افراد اتخاذ گردند، به این واقعیت بنیادی اشاره می‌کند که در تصمیم‌گیری جمعی، هر فرد باید بخشی از استقلالش را از دست بدهد، به جز در مواردی که اجماع وجود دارد. لذا هر فرد چون تصمیم جمعی برخلاف منافعش است، باید مقداری ناطمینانی را تحمل کند (گانینگ، ۱۳۸۵: ۱۳۱-۱۳۰). در این راستا به موازات ارائه نظریه ویکسل درباره اینکه هیچ قاعده‌ای جز اتفاق آرا نمی‌تواند متضمن کارایی باشد، فضا برای تکوین نظریه «اقتصاد قانون اساسی» مبتنی بر تجزیه و تحلیل فرایند انتخاب از میان مجموعه نهادهای کمتر ایده‌آل برای دستیابی به توافقات اجتماعی فراهم می‌شود (بوکانان، ۱۳۸۴: ۱۹۶).

اعضای جامعه معمولاً تمایل دارند که توافق در مورد روش‌گزینش سیاستمداران را به دو دلیل در قانون اساسی بگنجانند، نخست اینکه با گنجاندن آن در قانون، اعضا می‌توانند از تغییرات پرهزینه اجتناب کنند (همواره کسانی هستند که از تغییر قواعد انتخابات منتفع شوند)؛ به جز در مورد قواعدی که نسبتاً پایدارند، می‌توان انتظار داشت که منابع زیادی در تلاش برای تأمین یک مزیت موقتی برای کاندیدای مرجح، تلف گردد. دوم اینکه اعضای جامعه ترجیح می‌دهند تصمیم‌گیری‌های قانونی مربوط به انتخابات را به خود سیاستمداران محول نکنند؛ زیرا

اگر قواعد انتخاباتی مشخص نباشند، قانون‌گذاران منتخب به راحتی می‌توانند قواعد را به نفع خویش تغییر دهند و در نتیجه به رأی‌العین آینده و موفقیت مردمسالاری به مخاطره می‌افتد.

انتقاداتی به مکتب انتخاب عمومی و پاسخ‌های ارائه شده

انتقادات نسبتاً شدیدی، به تئوری انتخاب عمومی - چه از لحاظ تطابق با واقعیت و چه از لحاظ تطابق با موازین اخلاقی - وارد شده که بیان آن معلوم می‌کند این مکتب چگونه می‌خواهد ایرادات وارده را پاسخ دهد: ۱. تصویر این مکتب از انسان سیاسی ۲. مقایسه پیش‌بینی‌های تئوری انتخاب عمومی با واقعیت ۳. انتقاد از جنبه اخلاقی و لطمه آن به انگیزه منافع عمومی (طبق اصل هاینبرگ در فیزیک کوانتوم، که مصداق آن در علوم اجتماعی به پیش‌بینی‌هایی که خود باعث تحقق خود می‌شوند، تعبیر می‌گردد).

قائلان به مکتب انتخاب عمومی در سه مورد بالا عقب‌نشینی کرده و تنها در سنگر «اقتصاد سیاسی قوانین اساسی» به مقاومت پرداختند (تمدن جهمی، ۱۳۸۹: ۱۳۹-۱۳۸). بنابراین مناسب است روی امیدهایی که مطالعه انتخاب عمومی برای اصلاحات نهادی و تصمیم‌گیری درباره قوانین اساسی می‌دهد، تکیه کرد که از لحاظ اخلاقی نیز قابل توجیه است و گرنه اگر انتخاب عمومی به عنوان یک مدل پیش‌بینی رفتار در نقش‌های سیاسی تفسیر شود، نگرانی‌های اخلاقی وجود خواهد داشت. برعکس باید تفسیر چنین باشد که منظور از همه تحلیل‌های انتخاب عمومی، اصلاح نهادی و بهبود در قواعد عملکرد فرایند سیاسی است. تأمین این هدف مستلزم دوری از تمرکز و تحلیل انتخاب‌های عملیاتی بازیگران موجود در داخل قواعد موجود، و بررسی و تحلیل عملکرد مجموعه قواعد اساسی و مقایسه با مجموعه‌های دیگر است (همان: ۱۴۱).

با این وجود باید توجه داشت که نگرش نهادگرایی استعلایی (سن، ۱۳۹۰: ۱۳۳) و غلو در کلیدی بودن اصلاحات نهادی، نقطه ضعف این ادبیات است، که علاوه بر نقد آمارتیا سن، انتقاد *ولیور ویلیامسون*، برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۱۰، را نیز به همراه داشت. ویلیامسون با تبیین چهار سطح تحلیل اجتماعی^(۹) نشان می‌دهد که سطح دوم از چهار سطح تحلیل اجتماعی، که شامل قواعد رسمی و قوانین بازی (حکومتی، قضایی و دیوان سالاری) است، متأثر از نهادهای غیررسمی و محصول فرایندی تکاملی بوده، هرچند که فرصت‌های طراحی شده و ارادی نیز به طور استثنایی در شکل‌گیری این ساختارها دخیل هستند (ویلیامسون، ۲۰۰۰: ۶۱۳-۵۹۵).

به هر حال در دنیای امروز تقریباً هر دموکراسی ملی، یک قانون اساسی نوشته شده دارد که براساس قواعد آن مهم‌ترین کارگزاران دولتی برگزیده شده و وظایفشان و نیز مجازات عدم اجرای

درست آنها مشخص می‌شود. همچنین قانون اساسی دموکراتیک به معنای حمایت از برپا داشتن انحصار زور و نیز کنترل کارگزاری است که برای اداره آن به کار گرفته می‌شوند (گانینگ، ۱۳۸۵: ۱۰۷)، تا به موجب آن قدرت نیروهای مسلح برای صدمه زدن به شهروندان محدود شود. در ضمن قانون اساسی را می‌توان با قوانین عادی مقایسه کرد. قوانین عادی می‌توانند برای مشخص کردن قواعد و وظایف و مواردی از این دست به کار رفته و به سادگی عوض شوند؛ در حالی که تغییر یا اصلاح قانون اساسی به مراتب مشکل‌تر است (همان: ۱۰۴). پس اصلاح فرایندها و اصلاحات نهادی اولویت دارند؛ یعنی «شکل‌گیری سیاست» به جای «خود سیاست» هدف اصلاحی مهم‌تر قلمداد می‌شود^(۱۰).

با این وجود تاکنون بیشتر به سطح عملیاتی تصمیم‌گیری توجه شده است؛ برای مثال تصمیم‌هایی که در سطح عملیاتی گرفته می‌شود می‌تواند مقدار بودجه نظامی، مخارج بهداشتی، سطح نرخ‌های مالیاتی و یا چگونگی آمایش فضای سبز باشد که در این موارد، مسئله عبارت از انتخاب بین شقوق گوناگون عملیات در چارچوب مجموعه قواعد موجود است (تمدن جهرمی، ۱۳۸۹: ۱۳۴)؛ برای مثال در بازی شطرنج (حتی سایر بازی‌های مطرح در نظریه بازی)، اول باید قواعدی مدون شود و سپس بازی آغاز شود. چون قبل از شروع، افراد بی‌نظر هستند. بنابراین بازی‌ها در دو مرحله مطرح‌اند، اول انتخاب قواعد (مرحله قانون اساسی) و سپس انتخاب و اجرای سیاست‌ها (مرحله عملیاتی).

اکنون باید قوانینی مدون شود که اگر افراد و به‌ویژه دولتمردان علیه مصالح ملی قدمی بردارند، این اقدام به ضرر خود آنان باشد. این مطلب که در قالب فهم از مسئله عقلانیت مطرح می‌شود (همان)، مبتنی بر پیام اقتصاد سیاسی کلاسیک است که وقتی می‌خواهید نهادهای جامعه را بسازید یا ارزیابی کنید مناسب‌ترین راه از نظر متودولوژیک، این است که انسان‌ها را خودخواه و نفع‌طلب فرض کنید؛ یعنی نهادها را طوری بسازید یا طوری اصلاح کنید که حتی وقتی افراد، نفع شخصی خود را در چارچوب آن نهادها می‌جویند، نتیجه رفتارشان نفع عمومی را هم به همراه داشته باشد (تمدن جهرمی، ۱۳۸۹: ۱۴۰). در نتیجه، بازنگری در قانون اساسی به‌گونه‌ای توصیه می‌شود که دربردارنده الزاماتی همچون بودجه متوازن باشد؛ لذا پیشنهادهایی همچون جایگزین کردن مالیات بر درآمد با مالیات یکنواخت، دادن حق وتوی بخشی از لایحه یا مصوبه به رئیس‌جمهور یا شورای قانون اساسی و تعیین محدودیت درباره دوره تصدی سیاستمداران منتخب، مطرح می‌شود (گانینگ، ۱۳۸۵: ۱۵۷). همچنین دوره‌های طولانی تصدی کرسی‌های قضاء، این احتمال را که تصمیم‌هایی به نفع یک حزب یا گروه‌های فشار اتخاذ کنند کاهش خواهد داد (همان: ۱۳۹). همچنین فرایندهای مالی که مبادله‌هایی پیچیده‌اند، همزمان باید با هر دو سوی حساب، سر و کار داشته باشند؛ چون آنها که در نهایت هزینه تولید کالاهای

عمومی را می‌پردازند، لزوماً همان‌هایی نیستند که از منافع نهایی آن بهره‌مند می‌شوند. البته در نظام‌های دموکراتیک فصل مشترک این دو گروه، به‌ویژه در درازمدت بسیار زیاد است (بوکانان، ۱۳۸۴: ۲۱۰)؛ چرا که هنگام تدوین قانون اساسی، دوره بلندمدت مدنظر مشارکت‌کنندگان است و به‌طور طبیعی عدم تطابق‌های کوتاه‌مدت، میان تأمین‌کنندگان مالی کالای عمومی و بهره‌مندان از آن، برطرف می‌شود.

اقتصاد سیاسی قوانین اساسی جنبه‌های تحقیقی (پازیتیو) و دستوری (نرماتیو) دارد. جنبه‌های تحقیقی به تحلیل قواعد و نهادها و مقایسه عملکرد شقوق این قواعد با یکدیگر و درجه کارایی آنها مربوط است و جنبه‌های دستوری به توصیه آن‌گونه قواعد و نهادهایی می‌پردازد که به شکل‌گیری جامعه‌ای عادلانه و کارآمد کمک می‌کنند. لازم است قضاوت درباره رضایت‌بخش بودن یا عادلانه بودن قواعد و نهادها به عهده اتفاق آرای افراد جامعه گذاشته شود. اکنون این مشکل پیش می‌آید که افراد با سلیقه‌های گوناگون چگونه می‌توانند به اتفاق آراء درباره یک قاعده اساسی تصمیم بگیرند؟ برای حل این مشکل، می‌توان از قراردادگرایی و روش استدلال رالز^(۱۱) استفاده کرد که عقیده دارد حتماً افراد جامعه باید در مورد معیارهای عدالت به اتفاق نظر برسند وگرنه معیارهایی موجه نخواهند بود.

اقتباس بوکانان از حجاب بی‌خبری رالز

اصول عدالت رالز در «موقعیت اولیه» که وضعی فرضی است گزینش می‌شوند. در این موقعیت، همگان اطلاعات یکسانی درباره خود و جامعه دارند و با مسئله تصمیم‌گیری درباره اصول رفتار عادلانه مواجه‌اند. انگیزه آنان تأمین منافع خود است؛ ولی به ماهیت منافع و هویت اجتماعی خود جاهل بوده (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱۱۸) و هیچ‌کس از سهم خود از قوت‌ها و ضعف‌های طبیعی، یعنی از هوش و نیرو و مانند آن، مطلع نیست. اصول عدالتی که در پشت حجابی از بی‌خبری برگزیده می‌شود این اطمینان را می‌دهد که هیچ‌کس نمی‌تواند اصول را به نحوی طراحی کند تا به نفع شرایط خاص وی تمام شود؛ زیرا مانع از دسترسی افراد به اطلاعاتی است که داشتن آنها بی‌طرفی را نقض می‌کند (همان: ۱۲۰). بنابراین اصول عدالت از توافقی منصفانه در وضعی منصفانه منتج می‌شود. هدف رالز از طراحی این مدل فرضی ارائه نظریه‌ای عمومی (به غیر از چند استثنا در انجمن‌های داوطلبانه و در روابط بین‌الملل) بوده است^(۱۲).

عقلانیت نیز عنصر دیگری است که باید به خصوصیات طرف‌های قرارداد اضافه شود (رالز، ۱۹۷۱-۲۰۰۳: ۱۴۲) چرا که فرض می‌شود ایشان به عنوان اشخاص عاقل و دوراندیش فقط با بهترین شکل از معامله که اهداف آنها را پیش می‌برد، موافقت می‌کنند. مفهوم عقلانیت از نگاه رالز به معنای مصطلح در تئوری اقتصادی، یعنی اتخاذ مؤثرترین ابزار برای رسیدن به اهداف

معین (همان: ۱۴) و از وارد نمودن هرگونه عنصر اخلاقی جدال‌آمیز در آن خودداری می‌شود^(۱۳). بنابراین انسان‌هایی که در تنظیم اصول عدالت شرکت می‌کنند همه سود خود را می‌خواهند؛ اما هیچ‌کس در صدد تجاوز و تعدی به دیگری نیست؛ چون نمی‌داند که نصیب او و دیگری از نعمت و نعمت چیست (همان: ۱۱، ۱۶-۱۷، ۱۱۸-۱۲۳ و ۱۴۹)؛ بنابراین امر ضروری برای افراد حاضر در این موقعیت آن است که کالاهای اولیه^۱ را به اندازه حدافل‌های مورد نیاز برای امکان رسیدن به توافق داشته باشند.

رالز در مورد قراردادگرایی نیز جامعه را یک مؤسسه تعاونی برای کسب مزایای مشترک میان اعضا می‌داند که در این مؤسسه تضاد منافع همدوش با وحدت منافع وجود دارد (همان: ۱۰۹). بدین ترتیب او برای رفع تضادها و سامان‌بخشی به وحدت منافع به قراردادگرایی روی می‌آورد. او با هدف ارائه برداشتی از عدالت، تئوری قرارداد اجتماعی لاک، روسو و کانت را تعمیم داده و به سطح بالاتری از انتزاع، یعنی مقام تبیین اصل عدالت که معیار حقانیت و درستی ترتیبات نهادی و مناسبات اجتماعی است، ارتقا می‌دهد تا همان‌طور که هر شخص باید تعیین کند که چه چیزی خیر اوست، یک جامعه نیز باید معلوم کند که چه چیزی بناست در میان آنها عادلانه و ناعادلانه به حساب آید (همان: ۱۱)، به نوعی که آن توافق، عدالت زمینه‌ای را برای همه تضمین کند (رالز، ۱۳۸۳: ۱۹۷).

به این ترتیب دو اصل عدالت رالز عبارت‌اند از: یک، هر که در نهادی یا تحت تأثیر آن باشد حقی مساوی به آزادی در وسیع‌ترین معنای آن دارد، که در عین حال با آزادی مشابه برای همگان سازگار باشد. دو، نابرابری‌هایی که ساختار نهادها تعیین و حفظ می‌کنند سلیقه‌ای و خودسرانه است، مگر آنکه عقلاً بتوان انتظار داشت که به نفع همگان باشد و مناصب وابسته بدان‌ها یا مصدر آنها به روی همگان باز باشد.

کلمه «انصاف»^۲ که عنصر اصلی هر نظریه عدالتی (رالز، ۱۹۵۸: ۸۱) است، بیشتر به معنی صداقت، نارو نزدن، خودداری از تقلب و به قواعد بازی تن دادن است و هر نوع رابطه‌ای که این مراتب در آن ملحوظ نباشد، رابطه‌ای مبتنی بر زورگویی خواهد بود. بنابراین عمل منصفانه مستلزم محدودیت قائل شدن برای منافع شخصی و تسلیم نشدن به خودخواهی‌هاست (موحد، ۱۳۸۱: ۵۲۰-۵۱۹). همچنین باید به این نکته توجه کرد که هر چند عدالت همان برابری نیست؛ اما این دو مفهوم با یکدیگر ربط و نسبتی وثیق دارند. به این معنی که وضعیتی عادلانه پنداشته می‌شود که از یک موقعیت اولیه برابر آغاز شده باشد؛ به این معنی تفاوت‌های ممکنه‌ای که شاید بروز

1. Primary Goods
2. Fairness

نماید، موجه و عادلانه قلمداد می‌شود. بنابراین مفهوم نابرابری‌های موجه و عادلانه در مقابل برابری‌های ناموجه و غیرعادلانه بروز می‌کند.

پرده عدم اطمینان

یکی از اجزای هر چشم‌انداز قراردادگرا به‌ویژه در حالت تحقق نیافته و ناظر به آینده^۱، برابری سیاسی^۲ است. در دیدگاه رالز، فرد به‌گونه‌ای در نظر گرفته می‌شود که نمی‌داند کدام‌یک از مجموعه تصمیم‌گیری‌ها (انتخاب‌ها) بر منافع شخصی یا ارزش‌های او مؤثر است. در نگرش بوکانان، کارگزاران عقلانی در ورای پرده جهل در مورد ارتقای برابری از طریق دولت احتیاط بیشتری می‌کنند؛ زیرا آنها، هم رفتار اقتصادی و هم رفتار سیاسی را بر محور نفع شخصی می‌دانند (هازمن، ۱۳۸۶: ۲۳۰).

همچنین در ایده بوکانان - تالوک اگرچه افراد از این موضوع اطلاع دارند ولی در مورد اثرگذاری قواعد روی وضعیت افراد مختلف، چنان نااطمینانی وجود دارد که منفعت خاصی را نمی‌توان به قاعده مشخصی ارتباط داد. در چنین وضعی، فرایند قراردادی یعنی دولت و قدرت گروهی^۳ نمی‌تواند بعضی از افراد و گروه‌ها را از دستیابی بالقوه به فرایند سیاسی محروم کند. در منظر رالز، صاحب قرارداد نمی‌داند که خودش در گروه سرخ، سفید، سبز و یا سیاه قرار خواهد گرفت. بنابراین او احتمالاً با قاعده‌ای که گروه‌ها وزن برابری ندارند موافقت نخواهد کرد. در حالت بوکانان - تالوک، افراد سرخ، سفید، سبز و سیاه به مجموعه انتخاب‌های مؤثر بر گروه‌های فوق با وزن‌های نابرابر رأی خواهند داد؛ زیرا آنها از قبل نمی‌دانند کدام انتخاب روی گروه آنها اثر بیشتری دارد (بوکانان، ۱۳۸۸: ۵).

به این ترتیب نظریه‌پردازان انتخاب عمومی، عدالت را هم به تحلیل‌های خود وارد می‌کنند. در این چارچوب ممکن است یک فرد عقلایی فایده‌ای را ترجیح دهد که فعلاً متضاد منافع خود اوست؛ ولی پیش‌بینی می‌کند که در توالی بازی‌ها، به منافعش خدمت خواهد کرد (بوکانان، ۱۹۸۷: ۵). پس اگر «کارایی» به عنوان معیار مطلوب پذیرفته شده باشد، بهبود دستوری در فرایند، به‌وسیله حرکت به سوی الزام «اتفاق آرا» سنجیده می‌شود که خود ویکسل در توصیف طرحش برحسب «عدالت» به جای «کارایی»، تناظر دقیق این دو معیار را در متن مبادله داوطلبانه پیشنهاد می‌کند (همان: ۱۵).

1. Ex ante
2. political equality
3. Collective Power

به علاوه رالز حجاب بی خبری و معیار انصاف را برای به دست آوردن اصول عدالت که از توافقی ذهنی در مرحله‌ای قبل از انتخاب یک قانون اساسی سیاسی نمایان می‌شود به کار می‌برد (همان: ۲۱-۲۰)؛ اما بنیان‌گذاران اقتصاد سیاسی قانون اساسی، همین روش تجربه‌ی ذهنی را مبنای تحلیل قرار می‌دهند، منتها از اصطلاح «عدم اطمینان» به جای «حجاب بی خبری» استفاده می‌کنند. به این ترتیب عدم اطمینان فرد درباره‌ی اینکه منفعت شخصی او در کدام جهت است، شخص عقلایی را وادار می‌کند که بر اساس منافع خودش قواعد، ترتیبات یا قوانین اساسی را ترجیح دهد که منصفانه جلوه می‌کنند. بنابراین پرده‌ی عدم اطمینان برای تسهیل برطرف‌سازی اختلاف بالقوه بین نفع قابل تشخیص و نفع عمومی به کار برده می‌شود؛ برای نمونه پشت حجابی از عدم اطمینان، توافق بر قواعدی که برای بعضی انتقالات مالی، مورد به مورد مجوز صادر می‌کند، به وضوح امکان‌پذیرتر است (همان: ۲۱).

معمولاً قوانین اساسی برای مدت طولانی و تعیین چارچوب نهادی و حقوق اساسی برای چند نسل تدوین می‌شوند؛ لذا عملاً وضع «عدم اطمینان» برای افراد وجود خواهد داشت. یعنی در جریان تصویب قانون اساسی، افراد نمی‌توانند واقعاً پیش‌بینی کنند که خودشان و فرزندانشان و نوادگان‌شان، در آینده در چه موقعیت و دارای چه منافع خصوصی خواهند بود. بنابراین انتخاب از میان قواعد، بر اساس معیار تعمیم یافته‌ی انصاف بوده و وقوع توافق نسبت به زمانی که جدایی منافع، سهل‌تر قابل شناسایی‌اند، محتمل‌تر می‌شود. در نتیجه می‌توان فرض کرد که حصول اتفاق آرا برای تدوین قانون اساسی با مانع و مشکل جدی مواجه نخواهد شد (تمدن جهرمی، ۱۳۷۰-۱۳۷۱: ۳۸). در ضمن بر اساس مدل‌های جامعه‌شناختی، انسان‌ها تابع قراردادهای سنت‌های اجتماعی بوده و برای «رسوا نشدن»، دنبال «هم‌رنگ شدن با جماعت» هستند (میچل سی و دیگران، ۱۳۸۴: ۶۳-۶۲).

نقدهایی به میزان توفیق حجاب عدم اطمینان در قانون اساسی منصفانه

درباره‌ی مشکل طراحی قانون اساسی^۱ مباحثی چند را می‌توان مطرح کرد. ابتدا اینکه حتی اگر گزاره «سیاست باید به وسیله قیود قانون اساسی محدود شود»، به عنوان یک اصل پذیرفته شود، تحقق چنین توصیه‌ای از لحاظ اجرایی بسیار مشکل است؛ زیرا تفکیک فعالیت‌ها به کالای عمومی و آنهایی که توسط بازار قابل انجام است، وابسته به زمان و مکان دشوار است؛ با این حال فراسوی محدودیت‌های رویکرد دولت حداقلی، گستره‌ی وسیعی برای فعالیت سیاسی بالقوه وجود دارد که ممکن است از لحاظ قیودهای قانون اساسی تعریف شده، قابل قبول یا غیرقابل پذیرش

باشند (مثل تنظیم ارزش واحد پول، مقررات‌گذاری در مورد انحصار طبیعی، حمایت از بهداشت و سلامت، حمایت از برابری در فرصت‌ها، حذف فقر و ...). در چنین رویکردهایی قطعاً مشکل طراحی قانون اساسی رخ می‌دهد. جریانات «سوسیال دموکرات» تمایل دارند دولت از هرگونه محدودیت قانون اساسی برای فعالیت آزاد باشد؛ اما در مقابل، گروه‌های «لیبرال» در اروپا یا «لیبرترین» در آمریکا خواستار محدودسازی دولت در قالب قانون اساسی دربارهٔ فعالیت‌های برشمردهٔ فوق هستند (بوکانان، ۱۳۸۸: ۱۵).

با این حال باز هم انتظار عدم توافق در طراحی قانون وجود دارد. تنها افراد دارای عقیده تخیلی در مورد جهانشمولی و موفقیت «علوم اجتماعی»، می‌توانند انتظار همگرایی در دیدگاه‌ها پیرامون دامنه صحیح فعالیت دولت داشته باشند. حتی در میان آنهایی که در چارچوب یک پیش‌فرض و یک تحلیل عمل می‌کنند نیز اجماع وجود ندارد؛ اما به بیان نورث (۱۳۸۵)، آموزش‌های غیررسمی از طریق گفت‌وگوی سازنده می‌تواند برای استنتاج معیار قابل قبول برای انتخاب‌های مبتنی بر قانون اساسی ادامه یابد؛ اما سؤال این است که مجموعه قواعد چگونه باید تنظیم شوند؟ و چه اصولی، راهنمای ساختن ترتیبات نهادی مختلف هستند؟

همچنین با نظر به مباحث هرمنوتیک، انسان‌های مختلف به خاطر پیش‌زمینه‌های ذهنی، تاریخی، تربیتی و منافع متفاوت، از متون یکسان تفاسیر گوناگونی ارائه می‌دهند. طبیعی است که این ویژگی شامل حال قوانین اساسی نیز می‌شود. لذا صرف اینکه تصوّر شود می‌توان قانون اساسی منصفانه‌ای را تدوین کرد، نشانه توفیق کامل، حل مسئله و رسیدن به نتیجه مطلوب نیست. به علاوه با وجود خواسته‌ها و تلاش‌های اعضای جامعه، برای حفاظت از خویش در برابر هزینه‌های خارجی تصمیم‌گیری جمعی و سوءاستفاده از قدرت، ممکن است آنان در این کار ناتوان باشند و به مرور زمان حفاظت‌هایی که سعی در ایجادشان داشته‌اند، فرسایش یابند که روش‌های متعددی برای رخ دادن چنین حالتی وجود دارد؛ نخست، افرادی که وظیفه اصلاح قانون اساسی به آنها تفویض شده، ممکن است به‌گونه‌ای غیرقابل پیش‌بینی عمل کنند. دوم، اگر وظیفه تفسیر قانون اساسی به گروهی خاص واگذار شود، ممکن است روش تفسیر عبارات عوض شود.

همچنین جی مارک رمزی معتقد است که فصل الخطاب بودن قوانین در عرصهٔ عمل با اما و اگرهای جدی مواجه است. برای مثال آیا رأی‌دهندگان، اساساً اهمیتی به مطابقت قوانین با قانون اساسی می‌دهند؟ همچنین آیا پایبندی به قانون اساسی، کمکی به موفقیت سیاستمداران در انتخابات می‌کند؟ (میچلسی و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۵۸-۱۵۷) این دو مسئله نشانگر آن است که با فرض طراحی قانون اساسی منصفانه، مقصود به طور کامل محقق نمی‌شود.

از زاویه‌ای دیگر، یکی از واقعیات جهان حاضر «اطلاعات ناقص» است و به نفع برخی است تا به این ویژگی دامن زده و در نتیجه، تغییرات مطلوب را به تعویق انداخته یا منصرف کنند؛ مثلاً قدرت در هر جامعه‌ای عامل ایجاد نابرابری است؛ اما آنچه نقش قدرت را در ارتباط با نابرابری پیچیده می‌کند، آن است که قدرت هم موجد نابرابری است و هم آن را از طریق ساز و کارهای مشروعیت‌بخش تثبیت می‌کند؛ اما نابرابری‌ها در دوران اخیر بر خلاف دوتایی مارکس (طبقه حاکم/ محکوم) موقعیت تثبیت شده‌ای ندارند، به این معنا که فرد یا گروهی می‌توانند در یک موقعیت فرادست و در موقعیتی دیگر فرودست قلمداد شوند. به‌رغم وجود نابرابری‌های متعدد، موقعیت یک جامعه عادی به نظر می‌رسد. برای توضیح این مسئله می‌توان به نابرابری بزرگ‌تری اشاره کرد که نقش تعیین‌کننده‌ای در پنهان کردن شکاف‌های بزرگ اجتماعی در جامعه داشته و برخلاف سایر موارد عملکردی معکوس دارد. وقتی جامعه با گفتمانی رسمی مواجه باشد و امکان دسترسی سهل به گفتمان‌های رقیب وجود نداشته باشد، سایر نابرابری‌ها عملکردی ضعیف می‌یابند (کاظمی، ۱۳۸۶: ۷).

اساساً نابرابریِ نفوذِ سیاسی، در جامعه‌ای که ثروت و درآمد هم در آن نابرابر توزیع شده باشد پیامد قطعی و اجتناب‌ناپذیر وجود اطلاعات ناقص است و هرگونه اقدام مؤثر سیاسی مستلزم استفاده از منابع اقتصادی برای تأمین اطلاعات است. بنابراین کسانی که چنین منابعی را در اختیار دارند، می‌توانند به لحاظ سیاسی، وزن بیشتری از اهمیت نسبی حق رأی خود را به دست آورند. وجود اطلاعات ناقص، منجر به توزیع نابرابر درآمد، موقعیت و نفوذ اجتماعی در جوامعی می‌شود که فقط توزیع برابر حق رأی می‌تواند در قلمرو آن تحقق یابد (داونز، ۱۳۸۴: ۱۲۱).

موارد بالا می‌توانند دلایلی بر عدم امکان نگرش منصفانه در تصویب قوانین اساسی قلمداد شوند. ضمن آنکه با وجود هزینه تخلف از قانون، با عنایت به موضوع اقتصاد جرم، فرض می‌شود که افراد در صورتی که بصرافد، خلاف قانون نیز مرتکب می‌شوند و در واقع بخشی از تغییرات اجتماعی به همین ترتیب روی می‌دهند (میچلسی و دیگران، ۱۳۸۴: ۹۲). لذا قوانین اساسی امکان درنوردیده شدن را به‌ویژه در جوامع توسعه نیافته دارند.

همچنین اگر بپذیریم که مردم معمولاً فراموش کار بوده و تنها به گشایش و رفاه نسبی چند ماهه نزدیک انتخابات برای قضاوت درباره کارکرد دولتمردان، استناد می‌کنند، می‌توان انتظار داشت که در بلند مدت مافی‌ضمیر قانون اساسی و تدوین‌کنندگان آن از نظر مردم گم و راه برای مخالفان قانون اساسی باز شود.

به علاوه شکاف و فاصله‌ای که بین قانون‌گذاری و مرحله اجرا وجود دارد حاکی از آن است که قانون اساسی نمی‌تواند به تنهایی آفات حضور انسان اقتصادی را در موقعیت انتخاب عمومی برطرف کند؛ برای نمونه ساختار جدول‌های مالیاتی به منظور تعدیل ثروت، در تمامی کشورهای

توسعه یافته ساختاری تصاعدی دارد؛ اما بررسی‌ها نشان می‌دهد که چون کمتر کسی از جزئیات قوانین مالیاتی اطلاع دارد، عملکرد این سیستم در نهایت به نفع اقلیت مالیات‌پردازان ثروتمند جامعه است. همچنین برنامه‌های کمکی و مراقبت‌های بهداشتی، که انگیزه برپایی آنها نگرانی از ناتوانی طبقات متوسط و پایین جامعه در تأمین هزینه‌های درمانی اعلام می‌شود، در عمل بیشتر منافع متخصصان ثروتمند و عرضه‌کنندگان خدمات بهداشتی و درمانی را تأمین می‌کنند (اولسون، ۱۳۸۴: ۲۶۵).

نکات مهم دیگری را می‌توان به موارد بالا افزود؛ مثلاً موضوع حجاب بی‌خبری رالز کاملاً فرضی بوده و قابل تصور است که افراد در شرایط بی‌خبری کامل روی اصول عدالت توافق کنند؛ اما پرده عدم اطمینان بوکانان با بی‌خبری کامل فاصله دارد و اساساً افراد در موقعیت تدوین قانون اساسی هم ویژگی‌های خود را می‌دانند و هم از اوضاع اجتماعی باخبرند و هم از برآیند قوا مطلع‌اند و مواردی نظیر اتفاقات غیرمترقبه یا به اشتباه محاسبه شده، موجبات ایجاد عدم اطمینان را فراهم می‌کنند که آن هم با عنایت به احتمالات گوناگون شقوق آتی، توسط افراد محاسبه می‌شوند.

در نتیجه، رسیدن به قانون اساسی منصفانه تنها با شرایط عدم اطمینان، ممکن نیست؛ بلکه مواردی همچون نهادهای غیررسمی، از قبیل ارزش‌ها، هنجارها، آموزه‌های دینی و فرهنگی به‌ویژه اصل «پسندیدن برای دیگران هر آنچه که برای خود می‌پسندیم و بالعکس» می‌تواند شرایط لازم را برای برخورد منصفانه‌تر در تدوین قانون اساسی تقویت نماید. در ضمن با تمام این اوصاف به وضعیتی صد در صد نیز نمی‌توان رسید؛ زیرا اصولاً انسان به تنهایی با ویژگی‌هایی که دارد نمی‌تواند قوانین صد در صد منصفانه‌ای طراحی کند؛ چرا که اطلاعات او از گذشته، حال و آینده ناقص بوده و بر اساس عقلانیتی محدود^۱ تصمیم‌گیری می‌کند. به علاوه تضاد منافع و رقابت، واقعیتی در کنار تعاون و همکاری است، که نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

شاهد مثال برای عدم توانایی مذکور، آن است که به صورت ادواری قوانین اساسی بسیاری از کشورها تغییر می‌کند. اولاً این تغییر لزوماً حاکی از تکامل نیست بلکه می‌تواند نشانگر تغییر ترکیب قدرت حاکمه باشد؛ لذا فقط به خاطر افزایش کارایی این تغییرات اعمال نمی‌شوند. همچنین به کرات شنیده می‌شود که برای گسترش عدالت، قانون اساسی را تغییر داده‌اند و این بدان معنی است که در موقعیت سابق که قانون اساسی تدوین می‌شد، عدالت و انصاف به‌طور کامل لحاظ نشده است و اساساً قوانینی که در هر زمان و قلمرو سیاسی خاص، وجود دارند را نمی‌توان به نحوی رضایت‌بخش از طریق مدل قراردادی توضیح داد.

نکته مهم دیگر آنکه با عنایت به نگاه‌های متفاوت مردم و جوامع، به موضوع برابری و عدالت و اختلافات زیادی که در این بین وجود دارد، لزوماً نگاه از پشت حجاب عدم اطمینان یا حتی پرده بی‌خبری رالزی، لزوماً حاکی از توافق نخواهد بود؛ چرا که ممکن است افراد، گروه‌ها و جوامع گوناگون، چیز خاصی را مظهر عدالت و انصاف بدانند که لزوماً انطباق کامل با هم نداشته باشند^(۱۴). به بیان دیگر اختلاف نظر عمده بر سر پرسش «چرا عدالت و چرا برابری»؟ نیست بلکه این اختلاف بر سر «عدالت در چه چیز و برابری چه چیز؟ و متغیر کنونی در نظریه عدالت» است. پر واضح است که برابری بر حسب یک متغیر ممکن است با برابری در مقیاس دیگری منطبق نباشد. البته اگر هر فردی کاملاً شبیه دیگری بود، یکی از علل این ناهماهنگی‌ها از بین می‌رفت؛ اما تنوع فراگیر انسان‌ها، نیاز به طرح کانون‌های متنوع را، در ارزیابی برابری تشدید می‌کند.

همچنین با عنایت به موضوع عقلانیت محدود (که از سوی اقتصاددانان نهادگرایی همچون ویلیامسون و داگلاس نورث، برندگان نوبل اقتصادی، بر آن تأکید شده) و کوتاه‌نگری روان‌شناختی که انسان با آن مواجه است، اساساً امکان در نظر گرفتن آینده به طور کامل در ذهن و فکر مجلس مؤسسان قانون اساسی متصور نیست.

بنابراین باید به نظریه اقتصادی دموکراسی، که ایده‌های بنیادین و الگوهای پایه‌ای نظریه قیمت را به فرایند سیاسی تعمیم و بسط می‌دهد، با وجود همه شایستگی‌هایش، با احتیاط نگرسته شود؛ زیرا یک نظریه درباره یک رژیم قانون اساسی نمی‌تواند این قواعد را مفروض بگیرد و نیز نمی‌تواند به آسانی فرض کند که از آن قواعد تبعیت خواهد شد (رالز، ۱۳۸۷: ۷۲۳-۷۲۲).

نتیجه‌گیری

در این مقاله با اشاره به کلیات مکتب انتخاب عمومی و چرایی شکل‌گیری آن و ویژگی‌های دولت و مسئله بروکراسی و دموکراسی، راه عبور از مشکلات ناشی از اقتضائات انتخاب عمومی در اقتصاد قانون اساسی و ویژگی اتفاق آرا مطالعه شد و پس از تبیین حجاب بی‌خبری در اندیشه رالز و اشاره به پرده عدم اطمینان بوکانان، انتقاداتی در زمینه کارایی پرده عدم اطمینان مطرح گردید. در این چارچوب هر چند مباحث مطرح شده از سوی مکتب انتخاب عمومی، ضرورت توجه به نهادها و قواعد قانونی را نمایان و اهمیت توجه به تدوین قوانین اساسی را برجسته کرده؛ اما با انتقاداتی که راجع به عدم امکان نگرش کاملاً منصفانه در مقام تدوین قانون اساسی تبیین شد و عدم امکان قانون اساسی منصفانه مفروض، در جلوگیری از سوء استفاده‌های دولتمردان و بروز مسائلی از قبیل سواری رایگان^۱، مخاطرات اخلاقی^۲ و انتخاب معکوس^۳، می‌توان با استفاده

1. Free Rider
2. Moral Hazard
3. Adverse Selection

از علوم شناختی و بررسی نحوه عملکرد ذهن و مغز آدمی از یکسو نسبت به آموزش و تربیت بهتر انسان‌ها کوشید، و از سوی دیگر با مطالعه و دقت در آموزه‌های هنجاری، فرهنگی، دینی، انسانی و اخلاقی مورد اجماع یک جامعه، که بسترساز قوانین و مقررات اساسی بوده (ویلیامسون، ۲۰۰۰: ۵۹۹) و به صورت غیررسمی حدود و ثغور رفتارها را مشخص می‌کنند، زمینه تدوین و تحقق قوانین اساسی منصفانه‌تر را فراهم کرد.

پی‌نوشت

۱. منظور از جنبه‌های رفاهی هشت امر خوردن، آشامیدن، خواب، استراحت، پوشاک، مسکن، غریزه جنسی و تفریح است.
۲. معمولاً منظور از آرمان‌های اجتماعی، عدالت، آزادی، نظم، امنیت و برابری است.
۳. ذکر این نکته درباره تفاوت تئوری انتخاب عمومی و مالیه عمومی سنتی لازم است که اولی برای فعل و انفعالات نهادی بفرنجی که در داخل بخش سیاسی جریان دارد، توضیح جدید و قانع‌کننده‌ای ارائه می‌دهد و دومی درباره مالیات‌ها و مخارج عمومی بحث می‌کند که هر دو، جزء فعالیت‌های دولت یا واحدهای کوچک‌تر سیاسی تابع آن هستند.
۴. علت اصلی اینکه چرا به آثار این دانشمند، بیش از نیم قرن بی‌توجه بودند و غبار فراموشی تنها پس از جنگ جهانی دوم از چهره آن زدوده شد، ممکن است مربوط به محیط فکری حاکم، از جمله وضع نسبتاً راکد اقتصاد سیاسی کلاسیک، شیوع مطلوبیت‌گرایی مکتب بنتام و نیز تسلط فلسفه سیاسی آرمان‌گرا باشد.
۵. روشن است که انتخاب عمومی، اقتصاد رفاه و وجود نارسایی‌هایی را در بازار، انکار نمی‌کند بلکه آنچه مردود می‌شود، نتیجه‌گیری لزوم اقدام تصحیحی دولت بدون قید و شرط است.
۶. قدرت بوروکراتیک منشأ «عدم تقارن اطلاعاتی» است که با استفاده از ابزارهای کنترلی ذیل می‌توان آن را کنترل کرد: ۱. قدرت و اختیارات، ۲. رقابت، ۳. وفاداری یا اعتماد، ۴. عوامل انگیزشی.
۷. در این رابطه نیس کنن

Niskanen, W. A., *Bureaucracy and Representative Government*, 1971)

(Chicago: Aldine Atlerton, می‌گوید، ممکن است موارد ذیل وارد انگیزه‌های مدیر دولتی شود: ۱. حقوق، ۲. مزایای مقام، ۳. شهرت، ۴. قدرت، ۵. اختیار تفویض مناصب به نزدیکان، ۶. محصول اداره تحت مسئولیت او، ۷. رضایت از اعمال تغییرات دلخواه بدون مشکل، ۸. رضایت از مدیریت اداره خود بدون مشکل؛ که تمام موارد فوق به جز دوتای آخر را می‌توان تابع مثبت بودجه اداره دانست. پس وی تلاش می‌کند تا بودجه کل اداره را به بالاترین حد برساند (تمدن چهارمی، ۱۳۸۹: ۱۲۹).

۸. در حالت حدی با التزام به اجماع (اکثریت ۱۰۰ درصدی)، هزینه‌های خارجی تصمیم‌گیری جمعی صفر خواهد بود؛ زیرا اصولاً بیشتر تصمیم‌گیری‌ها به ضرر عده‌ای تمام خواهد شد.
۹. سطح یک: نهادهای غیررسمی شامل هنجارها، ارزش‌ها، دین و فرهنگ‌ها؛ سطح دو: نهادهای رسمی شامل قوانین و مقررات؛ سطح سه: تدبیر امور و نحوه اجرای قوانین؛ سطح چهار: بازار نئوکلاسیکی که نحوه عملکرد بازار و تخصیص‌ها را نشان می‌دهد. این چهار سطح که به ترتیب در ذیل یکدیگر هستند بر سطوح پسین خود اثرگذار و از آنها تأثیرپذیرند. همچنین ویلیامسون نشان می‌دهد که در سطح یک، تغییرات خیلی کند بوده و بین ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ سال طول می‌کشد. در سطح دوم تغییرات بین ۱۰ تا ۱۰۰ سال و در سطح سوم تغییرات بین ۱ تا ۱۰ سال رخ می‌دهد و در سطح چهارم تغییرات دم به دم و لحظه‌ای بروز می‌کند. به علاوه نهادهای رسمی در سطح یک، نوع و شکل نهادهای رسمی را در سطح دوم مشخص می‌کنند. به نوعی که قوانین اساسی برگرفته نشده و نامتناسب با سطح اول در مرحله عمل کاغذ پاره‌ای بیش نخواهند بود.
۱۰. ر.ک. بوکانان، ۱۹۸۷.
۱۱. ر.ک. پاسبانی صومعه، ۱۳۸۵.
۱۲. ر.ک. رالز، جان، ۱۳۸۷.
۱۳. بین عقلانیت و عقلایی بودن تفاوت است. در عقلایی بودن عنصر عمومیت وجود دارد و در عقلانیت منافع شخصی و فردی مطرح است.
۱۴. ر.ک. دادگر و پاسبانی صومعه، ۱۳۸۳.

منابع

- بشیریه، حسین (۱۳۷۸) تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، لیبرالیسم و محافظه‌کاری، جلد دوم، تهران، نشر نی.
- بوکانان، جیمز (۱۳۸۶) «قانون اساسی سیاست اقتصادی»، ترجمه جعفر خیرخواهان، در: فصلنامه اقتصاد سیاسی تحول همه‌جانبه، شماره ۵ و ۶.
- بوکانان، جیمز (۱۳۸۸) فرد و دولت، ترجمه الیاس نادران و سیدرضا عظیمی.
- پاسبانی صومعه، ابوالفضل (۱۳۸۵) «ربط و نسبت نظریه عدالت رالزی با مطلوبیت باوری»، در: فصلنامه تکاپو، جهاد دانشگاهی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، شماره ۱۲ و ۱۳.
- تمدن جهرمی، محمد حسین (۱۳۸۹) گفتارهایی در اقتصاد، جامعه‌شناسی و شناخت روش علم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- دادگر، یدالله و ابوالفضل پاسبانی صومعه (۱۳۸۳) «مقایسه متغیر کانونی در نظریه‌های عدالت آمارتیاسن، جان رالز و سید محمد باقر صدر»، در: جامعه و اقتصاد، شماره ۲، زمستان.
- رالز، جان (۱۳۸۳) عدالت به مثابه انصاف، ترجمه عرفان ثابتی، تهران، ققنوس.
- رالز، جان (۱۳۸۷) نظریه عدالت، سروریان و بحرانی، تهران، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- ریکاردو، دیوید (۱۳۷۴) اصول اقتصاد سیاسی و مالیات ستانی، ترجمه حبیب‌الله تیموری، تهران، نشر نی.
- سن، آمارتیا (۱۳۹۰) اندیشه عدالت، ترجمه وحید محمودی و هرمز همایون‌پور، تهران، نشر کندوکاو و کتاب روشن.
- سن، آمارتیا (۱۳۷۹) برابری و آزادی، ترجمه حسن فشارکی، تهران، کارنامه.
- صمدی، سیدهادی (۱۳۸۵) «نئولیبرال‌های آلمان ویلهلم روپکه متفکر آزادیخواه قرن بیستم»، در: ماهنامه آیین، شماره ۱۱ و ۱۲.
- کاظمی، عباس (۱۳۸۶) «تأملات ایرانی؛ جامعه جنبشی» در: ماهنامه آیین، شماره ۱۱ و ۱۲، ص ۷.
- گانینگ، جیمز پاتریک (۱۳۸۵) درک دموکراسی، ترجمه محسن رنانی و محمد خضری، تهران، سازمان مدیریت.
- ماسگریوها (۱۳۸۴) مالیه عمومی در تئوری و عمل، ترجمه مسعود محمدی و یدالله ابراهیمی‌فر، جلد ۱ و ۲، تهران، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۸۵) «انسان مدرن و اندیشه پیشرفت»، در: ماهنامه آیین، شماره ۱۱ و ۱۲.
- موحد، محمد علی (۱۳۸۱) در هوای حق و عدالت، تهران، کارنامه.
- میچل سی، جنسن، ویلیام اچ مک‌لینگ، رونالدو ینتروب، جیمز ام بوکانان، آنتونی داونز، جی مارک رمزی و ام. اولسون (۱۳۸۴) نظریه انتخاب عمومی، ترجمه و تدوین یوسف جسمی، محمد قاسمی و علی یوسفیان، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس.
- نورث، داگلاس (۱۳۸۵) اقتصاد نهادی نوین و توسعه، ترجمه فرشاد مؤمنی، اقتصاد سیاسی تحول همه‌جانبه، شماره ۱، تابستان.
- هازمن، مک فرسن (۱۳۸۶) تجزیه و تحلیل اقتصادی و فلسفه اخلاق، ترجمه دادگر و همکاران، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

-
- Amartya Sen. and Bernard Williams (1982) Social unity and primary Goods, in “utilitarianism and beyond”, eds. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Atkinson, Anthony B – Stiglitz, Joseph E (1987) Lectures On Public Economics, McGraw-Hill.
- Buchanan James M (1986) Liberty ,Market and State First Published in Great Britain ,Wheat sheaf books.
- Buchanan James M (1987) The constitution of Economic policy ،The American Economic Review ،Jun.
- Commons, john. R. (1932) "the problems of correlating law, Economics and Ethics", Wise law Rev.8:1, pp.3-26.
- Hochman. Harol M (1996) Public choice Interpretations of Distributional Preference ،Constitutional Political Economy , 7 ,3 -20
- Rawls, John (2003) “A Theory of Justice”؛ Oxford University Press.
- Rawls, John, Justice as fairness (1958) originally published in Philosophical Review Vol. LXVII.
- Samuel Freeman (1999) “Rawls, John”, The Cambridge Dictionary of philosophy, Cambridge University Press: Second Edition.
- Scheffler, Samuel (2003) “Rawls and Utilitarianism”؛ (The Cambridge Companion to Rawls) Edited by: Samul Freeman UK-Cambridge University Press.
- Smart and Bernard Williams (1973) “A Critique of Utilitarianism”, in Utilitarianism for and against”؛ eds. J. J. C. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Williamson, Oliver (2000) the Economics of Governance, University of California, Berkeley, January.
- Williamson, Oliver e. (2000) The New Institutional Economics :Taking Stock, Looking Ahead, journal of economic literature, vol38, sep.

دوفصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

دوره جدید، شماره دهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰: ۱۰۷-۸۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۱/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۲/۰۲

جهانی‌شدن، جنبش‌های اجتماعی و دموکراسی در ایران

علی‌اصغر قاسمی*

چکیده

طی چند دههٔ اخیر، جهان دستخوش تحولات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گسترده‌ای شده است. بسیاری از صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که متناسب با تغییراتی که در حوزه‌های مختلف زیست بشری به وجود آمده، اتخاذ چشم‌انداز گسترده‌تری برای مطالعهٔ فرهنگ و سیاست ضرورت یافته است؛ بر همین اساس در جامعه‌شناسی سیاسی جدید، جهانی‌شدن به یکی از مفاهیم و متغیرهای مهم در تبیین تحولات سیاسی و اجتماعی مبدل شده است. از طرف دیگر جنبش‌های اجتماعی از جمله پدیده‌هایی هستند که در دوران جدید رشد و گسترش زیادی پیدا کرده‌اند، به نحوی که امروزه از این جنبش‌ها به عنوان موتور محرک تحولات عصر جدید یاد می‌شود. طی دو دههٔ اخیر، همزمان با گسترش ابعاد و شاخص‌های جهانی‌شدن در همه نقاط دنیا و از جمله در ایران، جنبش‌های اجتماعی در ایران نیز رشد و گسترش زیادی پیدا کرده‌اند. نتایج پژوهش‌های انجام شده نشان می‌دهد فرایند جهانی‌شدن، بر جنبش‌های اجتماعی ایران مؤثر بوده و یکی از مهم‌ترین این تأثیرها، تقویت پیوند این جنبش‌ها با یکدیگر بوده است. این مقاله درصدد پاسخگویی به این سؤال است که جنبش‌های اجتماعی ایران در عصر جهانی‌شدن حول چه محوری، با یکدیگر پیوند خورده‌اند؟ بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد دموکراسی‌خواهی مرکز ثقل مطالبات جنبش‌های اجتماعی ایران و حلقهٔ پیوند متقابل آن بوده است.

واژه‌های کلیدی: جهانی‌شدن، ایران، جنبش‌های اجتماعی و دموکراسی.

* استادیار گروه علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاددانشگاهی

همزمان با پایان گرفتن هزارهٔ دوم میلادی و ورود به هزارهٔ سوم، بشر در آستانهٔ دوره تاریخی تازه‌ای قرار گرفته است. گویا، جهانی نو در حال شکل‌گیری است؛ جهانی که مناسبات حاکم بر آن دستخوش تغییرات عمده‌ای است و به نظر می‌رسد گام‌های این تغییرات به مراتب از دوره‌های دیگر تاریخ بشر بلندتر و پرشتاب‌تر باشد. برای توصیف و تبیین تحولات زندگی بشر در چند دههٔ اخیر، تفاسیر مختلفی از طرف صاحب‌نظران ارائه شده اما مشهورترین واژه‌ای که در این زمینه در بیشتر علوم و از همه مهم‌تر در علوم اجتماعی کاربرد یافته و شهیر گشته، «جهانی‌شدن» است. متفکرانی که تحولات عصر جدید را ذیل این مفهوم تبیین می‌کنند، بر این عقیده‌اند که در ربع آخر قرن بیستم، ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جهانی‌شدن، رشد و گسترش زیادی پیدا کرده و رویدادهای بزرگی در دنیا به وجود آمده که حوزه‌های مختلف زیست بشری را تحت تأثیر قرار داده است. این رویدادها موجب تغییرات عمده‌ای در شکل‌بندی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جوامع و نظام بین‌الملل شده که متناسب با آن اتخاذ چشم‌انداز گسترده‌تری برای مطالعه فرهنگ و سیاست ضرورت یافته است. یکی از مهم‌ترین حوزه‌هایی که تحت تأثیر جهانی‌شدن واقع شده جنبش‌های اجتماعی است. جنبش‌های اجتماعی از جمله پدیده‌هایی هستند که همزمان با رشد و تقویت شاخص‌های جهانی‌شدن، گسترش زیادی پیدا کرده‌اند به نحوی که امروزه در بسیاری از کشورها به موتور محرکه تحولات سیاسی و اجتماعی مبدل شده‌اند. با توجه به تقارن زمانی این دو پدیده، تلاش‌های زیادی از طرف صاحب‌نظران برای تبیین رابطه جهانی‌شدن و جنبش‌های اجتماعی صورت گرفته است. نتایج پژوهش‌های انجام شده در این زمینه نشان می‌دهد بین جهانی‌شدن و جنبش‌های اجتماعی رابطه‌ای دو جانبه وجود دارد؛ به عبارت دیگر جهانی‌شدن مطالبات، نوع و شیوه مبارزات جنبش‌های اجتماعی را تحت تأثیر خود قرار داد؛ اما از طرف دیگر جنبش‌های اجتماعی خود به ابزاری برای توسعه جهانی‌شدن مبدل شده‌اند.

همزمان با رشد و گسترش ابعاد و مؤلفه‌های جهانی‌شدن در همه نقاط دنیا، جامعه ایران نیز تحت تأثیر این فرایند قرار گرفته است. روند تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه ایران نشان می‌دهد طی دهه ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۰ با وجود برخی فراز و نشیب‌ها، تأثیرگذاری جهانی‌شدن بر ابعاد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جامعه ایران روند رو به رشدی داشته است. همچنین نتایج پژوهش‌های انجام شده نشان می‌دهد که جهانی‌شدن باعث رشد و تقویت جنبش‌های اجتماعی در ایران و نیز پیوند متقابل آنها با یکدیگر شده است (قاسمی، ۱۳۸۷: ۲۷۰-۲۵۰). حال سؤالی که به ذهن متبادر می‌شود این است که پیوند جنبش‌های اجتماعی در ایران حول چه محوری بوده است؟ به عبارت دیگر مرکز ثقل مطالبات جنبش‌های اجتماعی که باعث پیوند آنها با یکدیگر

شده است، چیست؟ فرضیه‌ای که در پاسخ بیان شده عبارت است از اینکه در مقطع زمانی مطالعه شده، دموکراسی خواهی مرکز ثقل مطالبات جنبش‌های اجتماعی و محور پیوندهای آنها بوده است.

مبانی نظری

۱. جهانی‌شدن و دموکراسی

اصطلاح «جهانی‌شدن» برای نخستین بار در دهه ۱۹۶۰ به عنوان فرایندی اقتصادی در فرهنگ آکسفورد وارد شد و تا به امروز بسیاری از نظریه‌های جهانی‌شدن ماهیت اقتصادی دارند؛ اما این مفهوم تنها به ابعاد اقتصادی محدود نشد و تقریباً تمامی صاحب‌نظران این حوزه، عرصه‌های فرهنگ، سیاست و ارتباطات را از ابعاد دیگر جهانی‌شدن می‌دانند. عمده‌ترین شاخص‌هایی که اندیشمندان در بعد سیاسی جهانی‌شدن بدان توجه کرده‌اند عبارت است از: گسترش الگوی حکومتی دموکراسی در بیش از دو سوم کشورهای جهان، افزایش نقش سازمان ملل و شورای امنیت در حل و فصل مسائل جهانی، گسترش روزافزون سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی و پیدایش رژیم‌های جهانی مثل رژیم کنترل تسلیحات جمعی و هسته‌ای (سلیمی، ۱۳۸۴: ۲۱). شاید بتوان گفت بیشتر نظریه‌پردازان، رابطه جهانی‌شدن و دموکراسی را مرکز ثقل بعد سیاسی جهانی‌شدن دانسته و بر این عقیده‌اند که همزمان با اشاعه ارزش‌ها و رشد شاخص‌های جهانی‌شدن در نقاط مختلف دنیا، تمایل به دموکراسی در میان مردم افزایش یافته است.

۲. جنبش‌های اجتماعی و دموکراسی

بین جنبش‌های اجتماعی و دموکراسی رابطه مستقیم و تنگاتنگی وجود دارد. در آرای نظریه‌پردازانی که به تبیین این رابطه پرداخته‌اند، حداقل از دو منظر به این موضوع نگریسته شده است: اول، نقش و جایگاه جنبش‌های اجتماعی در نظام‌های اقتدارگرا به عنوان یکی از کنشگران مهم گذار به دموکراسی و دوم، نقش و جایگاه جنبش‌های اجتماعی در نظام‌های دموکراتیک.

جنبش‌های اجتماعی و گذار به دموکراسی: در مورد نقش جنبش‌های اجتماعی در گذار نظام‌های سیاسی از اقتدارگرایی به دموکراسی، دو دیدگاه وجود دارد. دیدگاه اول فرایند گذار را فرایندی از بالا به پایین می‌داند، بر همین اساس با اتخاذ رویکرد نخبه‌گرا بر این عقیده است که بسیج شدیدی که در جنبش‌های اجتماعی اتفاق می‌افتد به اشکال جدیدی از اقتدارگرایی منجر می‌شود. دیدگاه دوم، رویکردی پوپولیستی دارد و گذار به دموکراسی را فرایندی از پایین به بالا

می‌داند. بر اساس این دیدگاه جنبش‌های اجتماعی به‌ویژه آن دسته از جنبش‌ها که به صراحت خواستار آزادی، برابری و حمایت از اقلیت‌ها هستند در تغییر فضای عمومی و هدایت افکار عمومی و اعمال فشار بر دولت برای اعطای امتیازات دموکراتیک و در مواردی انتقال قدرت به نظام‌های دموکراتیک نقش ایفا می‌کنند (تیلی، ۱۹۹۴: ۱).

جنبش‌های اجتماعی و تحکیم ارزش‌های دموکراتیک: از این منظر جنبش‌های اجتماعی هم برای تعمیق و تحکیم ارزش‌های دموکراتیک و هم برای تکامل دموکراسی نمایندگی نقش ایفا می‌کنند. جنبش‌های اجتماعی با دسته‌بندی و ابراز نارضایتی بخش‌هایی از جامعه از سیاست‌های موجود، عملاً در عرصه سیاست دخالت و حکومت را به پاسخگویی به مردم و اصلاح برنامه‌ها و قوانین ترغیب یا وادار می‌کنند. به‌علاوه جنبش‌های اجتماعی با تعامل دوسویه با مردم و حکومت، به عنوان یک کانال مستقیم مشارکت و تأثیرگذاری مردم بر سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی‌های دولت، برای تکامل دموکراسی‌های نمایندگی نقش ایفا می‌کنند (دلپورتا و دیانی، ۱۳۸۳: ۳۴۷).

ادبیات موضوع

پژوهش‌های به عمل آمده نشان می‌دهد دربارهٔ دو موضوع جهانی شدن و جنبش‌های اجتماعی به طور مستقل آثار علمی قابل توجه و ادبیات گسترده و متقنی در جهان و ایران وجود دارد؛ لکن در آثار منتشر شده در مورد جهانی شدن، به طور محدود به موضوع تأثیر جهانی شدن بر جنبش‌های اجتماعی پرداخته شده است. متقابلاً در آثاری که به موضوع جنبش‌های اجتماعی پرداخته‌اند به موضوع جهانی شدن و تأثیر آن بر پیدایش، تضعیف یا تقویت جنبش‌های اجتماعی توجه چندانی نشده است. شاید یکی از دلایل اصلی این موضوع متدولوژی جامعه‌شناسی سیاسی کلاسیک بوده است که بر اساس آن دولت، بازیگر اصلی عرصهٔ سیاست شناخته شده و در تحلیل پدیده‌های سیاسی به عوامل داخلی بیشتری توجه می‌شد. بر همین اساس، در این چارچوب روشی، جنبش‌های اجتماعی در سطح ملی تجزیه و تحلیل می‌شدند و به عوامل بین‌المللی از جمله موضوع جهانی شدن توجه کمتری می‌شد. به بیان دیگر در جامعه‌شناسی کلاسیک، مطالعات اجتماعی و جامعه‌شناختی در حصار دولت-ملت‌ها قرار داشت؛ به همین دلیل نظریه‌پردازی گسترده و عمیقی در مورد تأثیرگذاری جهانی شدن بر جنبش‌های اجتماعی صورت نگرفته است؛ اما جامعه‌شناسی سیاسی معاصر با خارج کردن مطالعات اجتماعی از حصار دولت‌های ملی، پدیده‌های اجتماعی و از جمله جنبش‌های اجتماعی را در چارچوب جهانی شدن قرار داده و بستر نظریه‌پردازی در مورد تأثیرگذاری فرایند جهانی شدن بر جنبش‌های اجتماعی را

ایجاد کرده است؛ به طور مثال شوشا هژدو^۱ در تبیین تأثیر جهانی شدن بر جنبش‌های اجتماعی به سه نکته اشاره کرده است: اول اینکه بسیاری از رویه‌هایی که تا پیش از این تنها در جنبش‌های جدید اجتماعی غرب یافت می‌شد، امروزه جهانی شده است (مانند وابسته نبودن به یک پایگاه اجتماعی خاص و عدم استفاده از روش‌های خشونت‌آمیز). دوم اینکه در حالی که تا پیش از این بسیاری از جنبش‌های اجتماعی حول مسائل ملی و داخلی و در اعتراض به این معضلات و مشکلات شکل می‌گرفتند، امروزه بسیاری از جنبش‌های اجتماعی در واکنش موضوعات جهانی و فراملی به وجود می‌آیند. سوم اینکه دامنه عمل و حوزه تأثیرگذاری جنبش‌های اجتماعی از سطوح ملی و در داخل چارچوب‌های مرزی دولت-ملت‌ها به عرصه‌های بین‌المللی کشیده شده است^(۱). همچنین پیتر واترمن با نگاهی سیبرنتیک-مارکسیستی، از تأثیر جهانی شدن بر شکل‌گیری مبارزات جهانی جنبش‌های اجتماعی علیه نظام سرمایه‌داری سخن به میان آورده و خاطر نشان کرده است در جهان سرمایه‌داری، جهانی‌شدن نوعی بین‌الملل‌گرایی جدید در فضای سیبرنتیکی به وجود آورده است که می‌تواند جنبش بین‌المللی کارگری را به یک بین‌الملل دموکراتیک و فراطبقاتی مبدل کند و جهانی‌شدن زمینه‌ساز این گذار است^(۲). هرمان مایبا نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «جنبش‌های اجتماعی در عصر جهانی‌شدن» در صدد پاسخگویی به این سؤال بوده است که جهانی‌شدن چه تأثیری بر فعال شدن جنبش‌های اجتماعی می‌گذارد؟ وی تلاش کرده است ضمن بهره‌گیری از تحلیل دیالکتیک ساختاری-تاریخی، تأثیر فرایندهای ساختاری را بر جنبش‌های اجتماعی بررسی کند. فرضیه‌ای که در این مقاله اثبات شده عبارت است از اینکه فرایند جهانی‌شدن شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، ایدئولوژیکی و تکنولوژیک جهان را دگرگون کرده و این تغییرات موجب تسهیل همکاری و تعامل فراملیتی فعالان جنبش‌های اجتماعی شده است^(۳). در آثار منتشر شده به زبان فارسی (اعم از تألیف و ترجمه) نیز به موضوع رابطه جهانی‌شدن و جنبش‌های اجتماعی کمتر پرداخته شده است؛ به طور مثال در کتاب «جامعه‌شناسی سیاسی معاصر»، که به موضوعات مرتبط با جهانی‌شدن پرداخته، تنها در حد چند صفحه این رابطه تبیین شده است (نش، ۱۳۸۱: ۱۸۶-۱۸۵). همچنین مشیرزاده در بخشی از کتاب *درآمدی نظری بر جنبش‌های اجتماعی*، به مرور آرا و نظریه‌های اندیشمندان پرداخته که رابطه جهانی‌شدن و جنبش‌های اجتماعی را مطالعه کرده‌اند (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۲۱۱-۲۰۸). نکته مهمی که در ارزیابی ادبیات موضوع باید بدان اشاره کرد این است که تقریباً در هیچ اثر علمی منتشر شده، تأثیر جهانی‌شدن بر جنبش‌های اجتماعی ایران مطالعه نشده و اندک آثار موجود در این زمینه جنبه ژورنالیستی دارند.

جنبش‌های اجتماعی در ایران

در فاصله زمانی ۱۳۸۸-۱۳۶۸، که جهانی شدن یکی از پارامترهای مؤثر بر تحولات دنیا بوده، چهار جنبش اجتماعی عمده در حیات سیاسی اجتماعی ایران حضور داشته‌اند: جنبش جوانان با محوریت دانش‌آموزان و دانشجویان، جنبش کارگری، جنبش زنان و جنبش قومی. در ادامه به اختصار به این چهار جنبش اجتماعی اشاره می‌شود.

جنبش جوانان: تحولات جمعیتی کشور در چند دهه اخیر و افزایش جمعیت جوان کشور به کل جمعیت از یک طرف و افزایش سطح کیفی جمعیت جوان (افزایش چشمگیر باسوادی، ارتقای بهداشت، تحصیلات عالی، دسترسی به رسانه‌های جمعی و ...) از طرف دیگر، زمینه‌های رشد و بالندگی جنبش جوانان را در مقطع زمانی مورد نظر فراهم کرده است. در این نوشتار مجال ارائه آمار و ارقام دقیق از بسترهای مناسب شکل‌گیری جنبش جوانان در مقطع زمانی مورد نظر نیست؛ اما به عنوان نمونه می‌توان گفت از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۸۵ جمعیت جوان (۲۹-۱۵ سال) کشور از ۱۳ به ۲۵ میلیون نفر و درصد جوانی جمعیت از ۲۶ به ۳۵ درصد کل جمعیت افزایش یافته است (سالنامه آماری کشور، ۱۳۸۶). افزایش کمی و رشد کیفی جمعیت جوان کشور زمینه‌های شکل‌گیری جنبش جوانان و تأثیرگذاری آن بر تحولات سیاسی اجتماعی کشور را در دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ فراهم کرد. مهم‌ترین عرصه‌های تأثیرگذاری جنبش جوانان در مقطع مورد نظر، انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶، انتخابات مجلس ششم، حوادث کوی دانشگاه تهران، انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۰ و انتخابات سال ۱۳۸۴ بوده است. در یک ارزیابی کلی می‌توان گفت در نیمه دوم دهه ۱۳۷۰، فعالیت و تأثیرگذاری جنبش جوانان با محوریت دانشجویان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی کشور به اوج رسید؛ اما در دهه ۱۳۸۰ به تدریج این روند رو به افول گذاشت.

جنبش کارگری: با پایان یافتن جنگ و شروع برنامه اقتصادی دولت برای بازسازی خرابی‌های جنگ هشت‌ساله و پی‌ریزی توسعه همه جانبه کشور، زمینه‌های شکل‌گیری جنبش کارگری در این مقطع زمانی فراهم شد؛ چرا که برنامه اقتصادی دولت، همگام با تحولات جهانی بر خصوصی‌سازی، تعدیل ساختاری و ورود به بازارهای جهانی مبتنی بود و این امر موجب کاهش سطح حقوق و بیمه و در مواردی بیکاری کارگران می‌شد. در نیمه دوم دهه ۱۳۷۰ به دلیل فضای باز سیاسی که در کشور به وجود آمد، کارگران به مبارزات خود برای دستیابی به حقوق و مطالباتشان شتاب بیشتری بخشیده و نسبت به گذشته متشکل‌تر شدند. این روند تا اوایل دهه ۱۳۸۰ ادامه داشت و با روی کار آمدن دولت نهم و اتخاذ خط مشی جدید، جنبش کارگری روند متفاوت‌تری به خود گرفت. در این دوره بر تعداد مبارزات و اعتراضات افزوده شد و نوعی رادیکالیسم در آن به وجود آمد. از سوی دیگر به دلیل به وجود آمدن برخی محدودیت‌ها برای

کارگران و تشکل‌های صنفی و فعالان و نمایندگانشان، حمایت‌های اتحادیه‌های بین‌المللی کارگری در خارج از کشور از این جنبش افزایش یافت.

جنبش زنان: پایان یافتن جنگ تحمیلی از دو جهت زمینه را برای رونق جنبش زنان در کشور فراهم ساخت، اول اینکه برنامه‌های توسعه دولت، با افزایش سطح سواد، تحصیلات تکمیلی، بهداشت و درمان زنان و دسترسی ایشان به وسایل ارتباط جمعی بسترهای داخلی این جنبش را فراهم کرد؛ از سوی دیگر در سطح جهانی، جنبش زنان اوج گرفت. با تلفیق این بستر داخلی و فرصت جهانی، جنبش زنان در دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ به یکی از مؤثرترین جنبش‌های اجتماعی ایران مبدل شد. افزایش تعداد سازمان‌های غیردولتی در حوزه زنان، افزایش تعداد نشریات مربوط به حوزه زنان، گسترش ارتباطات داخلی و بین‌المللی تشکل‌های زنان، افزایش مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان (به طور مثال در پست‌های اجرایی میانی و بالایی کشور، حضور گسترده در انتخابات شوراهای و پیروزی در آن عرصه و افزایش تعداد نمایندگان زن در شوراهای اسلامی شهر و روستا و مجلس شورای اسلامی) و نیز تغییر بسیاری از قوانین کشور برای احقاق حقوق سیاسی و اجتماعی زنان و ... (مرکز امور زنان، ۱۳۸۶) همگی از حضور مؤثر و کامیابی تلاش‌های این جنبش در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور حکایت می‌کند.

جنبش قومی: بر اساس مشهورترین تعریف‌ها از هویت قومی، ایران واجد ۶ هویت قومی فارس، ترک، عرب، کرد، لر و بلوچ است؛ هرچند برخی، هویت‌های قومی کوچک‌تری چون قشقایی، ترکمن و بختیاری را نیز بر شمرده‌اند. یکی از مباحث مهم متخصصان حوزه قومیت در ایران، این است که آیا اساساً در ایران قوم‌گرایی وجود دارد یا نه؟ برخی از صاحب‌نظران، قوم‌گرایی به مفهوم مصطلح آن را در مورد ایران صادق نمی‌دانند (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۰) و برخی دیگر از بحران قومی در کشور سخن به میان می‌آورند (الطایی، ۱۳۸۲: ۱۶۲). واقعیت این است که به دلیل ماهیت «وحدت در عین کثرت» هویت ایرانی و چتر فراگیر ایرانی بودن، مسئله‌ای به نام قوم‌گرایی در تاریخ ایران وجود خارجی نداشته و آنچه تحت عنوان قوم‌گرایی و تجزیه‌طلبی در تاریخ معاصر ایران رخ داده پدیده‌ای مستحدث و متأثر از مداخلات بیگانگان و بی‌کفایتی دولت‌های حاکم بوده است؛ اما با این وجود نمی‌توان وجود و رشد جنبش‌های قومی را در کشور نادیده گرفت. در دهه ۱۳۷۰ به دلیل شکل‌گیری توسعه نامتوازن در کشور از یک طرف و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از طرف دیگر زمینه‌های رشد جنبش قومی در کشور فراهم و در نیمه دوم این دهه به دلیل اتخاذ سیاست‌های مبتنی بر آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، این جنبش تقویت شد هرچند به لحاظ نظری این سیاست مستلزم رشد جنبش قومی نبود. بررسی‌های به عمل آمده نشان می‌دهد جنبش قومی ایران در مقطع زمانی مورد نظر، در راستای احقاق حقوق سیاسی و

اجتماعی قومیت‌ها و شکل‌گیری توسعه متوازن رشد و تقویت شده است. بدون غفلت از برخی تلاش‌ها برای سوق دادن این جنبش به سمت تجزیه‌طلبی می‌توان گفت جنبش قومی ایران به دنبال نفی کلیت هویت ایرانی و نقض وحدت ملی نبوده است (خوبروی پاک، ۱۳۷۷: ۲۱۷).

تأثیر جهانی‌شدن بر جنبش‌های اجتماعی در ایران

نتایج پژوهش‌های انجام شده نشان می‌دهد جهانی‌شدن چند تأثیر عمده بر جنبش‌های اجتماعی در ایران داشته است:

یکم، جهانی‌شدن باعث رشد و تقویت فعالیت جنبش‌های اجتماعی موجود کشور (جنبش‌های اجتماعی جوانان، زنان، قومی و کارگری) شده است.

دوم، جهانی‌شدن باعث به‌وجود آمدن جنبش‌های جدیدی مثل جنبش محیط زیست در کشور شده است.

سوم، جهانی‌شدن باعث پیوند متقابل جنبش‌های اجتماعی در داخل و نیز تقویت پیوندهای بین‌المللی آنها شده است (قاسمی، ۱۳۸۷: ۲۱۱-۱۹۲).

همچنین نتایج این پژوهش‌ها نشان می‌دهد جنبش دانشجویی، محور پیوند این جنبش‌ها بوده است. علاوه بر این حلقه‌های ارتباطی دیگری نیز وجود داشته که بر تحکیم این پیوندها تأثیر گذاشته است؛ به طور مثال «زنان کارگر» نقش حلقه اتصال جنبش‌های زنان و کارگری، «زنان و دختران اهل قومیت‌ها» نقش حلقه پیوند جنبش‌های زنان و قومی و «دختران دانشجوی» نقش حلقه ارتباطی جنبش دانشجویی و جنبش زنان را ایفا می‌کرده‌اند. شواهد و قراین زیادی از این پیوندها می‌توان نشان داد؛ اما به خاطر پرهیز از اطناب، تنها به ذکر چند مصداق بسنده می‌شود.

دانشجویان منتسب به اقوام ایرانی و مطالبات معطوف به آزادی و عدالت اجتماعی، حلقه پیوند جنبش دانشجویی و جنبش قومی در ایران هستند؛ به طور مثال به دنبال چاپ کاریکاتور اهانت‌آمیز به آذری‌ها در روزنامه ایران در سال ۱۳۸۵، دانشجویان، اولین، مهم‌ترین و اصلی‌ترین گروهی بودند که اعتراض‌هایی را در دانشگاه‌های تهران و شهرستان‌های ترک‌زبان به وجود آوردند و باعث شکل‌گیری تحركات قومی در آذربایجان و دیگر استان‌های ترک‌نشین کشور شدند. علی‌صمد یکی از دانشجویان فعال در تهران در مصاحبه با رادیو «زمانه»، تحركات و اعتراض‌هایی دانشجویی در آذربایجان را در واکنش به چاپ کاریکاتور اهانت‌آمیز به ترک‌ها این چنین تحلیل می‌کند:

«جرقه و ساماندهی اصلی اعتراضات در مناطق آذربایجان توسط دانشجویان دانشگاه‌های تبریز، زنجان و ... زده شد. خوشبختانه دانشجویان ترک آذری در دانشگاه‌های ایران در عرصه فرهنگی اجتماعی از سازماندهی خوبی برخوردارند. آنها در طول سال‌های گذشته توانسته بودند تا حدود

زیادی به ویژگی‌های قومی و ملی در مناطقی که در آنجا تحصیل یا زندگی می‌کردند، بپردازند. همین موضوع باعث شد که آنان از قابلیت خوبی برای سمت دادن و سازماندهی اعتراضات اخیر آذربایجان بهره‌مند شوند» (راديو زمانه، ۱۳۸۵).

علاوه بر حلقه‌های ارتباطی دوجانبه جنبش‌های اجتماعی، جنبش دانشجویی به عنوان حلقه مشترک بین جنبش‌های اجتماعی قومی، زنان، کارگری و ... ایفای نقش کرده و باعث پیوند آنها با یکدیگر شده است. در بیشتر بیانیه‌های دانشجویان به وضعیت دیگر جنبش‌ها و پیوند و اتحاد آنها با یکدیگر توجه و در اکثر تجمعات دانشجویی، شعارهای مختلف و متنوعی در حمایت از سایر جنبش‌های اجتماعی سر داده شده است؛ به طور مثال / احسان منصوری، عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه امیرکبیر، در مصاحبه‌ای مطبوعاتی برای تبیین چارچوب‌های فکری و مواضع این تشکل، پیگیری پیوند با دیگر جنبش‌های اجتماعی را یکی از برنامه‌های این تشکل اعلام کرده است: «نهادینه کردن تساهل و تسامح، نقد و گفت‌وگو، قانون‌گرایی، دفاع از حق برگزاری تجمع‌های آزاد و حق دگراندیشی به عنوان اصول و مبانی فکری این تشکل همچنان با جدیت دنبال خواهد شد. در عین حال این تشکل خط انتقادی خود را در عرصه سیاسی کشور بدون انگیزه مشارکت دنبال خواهد کرد و در جریان این روند ارتباط با جنبش‌های کارگری، زنان و ... را پی خواهیم گرفت» (وبلاگ ۱۵ آذر، ۱۳۸۵).

همچنین دانشجویان چپ‌گرا نیز در بیانیه‌های خود به جنبش‌های اجتماعی دیگر توجه کرده و خواهان اتحاد دانشجویان با ایشان شده‌اند: «اعمال محدودیت شدید برای پوشش زنان تحت عنوان طرح امنیت اجتماعی، صدور احکام سنگین برای فعالین جنبش زنان و اعمال محدودیت برای NGOهای فعال در زمینه حقوق زنان تنها گوشه‌ای از برخوردها با جنبش زنان است. در حالی که کارگران از بدیهی‌ترین حقوق خود یعنی حق ایجاد تشکل مستقل محروم شده‌اند، فعالین جنبش کارگری تنها به دلیل برگزاری مستقل روز جهانی کارگر به زندان می‌افتند... نه تنها حقوق بدیهی و اولیه‌ای چون حق خودگرانی و استفاده از زبان محلی در مدارس و ادارات برای اقوام مختلف به رسمیت شناخته نمی‌شود، بلکه شاهد برخورد با فعالینی هستیم که برای به دست آوردن این حقوق مبارزه می‌کنند ... دوستان و رفقای دانشجو را به جای برخوردهای سطحی احساسی و شعارگونه با گسترش سرکوب، به تشکلیابی و اتحاد عمل، برنامه‌ریزی برای گسترش پایگاه اجتماعی و تلاش برای اتحاد با سایر جنبش‌های اجتماعی فرا می‌خوانیم» (بیانیه دانشجویان و فعالان چپ، ۱۳۸۶).

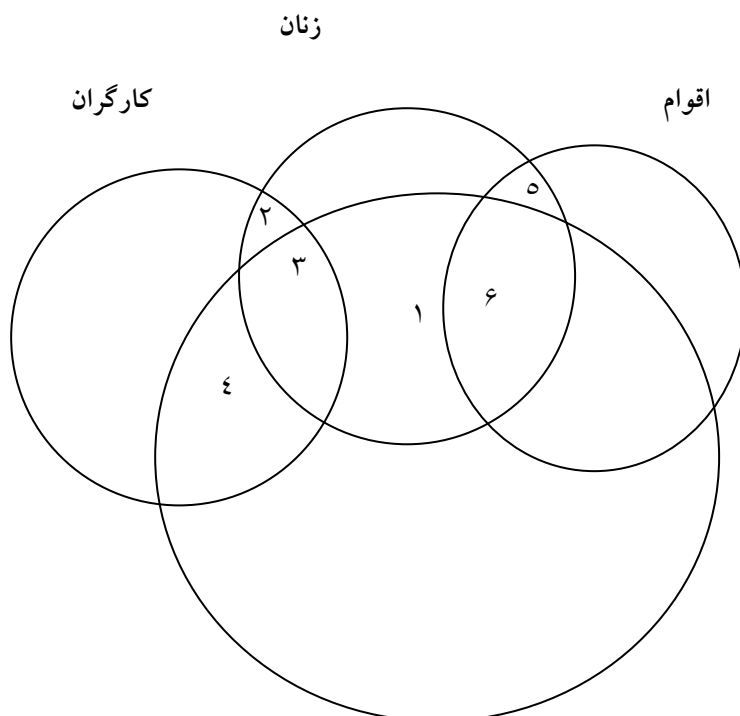
همچنین دفتر تحکیم وحدت طی اطلاعیه‌ای اعلام کرده است که در روز یکشنبه ۱۸ آذرماه ۱۳۸۶، برای بزرگداشت روز دانشجو تجمع و تریبون آزادی در دانشگاه تهران برگزار خواهد کرد

که یکی از محورهای پنج‌گانه آن اعلام همبستگی جنبش دانشجویی با جنبش زنان، کارگران، معلمان و اقوام اعلام شده است (اطلاعات نت، ۱۳۸۶).

پیوند جنبش‌های اجتماعی برای افزایش قدرت در پیشبرد اهداف مورد نظر، در بسیاری از نوشته‌ها و مصاحبه‌های فعالین جنبش‌های اجتماعی به چشم می‌خورد؛ به طور مثال جمعی از فعالین جنبش زنان ضمن درخواست از دانشجویان، زنان و کارگران برای درک بهتر همدیگر، ایشان را به اتحاد، پیوند و حمایت از مبارزات یکدیگر فراخوانده‌اند: «در صورتی که این جنبش‌ها (دانشجویی، کارگری و زنان) بتوانند از یکدیگر حمایت کنند، دیر نخواهد بود که مردم ایران بتوانند جنبش‌های گسترده و متشکل دیگری را هم سامان دهند ... مهم اما تکیه کردن بر نکات مشترک و درک صحیح تضادهاست؛ مهم این است که مردان کارگر درک کنند که مشکل دختران و همسرانشان چیست و در برابر آن نایستند؛ مهم این است که زنان درک کنند که برادران و همسران کارگیشان چقدر به نیروی اجتماعی آنها در مبارزاتشان برای عدالت اجتماعی نیازمندند و مهم این است که دانشجویان از نیرو، تشکل، دانش و قدرت مانور اجتماعی خود برای طرح خواسته‌ها و حمایت از مبارزات پدران، خواهران و مادران خود استفاده کنند و در برابر حکومت، صدا و وکیل آنها باشند» (رضانیا، ۱۳۸۶).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود جنبش دانشجویی به دلیل پایگاه اجتماعی متکثر خود و نیز بهره‌مندی از امتیازات ویژه سنی، شغلی و فکری توانسته است از فرصت‌هایی که از قبل فرایند جهانی‌شدن در کشور به وجود آمده، استفاده لازم را برای گسترش آگاهی‌های عمومی ببرد و زمینه‌های پیوند جنبش‌های اجتماعی را فراهم سازد. پیوندی که در حوادث سال ۱۳۸۸ به طور کامل ظهور و بروز پیدا کرد. نمودار زیر پیوند جنبش‌های اجتماعی با محوریت جنبش دانشجویی را نشان می‌دهد.

نمودار پیوند جنبش‌های اجتماعی با یکدیگر با محوریت جنبش دانشجویی



دانشجویان

۱. دختران دانشجو
۲. زنان کارگر
۳. دانشجویان دختر مدافع حقوق کارگران
۴. دانشجویان پسر مدافع حقوق کارگران
۵. دانشجویان دختر اهل قومیت‌ها
۶. دانشجویان پسر اهل قومیت‌ها

سؤال‌ی که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا صرف وجود این حلقه‌های فیزیکی برای پیوند این جنبش‌ها کفایت می‌کرده و یا برای تحکیم پیوند بین این جنبش‌ها، نقاط مشترکی وجود داشته که مطالبات ایشان بر محوریت آن سازماندهی شده است؟ نقطه مشترکی که باعث پیوند جنبش‌های اجتماعی با یکدیگر شده چه بوده است؟ با مروری بر اهداف، مطالبات و آرمان‌های جنبش‌های اجتماعی که در شعارها، بیانیه‌ها و مواضع رهبران و فعالان این جنبش‌ها انعکاس یافته، می‌توان به این پرسش پاسخ گفت.

مطالبات جنبش‌های اجتماعی در ایران

همان‌گونه که در مباحث نظری اشاره شد بین جنبش‌های اجتماعی و دموکراسی رابطه تنگاتنگی وجود دارد؛ از سوی دیگر بسیاری از صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که در عصر جهانی‌شدن به دلیل کاهش قدرت دولت‌های ملی و افزایش نهادهای فروملی و فراملی، دموکراسی به تدریج در جوامع گسترش خواهد یافت. حال سؤالی که به ذهن متبادر می‌شود این است که دموکراسی چه جایگاهی در اهداف و مطالبات جنبش‌های اجتماعی ایران داشته است. در ادامه با مرور مواضع و دیدگاه‌های رهبران و فعالان این جنبش‌ها که در قالب بیانیه، شعار و یادداشت منعکس شده، این موضوع را روشن خواهیم کرد:

شبکه بین‌المللی همبستگی با مبارزات زنان ایران به عنوان یکی از پشتیبانان و حامیان جنبش زنان در بیانیه خود در سال ۲۰۰۷ به تحلیل کنش‌های جنبش زنان در ایران پرداخته و مطالبات این بخش از جامعه را حول دو مفهوم «آزادی» و «برابری» و غایت این جنبش در پیوند و تلاقی با دیگر جنبش‌های اجتماعی را «نیل به دموکراسی» دانسته است: «این گفتارها و پیشبرد این کنش‌های اجتماعی، بی‌شک بیش از پیش به گره خوردن خواست «برابری» و «آزادی» خواهد انجامید. به جرئت می‌توان گفت که در ایران امروز، جنبش زنان در توازی و تلاقی با دیگر جنبش‌های اجتماعی آزادی‌خواهانه و حق‌طلبانه در مرکز مبارزه برای دموکراسی قرار گرفته است» (شبکه بین‌المللی همبستگی زنان ایران، ۲۰۰۷).

همچنین یکی از فعالان سیاسی مدافع حقوق زنان کارگر در مقاله‌ای تحت عنوان «جنبش زنان و جنبش‌های اجتماعی»، آزادی را لازمه فعالیت همه جنبش‌های اجتماعی و ایجاد فضای باز سیاسی را مقدمه دستیابی جنبش‌ها به اهداف خود دانسته است: «مردم ایران در همه جنبه‌های مبارزه خود برای بهبود شرایط زندگی نیازمند آزادی‌اند. در شرایط وجود آزادی، همه جنبش‌ها از جمله کارگران می‌توانند رشد پیدا کنند و گسترده‌تر و با بازدهی بیشتر از منافع خود دفاع کنند. نخستین قدم باید مبارزه در راه گشودن فضای سیاسی و تأمین آزادی باشد، اگرچه هرگامی که جنبش زنان و کارگری به پیش بر می‌دارد و هر موفقیتی که کسب می‌کند در این زمینه هم مفید خواهد بود» (رضانیا، ۱۳۸۶).

تأکید رضانیا (۱۳۸۶) بر مفهوم آزادی به عنوان «ابزار» و «هدف» جنبش‌ها و مخاطب قرار دادن جنبش زنان و کارگری، یادآور این نکته ظریف به جنبش‌های اجتماعی است که دموکراسی بهترین مطالبه‌ای است که هم می‌تواند نقش حلقه پیوند دهنده جنبش‌های اجتماعی را ایفا کند و هم ایشان را در دستیابی به اهداف مورد نظر یاری رساند. وی در ادامه با اشاره به نقش جنبش دانشجویی در نیل به دموکراسی، آزادی‌خواهی، عدالت‌جویی و فراتر رفتن از چارچوب‌های

محدود کننده صنفی و بخشی، این جنبش را عامل مهمی در حمایت جنبش‌های اجتماعی ایران از یکدیگر دانسته است: «در میان همه جنبش‌های اجتماعی فعال کنونی، گام اصلی در این زمینه را جنبش دانشجویی در کنار مبارزان دیگر اجتماعی و سیاسی داخل و خارج می‌تواند بردارد. مردم ایران با معضلات سیاسی و اقتصادی کشور آشنا هستند و تنها در پرتو آزادی و دموکراسی است که می‌توان برای از میان برداشتن مشکلات و استقرار عدالت اجتماعی مبارزه‌سازنده کرد و به نتیجه رسید. خواست برابری زنان یا بهبود شرایط کار و تأمین اجتماعی مختص ایران یا جوامع بسته نیست و در کشورهای بزرگ و ثروتمند و مدرن هم هنوز در این زمینه‌ها مشکلات فراوانی وجود دارد؛ اما سرنوشت زنان، جوانان و کارگران در کشورهای مدرن و پیشرفته جهان نشان می‌دهد که چگونه کمتر از صد سال و در مواردی تنها در طول چند دهه به دلیل حضور جنبه‌هایی از آزادی و دموکراسی، جنبش‌های اجتماعی توانسته‌اند به نتایج ارزشمند و پایداری برسند. جنبش دانشجویی با توجه به گستردگی، دیدگاه‌های عدالت‌جویانه و فراتر رفتن از چارچوب‌های محدود کننده یک صنف یا یک جنبش می‌تواند نقش مهم‌تری در این زمینه و در حمایت از دیگر جنبش‌های اجتماعی مردم ایران ایفا کند» (همان).

نوشین احمدی (۱۳۸۴)، یکی از کنشگران جنبش زنان، نیز با تأکید بر اشتراک مطالبات جنبش‌های اجتماعی ایران در مقوله دموکراسی خواهی، محوریت بخشیدن به مطالبات یک گروه خاص اجتماعی را زنگ خطری برای ظهور توتالیتریسم می‌داند: «لزومی ندارد هر گروه و نیروی تحول طلب و دموکراسی خواه (به‌خصوص فعالان جنبش زنان) معضلات و محرومیت‌ها و نیز خواسته‌های خود را «اصل» و اولویت همه جامعه قلمداد کند (هرچند زنان نیمی از کل جمعیت کشور هستند) و از مطالبات و نگرش‌های خود روایتی آنچنان کلان و فراگیر بسازد که دیگر گروه‌های اجتماعی را به سکوت وادارد..... منظورم آن نیست که یک مسئله واحد نمی‌تواند برای همه جنبش‌های اجتماعی تبدیل به هدف شود، بلکه می‌خواهم بگویم برای یک مسئله واحد [دموکراسی خواهی] و یک معضل مشخص در جامعه (به عنوان مسئله‌ای ملی)، جنبش‌های مختلف اجتماعی می‌توانند از زاویه منافع و خواسته‌های مستقل و متفاوت خود به آن مسئله بپردازند... جنبش ملی و دموکراسی خواهی از جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش کارگری، جنبش زیست‌محیطی، جنبش اصلاح‌گری دینی، جنبش اقلیت‌های قومی، جنبش اقلیت‌های مذهبی، جنبش گروه‌های مهاجر، احزاب سیاسی، جنبش‌های صنفی و ... تشکیل شده و هویت یافته است. فعالیت این جنبش‌های موازی با یکدیگر بدنه جنبش دموکراسی خواهی را در سطح ملی شکل می‌دهند» (سایت اینترنتی سازمان رهایی زن، ۱۳۸۴).

همچنین بررسی محتوایی بیانیه‌ها و شعارهای جریان‌های دانشجویی نشان می‌دهد دموکراسی، اصلی‌ترین مطالبه این جنبش در ایران است. این مطالبه در حلقه‌های پیوند جنبش دانشجویی با دیگر جنبش‌های اجتماعی نیز به طور جدی دنبال می‌شود؛ به طور مثال در سال ۱۳۸۵ دانشجویان شرکت کننده در نشست کمیته موقت صلح کانون مدافعان حقوق بشر، ضمن تجزیه و تحلیل شرایط کشور به‌ویژه از حیث تهدیدات خارجی و امکان حمله آمریکا به ایران از دغدغه خود در مورد دموکراسی در کشور سخن به میان آورده‌اند. گزارش پریسا حاتمی از این جلسه این موضوع را نشان می‌دهد: «در این نشست، فعالان دانشجویی شرکت کننده نیز دیدگاه‌های خود را مطرح کردند. ضرورت ورود به «گفتمان استدلالی»، موضوعی بود که دانشجویان بر آن تأکید داشتند؛ چرا که محیط دانشجویی محیطی چون و چراست، بنابراین شفاف‌سازی و عیان کردن این واقعیت که جنگ تا چه اندازه می‌تواند روند دموکراسی ملی را کند کند، ضروری است... در این نشست وضعیت و تجربه عراق، افغانستان و یوگسلاوی بررسی شد و با توجه به حساسیت نگاه دانشجویان به مسئله دموکراسی گفته شد: حمله آمریکا به ایران نه تنها منجر به دموکراسی نمی‌شود بلکه جنگ، دموکراسی را در ایران به عقب می‌اندازد پس باید نسبت به آن حساس بود» (همبستگی زنان ایران، ۲۰۰۷).

بیات (۲۰۰۶) از اعضای شورای مرکزی تحکیم وحدت و فعالان جنبش دانشجویی در مقاله‌ای که به تشریح استراتژی جنبش دانشجویی پرداخته است، مهم‌ترین استراتژی جنبش دانشجویی را دیده‌بانی جامعه مدنی عنوان می‌کند: «گفتمان جنبش دانشجویی ایران بر آن است که از طریق تقویت عرصه عمومی جامعه مدنی به سمت تحقق اهداف تاریخی جنبش دانشجویی حرکت کند. استراتژی «دیده‌بانی جامعه مدنی» و «صلح در جهان و دموکراسی در ایران» در گفتمان تقویت عرصه عمومی شکل می‌گیرد. شیوه عمل در چارچوب این گفتمان، مبارزه مسالمت‌آمیز مدنی است. در این نوع مبارزه کاربرد خشونت تقبیح می‌شود و راه رسیدن به هدف از طریق راهکارهایی نظیر: تشکیل گروه‌های فشار غیر رسمی، عدم همکاری با جریان‌های مقاوم در برابر تغییر، افشاگری، انتشار بیانیه‌ها و نامه‌های سرگشاده و تشکیل تشکل‌ها و NGO ها با هدف گسترش و تعمیق آگاهی، دنبال می‌شود» (بیات، ۲۰۰۶).

عبدالله مؤمنی (۱۳۸۶)، از اعضای شورای مرکزی ادوار تحکیم وحدت و سخنگوی این سازمان، نیز جنبش دانشجویی را از مدافعان حقوق شهروندی و حامی جنبش‌های برابری طلبانه زنان و اقلیت‌های مذهبی و قومی می‌داند و فعالیت‌های این جنبش را در راستای بسط و گسترش حقوق بشر در کشور قلمداد می‌کند: «از آنجا که جامعه ایران از عدم رعایت حقوق بشر توسط حکومت رنج می‌برد و فشار حاکمیت بر احزاب، تشکل‌های مستقل و نیروهای سیاسی و مدنی و

سانسور شدید در عرصه رسانه‌ها و نقض حقوق شهروندی و نقض حوزه خصوصی مردم به صورت مداوم و سیستماتیک وجود دارد، مسئله حقوق بشر و دفاع از برابری انسان‌ها را اولویت نخست خود می‌داند. تأکید دانشجویان بر رعایت حریم خصوصی افراد و مخالفت با محدودیت‌هایی که توسط نهادهای نظامی و انتظامی برای زنان به وجود می‌آید، حق استفاده از ماهواره و مخالفت با فیلترینگ سایت‌های اینترنتی، جزو مطالباتی است که به رسمیت شناختن آنها حق مسلم شهروندان است. حمایت از جنبش برابری طلبانه زنان و جریان کارگری و حمایت از خواسته‌های عدالت طلبانه معلمان و دفاع از حق تعیین سرنوشت و انتخابات آزاد برای شهروندان و محکومیت برخورد‌های سرکوبگرانه‌ای که برای اقلیت‌های مذهبی و هویت‌های قومی به وجود آمده، نمونه‌هایی از فعالیت‌های دانشجویی در راستای بسط و گسترش حقوق بشر است. جریان دانشجویی به عنوان یکی از جریان‌های اجتماعی فعال در سال‌های گذشته، با ارتباط‌گیری و تعامل جدی و گسترده با سایر جریان‌های اجتماعی فعال در جامعه مدنی و حمایت متقابل از یکدیگر، باعث تقویت و تعمیق کلیت جنبش اجتماعی تحول خواه شد. جنبش‌های اجتماعی برابری طلب در جامعه ایران خواهان سطحی از تغییرات هستند که موجب تثبیت و تضمین روندهای دموکراتیک اداره کشور گردد^۱ (نشریه اینترنتی گذار، ۱۳۸۶).

همچنین قراین موجود نشان می‌دهد در این مقطع زمانی دانشجویان تلاش کرده‌اند مطالبات سایر جنبش‌های اجتماعی به‌ویژه جنبش‌های قومی را به سمت مطالبات ملی، خاصه دموکراسی خواهی سوق دهند. علی صمدی یکی از فعالان جنبش دانشجویی در مصاحبه رادیو زمانه در تحلیل تحرکات دانشجویی و حوادث قومی در آذربایجان می‌گوید: «در سال‌های اخیر فعالین دانشجویی ترک‌زبان متأسفانه در عرصه سیاست‌های عمومی کشور و نیز برای تقویت جنبش دموکراسی خواهی در سطح کشور فعالیت وسیعی نداشتند؛ اما در عرصه‌های فرهنگی اجتماعی و قومی بسیار خوب فعالیت کردند. به نظرم فعالین دانشجویی مناطق قومی در سراسر کشور در حین کار و تلاش مؤثر برای طرح خواسته‌های فرهنگی و قومی مناسب است به جنبش‌های سراسری در درون و بیرون از دانشگاه، خود را بیشتر پیوند بزنند» (رادیو زمانه، ۲۰۰۶).

همچنین منشور اتحادیه دموکراتیک دانشجویان کرد به عنوان یکی از مصادیق پیوند جنبش دانشجویی و جنبش قومی، دوازده بند دارد که هفت بند از آن به موضوع دموکراسی پرداخته است این هفت بند عبارت‌اند از:

۱. اعتقاد و تلاش برای احقاق حقوق شهروندی برابر؛
۲. تأکید بر مشارکت فعال دانشجویان کرد در روند دموکراتیزاسیون ایران؛

۱. این دیدگاه تفصیلی صرفاً به‌عنوان نمونه‌ای از پیشینه پژوهش ارائه شده و رد و تأیید آن مدنظر نیست.

۳. تلاش در جهت توسعه گفتمان حقوق بشر بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون‌ها و هیئت‌های مربوطه؛

۴. احترام به آزادی اندیشه، عقیده، مذهب و بیان؛

۵. اعتقاد به تمرکززدایی در کلیه ارکان به عنوان راهکاری مناسب برای توسعه متوازن؛

۶. اتحادیه، نهادی است مدنی که خود را واسطه جامعه و حاکمیت می‌داند؛

۷. دفاع از اصل آزادی آکادمیک.

این اتحادیه در بیانیه اختتامیه مجمع عمومی اتحادیه دموکراتیک دانشجویان کرد در سال ۲۰۰۷ نیز فعالیت‌های خود را همسو با نهادهای مدنی دموکراتیک دانسته و بر حمایت این اتحادیه از تمامی جریان‌های دموکراسی خواه کشور تأکید کرده است: «اتحادیه دموکراتیک دانشجویان کرد خود را پشتیبان و همگام تمامی جریان‌ها و نهادهای مدنی دموکراتیک و دموکراسی خواه و همسو با منشور خویش می‌پندارد و از آنها حمایت و پشتیبانی می‌نماید (بیانیه اختتامیه مجمع عمومی اتحادیه دموکراتیک دانشجویان کرد، ۲۰۰۷).

مضاف بر این اصلاح‌طلبان کرد به عنوان یکی از لایه‌های جنبش قومی در ایران طی بیانیه‌ای در مورد انتخابات ریاست جمهوری نهم، نیل به آزادی و دموکراسی را از مطالبات اساسی کرده‌اند دانسته‌اند: «اصلاح‌طلبان کرد که از سوی بخش قابل توجهی از کردهای طرفدار اصلاحات تدریجی، مدنی، قانونمند و به دور از خشونت به طرح مطالبات دموکراتیک کرده‌ها مبادرت ورزیده‌اند، در راستای دفاع از پروسه دموکراسی خواهی در کشور حضور فعال نخبگان کرد و مردمان شریف مناطق کردنشین کشور را در عرصه انتخابات خواستارند ... پیمودن راه دموکراسی خواهی و دفاع از هویت قومی و مذهبی اقلیت‌هایی نظیر کردها در ایران به تنهایی نه میسر است و نه عاقلانه. لذا همراهی با جریان صادق دموکراسی خواهی و آزادی طلب ایران را یک اصل مسلم تلقی کرده و بر آن پای می‌فشاریم» (میدیا، ۲۰۰۵).

فعالان آذربایجان در سال ۱۳۸۲ بیانیه‌ای با امضای جمعی از پژوهشگران، اندیشمندان، نویسندگان، دانشگاهیان، شعرا، روزنامه نگاران و فعالان سیاسی آذربایجان و با عنوان «آذربایجان سخن می‌گوید» منتشر کردند. امضا کنندگان این بیانیه ضمن «حمایت از ایجاد جبهه فراگیر دموکراسی خواهی»، در بندهای مختلف دموکراسی را یکی از مطالبات اصلی خود عنوان کرده‌اند:

- نخستین و برترین ضامن تحقق خواسته‌های ملی، گذار به سیستمی مردم‌سالار بر اساس اصول شناخته شده جمهوری‌های دموکراتیک و تضمین حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و ضمایم آن است.

- تعریف و قانونمند کردن حقوق فرهنگی و اقتصادی و سیاسی شهروندان و برابری آنها در همه زمینه‌ها ضامن سلامت و پایداری جمهوری است. لذا انتساب به هیچ مرام، فکر، نژاد و مذهبی موجب برتری و مشروعیت نیست و از نظر ما تنها منبع مشروعیت، رأی اکثریت ملت است که از طریق برگزاری انتخابات آزاد و دموکراتیک به منصفه ظهور می‌رسد.

- برای تکریم مقام انسانی زن در جامعه- به‌عنوان نیمی از شهروندان- پذیرش کنوانسیون رفع تبعیض از زنان و ملحقات آن ضروری است.

- برای تداوم و صیانت از دموکراسی، توسعه پایدار علمی و فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی در سراسر کشور اجتناب ناپذیر است. ما خواستار حق بهره‌مندی برابر همگان از امنیت، آموزش و پرورش، رسانه‌های عمومی، بهداشت، اشتغال، مسکن و سایر امکانات رفاهی هستیم (کانون دموکراسی آذربایجان، ۲۰۰۳).

اگرچه دموکراسی و حقوق بشر را می‌توان هسته مرکزی مطالبات جنبش‌های اجتماعی دانست؛ اما نباید از وجود برخی نحله‌های فکری و سیاسی مخالف دموکراسی در میان بعضی جنبش‌های اجتماعی غافل بود. جنبش‌های کارگری یکی از برجسته‌ترین مصادیق تعارض دیدگاه‌ها در مورد دموکراسی است. برخی از جریانات مؤثر در جنبش کارگری ایران، بین دموکراسی و سرمایه‌داری رابطه‌ای وثیق برقرار کرده و جنبش کارگری را از فریب بورژوازی از نقاب دموکراسی سرمایه‌داری بر حذر می‌دارند: «جنبش کارگری به درستی می‌داند که جنبش دموکراسی خواهی، چیزی مگر رقیب اصلی و هم‌اورد جنبش واقعی طبقه کارگر نیست و جنبش کارگری ابداً نبایست نسبت بدان متوهم باشد و خیالات خامی نظیر جلب حمایت این جنبش و بهره بردن از حسن نیت افسانه‌ای کنشگران آن برای ساختن تشکل‌های آزاد و اتحادیه‌های مستقل کارگری را در سر بی‌رواند و این جنبش را به عنوان متحد استراتژیک خود در نظر بگیرد و به قواعد بازی چنان که برنامه‌ریزان این جنبش ارائه کرده‌اند، تن در دهد» (نصرآبادی، ۱۳۸۶).

بر اساس این تحلیل، جنبش کارگری اولاً دموکراسی را تنها ابزار برای رسیدن به هدف غایی خود می‌داند، ثانیاً در این مسیر به اتحاد و پیوند با دیگر جنبش‌های اجتماعی خوش‌بین نیست.

«دموکراتیزاسیون نه به مثابه هدف غایی طبقه کارگر، بلکه به عنوان مرحله‌ای است که در نهایت شرط لازم برای رسیدن پرولتاریا به هدف غایی خود است ... طبقه کارگر برای به دست آوردن دموکراسی و آزادی‌های دموکراتیک مورد نیازش حتی به آن میزان حداقلی که ایجاد اتحادیه‌های کارگری‌اش را ممکن می‌سازد تنها بایستی به نیروی خودش اتکا کند و اساساً نمی‌تواند چشم به راه متحدین خود در طبقات دیگر باشد» (همان).

اما بخش دیگری از گروه‌های کارگری نیز دموکراسی را موجب شکل‌گیری و قوام‌تثکلیف‌ها و سندیکاها صنفی دانسته‌اند که می‌تواند مطالبات کارگران را بهتر و سریع‌تر محقق نماید. به همین دلیل خواستار اتحاد و هماهنگی با سایر گروه‌های اجتماعی برای کسب مطالبات دموکراتیک و آزادی‌خواهانه شده‌اند؛ به طور مثال ستاد برگزاری مراسم روز کارگر در سال ۲۰۱۰ در بیانیه خود خاطر نشان می‌سازد: «چنانچه اقشار و اصناف مختلف کارگری- چه فکری و چه یدی- آگاهانه و متحدانه تشکل‌های مستقل طبقاتی خود را ایجاد کنند و در پیوند و هماهنگی با یکدیگر در جامعه- و در سطح جهان- برای کسب مطالبات دموکراتیک و آزادی‌خواهانه و مطالبات اقتصادی و سیاسی خود با یکدیگر متحد شوند، اساس مناسبات استثمارگرانه سرمایه‌داری متلاشی خواهد شد؛ و از سوی دیگر اکثریت افراد جامعه، همزمان با رسیدن به خواسته‌ها و حقوق اقتصادی و سیاسی خود موفق به ایجاد دموکراسی راستین- حاکمیت اکثریت- شده‌اند» (بیانیه ستاد برگزاری مراسم روز کارگر، ۲۰۱۰).

در مجموع می‌توان ادعا کرد مطالبات جنبش‌های اجتماعی در ایران نشان می‌دهد به‌رغم وجود نخله‌های ضد دموکراسی در این جنبش‌ها به‌ویژه در جنبش کارگری، دموکراسی‌خواهی هسته مرکزی و مرکز ثقل مطالبات جنبش‌های اجتماعی و حلقه پیوند آنها در ایران است.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که در مباحث نظری اشاره شد، در آرای بسیاری از نظریه‌پردازان، از یک طرف «دموکراسی» مرکز ثقل بعد سیاسی جهانی‌شدن است و از سوی دیگر رابطه تنگاتنگی بین جنبش‌های اجتماعی و دموکراسی وجود دارد. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد در ایران نیز دموکراسی‌خواهی جایگاهی مهم در مطالبات جنبش‌های اجتماعی دارد و تحت تأثیر جهانی‌شدن، گرایش به دموکراسی به تدریج بیشتر شده است. به عبارت دیگر به دموکراسی به عنوان مخرج مشترک مطالبات جنبش‌های اجتماعی و نیز به عنوان ابزاری برای نیل به اهداف مورد نظر بیش از پیش توجه شده است؛ به عنوان مثال جنبش دانشجویی به عنوان محور جنبش جوانان دریافته است که دستیابی به استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی و نیز پیگیری مطالبات صنفی تنها در یک نظام سیاسی دموکراتیک حاصل خواهد شد. از سوی دیگر جنبش زنان به این نکته واقف شده است که آزادی و عدالت اجتماعی با دموکراسی پیوند وثیق دارد و در صورت دموکراتیک شدن ساختار سیاسی، پیگیری و تحقق سایر مطالبات همچون دینه وارث برابر سهل‌الوصول‌تر خواهد بود. از سوی دیگر جنبش قومی ایران تجربه کرده است که واگرایی نه تنها مشکلات مبتلابه اقوام ایرانی را حل نخواهد کرد، بلکه ممکن است شرایط به مراتب بدتری را نیز

به وجود آورد؛ لذا احقاق حقوق سیاسی و اجتماعی و نیز شکل‌گیری توسعه متوازن را در چارچوب یک نظام سیاسی دموکراتیک جست‌وجو می‌کند. در این میان جنبش کارگری با فاصله گرفتن از تحلیل‌های ایدئولوژیک معطوف به رابطه دموکراسی و امپریالیسم، از دموکراسی، حداقل به عنوان ابزاری برای شکل‌گیری و تقویت اتحادیه‌های صنفی و سندیکا‌های کارگری برای دستیابی به اهداف و آرمان‌های مورد نظر خود حمایت می‌کند. به عبارت دیگر «دموکراسی» به فصل مشترک و هسته اصلی مطالبات و مبارزات جنبش‌های اجتماعی ایران و انگیزه‌ای برای پیوند آنها با یکدیگر بدل شده است. در این میان نقش جنبش دانشجویی در پیوند این جنبش‌ها با یکدیگر و قرار دادن مطالبات ایشان ذیل چتر واحدی به نام دموکراسی بسیار مهم و تعیین‌کننده بوده است. به عبارت دیگر جنبش دانشجویی به دلیل اتکا به یک پایگاه فراطبقاتی و متکثر و نیز اهتمام به پیگیری مطالبات ملی توانسته است خود را به نقطه التقا و پیوند جنبش‌های اجتماعی کشور مبدل کند. در این میان نقش جهانی‌شدن در مسئله محور شدن مطالبات جنبش‌های اجتماعی، ذیل دموکراسی خواهی و پیوند آنها از طریق ابزارهای ارتباط جمعی بسیار مهم بوده است. به عبارت دیگر جهانی‌شدن با ایجاد بسترهای مناسب برای ارتقای سطح آگاهی‌های جامعه و توسعه وسایل ارتباطات جمعی مانند اینترنت، ماهواره، تلفن‌های همراه و سیستم پیام کوتاه و ... در سوق دادن مطالبات جنبش‌های اجتماعی به سمت دموکراسی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. با توجه به ویژگی‌های منحصر به فرد دانشجویان در تجمیع مطالبات جنبش‌های اجتماعی و بهره‌مندی از امتیازات سنی، فکری، آرمانخواهی و آوانگارد بودن و پیوند با جریان‌های فکری و سیاسی دنیا از رهگذر دسترسی به وسایل ارتباط جمعی، به نظر می‌رسد در آینده نیز همگام با گسترش مؤلفه‌های جهانی‌شدن و فراگیر شدن موج‌های دموکراسی خواهی در مناطق مختلف دنیا، جنبش دانشجویی، مطالبات جنبش‌های اجتماعی را بیش از پیش ذیل آرمان‌های مشترک تجمیع و برای تحقق مطالبات در یک نظام سیاسی دموکراتیک، پیوند جنبش‌های اجتماعی را تقویت نماید.

پی‌نوشت

۱. ر.ک. هژدو، ۱۹۹۰.

۲. ر.ک. واترمن، ۲۰۰۴.

۳. ر.ک. مایبا، ۲۰۰۲.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۷۸) قومیت و قوم‌گرایی در ایران، از افسانه یا واقعیت، تهران، نی.
- احمدی خراسانی، نوشین (۱۳۸۴) «نسبت جنبش زنان و جنبش دموکراسی‌خواهی»، سایت نوید نو، تاریخ انتشار: ۱۶ اسفند ۱۳۸۴، تاریخ بازدید: مهر ۱۳۹۰، آدرس اینترنتی: <http://www.rahman-hatefi.net/jonbeshe%20zanan%20va%20jonbeshe%20democrasikhahi.htm>
- اطلاعات نت (۱۳۸۶) دانشگاه، آخرین سنگر آزادی؛ برنامه بزرگداشت روز دانشجو یکشنبه ۱۸ آذرماه، تاریخ انتشار: آذر ۱۳۸۶، تاریخ بازدید: مهر ۱۳۹۰، آدرس اینترنتی: <http://www.ettelaat.net/07-december/news.asp?id=25394>
- الطایی، علی (۱۳۸۲) بحران هویت قومی در ایران، چاپ دوم، تهران، شادگان.
- بیات، مجتبی (۲۰۰۶) «فقر جامعه‌شناسی ایرانی در فهم جنبش دانشجویی»، سایت اخبار روز، تاریخ انتشار: ۷ ژوئن ۲۰۰۶، آدرس اینترنتی: <http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=3491>
- خوبروی پاک، محمدرضا (۱۳۷۷) نقدی بر فدرالسیسم، تهران، شیرازه.
- دلپورتا، دوناتلا و ماریو دیانی (۱۳۸۳) مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، کویر.
- رادپو زمانه (۱۳۸۵) «مصاحبه با علی صمدی در خصوص اعتراضات آذربایجانی‌ها در اعتراض به کاریکاتور روزنامه ایران»، تاریخ انتشار: خرداد ۱۳۸۵، تاریخ بازدید: شهریور ۱۳۹۰، آدرس اینترنتی: www.radiozamaneh.com
- رادپو زمانه (۲۰۰۶) «مصاحبه با علی صمدی در خصوص اعتراضات ۸۵ آذربایجان»، تاریخ انتشار: ۸ تیر ۱۳۸۵، تاریخ بازدید: آبان ۱۳۹۰، آدرس اینترنتی: www.radiozamaneh.com
- رضانیا، گیتا (۱۳۸۶) «جنبش زنان و جنبش‌های اجتماعی»، سایت‌گذار، تاریخ انتشار: ۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۶، تاریخ بازدید: مهر ۱۳۹۰، آدرس اینترنتی: <http://www.gozaar.org/persian/articles-fa/4004.html>
- سالنامه آماری کشور (۱۳۸۶) مرکز آمار ایران.
- سایت اینترنتی آریا نیوز، «بیانیه اعتراض دانشجویان و فعالین چپ به موج جدید بازداشت دانشجویان» (۱۳۸۶) تاریخ انتشار: ۵ مرداد ۱۳۸۶، تاریخ بازدید آبان ۱۳۹۰، آدرس اینترنتی: <http://www.arasnews.mihanblog.com/post/47>
- سایت دانشجویان سوسیالیست (۲۰۱۰) بیانیه رسمی شماره ۲ شورای برگزاری مراسم روز جهانی کارگر: روز جهانی کارگر، حلقه مفقوده مبارزات، تاریخ انتشار: آپریل ۲۰۱۰، تاریخ بازدید: مهر ۱۳۹۰، آدرس اینترنتی: <http://socialist-students.blogfa.com/post-25.aspx>
- سایت کنون دموکراسی آذربایجان (۲۰۰۳) آذربایجان سخن می‌گوید، تاریخ انتشار: ۶ مارس ۲۰۱۰، آدرس اینترنتی: <https://azdemokrasi.wordpress.com/2010/03/06/azerbaycan-danishir-farsi/>
- سایت میدیا (۲۰۰۵) «بیانیه شماره پنج اصلاح‌طلبان کرد: بیانیه معین منشور همه آزادی‌خواهان ایران»، تاریخ انتشار: ۲۹/۵/۲۰۰۵، تاریخ بازدید: آبان ۱۳۹۰، آدرس: <http://www.mediya.net/bas-05/kurdha-iran/eslahtalabha-290505.htm>
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴) نظریه‌های گوناگون درباره جهانی‌شدن، تهران، سمت.
- شبکه بین‌المللی همبستگی با مبارزات زنان ایران (۲۰۰۷) «بیانیه: ما چه می‌گوییم»، تاریخ انتشار: ۸ ژوئن

۲۰۰۷، تاریخ بازدید: مهر ۱۳۹۰، سایت همبستگی زنان ایران:

<http://www.iran-women-solidarity.net/spip.php?article1>

شبکه بین‌المللی همبستگی با مبارزات زنان ایران (۲۰۰۷) «بیانیه همبستگی بین‌المللی با مبارزات زنان ایران»،

تاریخ انتشار: ۸ ژوئن ۲۰۰۷، تاریخ بازدید: مهر ۱۳۹۰، آدرس اینترنتی:

<http://iran-feminist.blogspot.com/2007/06/blog-post.html>

قاسمی، علی اصغر (۱۳۸۷) «تأثیر جهانی‌شدن بر جنبش‌های اجتماعی در ایران»، طرح پژوهشی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.

مرکز امور زنان و مشارکت خانواده نهاد ریاست جمهوری (۱۳۸۶) گزارش ملی پیشرفت زنان جمهوری اسلامی ایران.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۱) درآمدی نظری بر جنبش‌های اجتماعی، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

نش، کیت (۱۳۸۱) جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، کویر.

نشریه اینترنتی گذار (۱۳۸۶) «استقرار دموکراسی و حقوق بشر، شرط سکوت جنبش دانشجویی، گفت‌وگو با عبدالله مؤمنی، سخنگوی سازمان دانش‌آموختگان»، تاریخ انتشار: ۱۰ تیر ۱۳۸۶، تاریخ بازدید: آبان ۱۳۹۰،

آدرس اینترنتی: <http://www.gozaar.org/persian/interview-fa/3608.html>

نصراًبادی، پریسا (۱۳۸۶) تناقض استراتژی، رد پای جنبش دموکراسی‌خواهی در جنبش کارگری، تاریخ انتشار: ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۶، تاریخ بازدید: آبان ۱۳۹۰، آدرس اینترنتی: www.Bepishmag.blogfa.com

وبلاگ اتحادیه خانواده فعالین دربند کورد، بیانیه اختتامیه مجمع عمومی اتحادیه دموکراتیک دانشجویان کرد (۲۰۰۷)، تاریخ انتشار: ۲۰۰۷/۱۲/۱۸، تاریخ بازدید: مهر ۱۳۹۰، آدرس اینترنتی:

<http://wireyzindan.blogspot.com/1388/10/13/post-406/>.

وبلاگ ۱۵ آذر (۱۳۸۵) «مصاحبه با احسان منصوری»، تاریخ انتشار: دی ۱۳۸۵، تاریخ بازدید: اردیبهشت ۱۳۹۰، آدرس اینترنتی: www.15azar.blogfa.com

Hegdus.D (1990) Social movements and social change in self creative society, In M.Albrow and E.King,ed,Globalization,knowledge and society, London:sage.

Maiba, Herman (2002) Social movments in the age of globalization, GSC, quarterly, spring.

Tilly, Charles (1994) Social Movements as Historically Specific clusters of Political Performances, Berkeley Journal of Sociology, 1-30.

Waterman, Peter (2004) Globalization, social movements and the internationalism, London/Washington: continuum, 320pp (Paperbook Edition, new preface).

دوفصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

دوره جدید، شماره دهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰: ۱۳۱-۱۰۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۵/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۰۲/۰۳

جهانی‌شدن و چالش مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران^۱

حسن آبنیکی*

چکیده

چالش از مفاهیم اساسی و کلیدی در علوم سیاسی- اجتماعی به شمار می‌رود و تمامی دولت‌ها به گونه‌ای با آن مواجه می‌شوند. دولت‌ها مجبورند برای تبدیل نشدن چالش به بحران، استراتژی‌های مختلفی را در معرض آزمون قرار دهند؛ چرا که عدم شناخت چالش می‌تواند دولت را با مشکلات نهادی و غیرنهادی مختلف مواجه و مشروعیت و کارآمدی آن را دچار نوسان و گاه با بحران روبه‌رو کند. در این مقاله با استفاده از رویکرد نهادگرایی تأثیر چالش‌زای جهانی‌شدن بر کارآمدی دولت جمهوری اسلامی ایران با توجه به چالش مشارکت سیاسی، مطالعه و نشان داده شده که جهانی‌شدن چگونه ممکن است باعث چالش مشارکت سیاسی در دولت جمهوری اسلامی ایران شود.

واژه‌های کلیدی: جهانی‌شدن، چالش، مشارکت سیاسی و نهادگرایی.

۱. مقاله حاضر برگرفته از طرح پژوهشی «جهانی‌شدن و چالش‌های مشروعیت و کارآمدی در دولت جمهوری اسلامی ایران» است که در گروه علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی انجام شده است.
* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب و پژوهشگر گروه علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی
Habniki@yahoo.com

دولت به عنوان یک پیکره سیاسی، بالاترین قوه حاکمه در یک کشور به شمار می‌آید و خواهان شناسایی خود به عنوان دارنده قدرت مشروع در یک جغرافیای سرزمینی خاص است. این پیکره از طریق ایجاد نهادها و نهادسازی در صدد ایفای نقش در تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی است. دولت، «نظام» به وجود می‌آورد و نهادهای مختلفی که بخشی از این نظام هستند به واسطه کارکردهای خود با یکدیگر پیوند می‌یابند. دولت‌ها سعی می‌کنند در صورت امکان از طریق نهادها تصمیمات اصلی و تأثیرگذار بر کشور را اتخاذ کنند. این امر، یعنی تصمیم‌گیری از طریق نهادها باعث شده تا نهادهای تشکیل‌دهنده دولت (دولت به عنوان مفهومی انتزاعی) ابتدا با عوامل بیرونی (برون‌ساختاری) و درونی (درون‌ساختاری) الزام‌کننده و چالش‌بخش مواجه شوند و در مرحله بعدی یعنی در پیوند نهادها با یکدیگر به عنوان یک کل (دولت به عنوان مفهومی عینی) با عوامل چالش‌کننده فوق برخورد کنند.

در حقیقت چالش از مفاهیم اساسی و کلیدی در علوم سیاسی - اجتماعی به شمار می‌رود. هر متفکری که به پردازش آرای خویش پرداخته، به گونه‌ای درگیر این اصطلاح اساسی بوده و باعث خلق زیرشاخه‌هایی به نام مدیریت چالش‌ها شده است؛ اما در وضعیت فعلی این چالش‌ها به شکل بسیار خاص‌تری خود را آشکار است. آشکارگی این چالش‌ها از نوع چالش‌های نهادی - ساختاری است. دولت‌های فعلی در زیست جهان سیاسی خود، به واسطه مسائلی چون تراکم معرفتی، تحولات صنعتی و غیرصنعتی تغییراتی کرده‌اند که این تحولات از نظر سیاسی به شکل بسیار خاص و سامان یافته با نظام‌های سیاسی موجود در تقابل قرار گرفته است؛ به‌ویژه در عصر جهانی شدن که چالش‌های مذکور به مشکلی برای آنها تبدیل شده‌اند؛ چرا که دولت‌ها در عصر جهانی شدن و در دوران تمدن اطلاعاتی برآند تا در مقام بازیگر اصلی و نه در مقام‌های جانبی ایفای نقش کنند. به این علت، عوامل مزبور باعث می‌شوند تا فرایند سیاستگذاری و مدیریت آن را ناگزیر به اتخاذ تصمیماتی کنند که شاید با غایت و مبانی سازنده یک دولت (شبکه فکری آن) همخوانی نداشته باشد و آنها را وارد فاز بحران هویت دولت کند.

چالش‌های پیش روی یک دولت مانند چالش‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، امنیتی، فرهنگی، حقوقی و... از همین نکته شروع می‌شود. مهندسی فرایندها و مدیریت روندها از طریق نهادسازی در دولت‌های فعلی، که برای نیل به یک هدف خاص و استحکام بخشیدن به مبانی نظری و عملی دولت‌ها عمل می‌کنند، ناچارند این الزامات و چالش‌ها را در نظر بگیرند؛ زیرا چالش‌های مؤثر بر تمامی تصمیمات نهادی (تصمیمات مبتنی بر قواعد و هنجارهای حاکم بر یک

جامعه و فرد و نیز قواعد بازی) و غیرنهادی دولت معطوف به دو امر مشروعیت و کارآمدی است. از این رو عوامل چالش‌بخش برون‌ساختاری و درون‌ساختاری ذکر شده درصددند تا به این دو امر یعنی مشروعیت و کارآمدی پاسخ دهند. کارآمدی یعنی مدیریت بهینه نهادی و نهادگرایانه فرایندها و روندها و مشروعیت یعنی ارزشی که بر اساس آن فرد یا دولت حق اعمال اقتدار خواهد داشت.

جمهوری اسلامی ایران نیز خواه ناخواه به عنوان یک دولت و پیکره سیاسی که برآمده از یک تحول اساسی به نام انقلاب اسلامی است و در صحنه سیاست جهانی مدل تازه‌ای از کشورداری و مملکت‌داری را برپا کرده، ممکن است در ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی با عوامل برون‌ساختاری و درون‌ساختاری- نهادی و غیر نهادی- الزام‌کننده‌ای مواجه شود که با رخنه در امر کارآمدی (بالا و پایین بردن سطح کارآمدی)، آن را دچار نوسان ساخته و گاه کشور را با بحران‌های ساختاری و کارکردی مواجه کند. از این رو، مسئله اصلی مقاله حاضر مطالعه روشمند چالش نهادی و غیرنهادی مشارکت سیاسی در عصر جهانی‌شدن است و این سؤال را مطرح می‌کند که «جایگاه و نقش جهانی‌شدن در ظهور و بروز چالش نهادی و غیرنهادی مشارکت سیاسی چیست؟» و منظور از نهادی و غیرنهادی نیز این است که جامعه سیاسی، پیکربندی نهادها و چارچوب‌های نهادی سازمان یافته‌ای است که معرف محیطی هستند که در آن حکمرانی و تصمیم‌گیری روی می‌دهد. این چارچوب‌ها بازیگر خلق می‌کنند و روابط و تعامل میان آنها را سامان می‌دهند، رفتار را هدایت می‌کنند و انتظارات و توقعات را ثبات می‌بخشند، واژگانی را ارائه می‌دهند که اندیشه و فهم را چارچوب‌بندی کرده و مباحث مشروع و معیارهای توجیه و نقد را در شرایط مختلف تعریف می‌کنند (موران، ۲۰۰۶: ۶۹۱).

از این رو، نهادها فرایندهایی هستند که به صورت‌های رسمی و یا غیررسمی رفتار کارگزاران را شکل می‌دهند و بر اندیشه‌ها و برنامه‌های آنها تأثیر می‌گذارند. قوانین جا افتاده، سنت‌ها، هنجارها و قراردادهای تثبیت شده، بخشی از نهادها را تشکیل می‌دهند. نهادهای رسمی را می‌توان شامل قوانین رسمی جوامع دانست و هر نوع عرف، سنت و قرارداد تثبیت شده غیر از نهادهای رسمی، نهادهای غیررسمی را می‌پوشانند؛ لذا نهاد می‌تواند مذهب، نژاد، جنسیت، امورسیاسی، سطوح مفاسد جامعه و هر قاعده شکل گرفته بلندمدت مشابه آن را شامل شود (دادگر، ۱۳۸۴: ۶۵). مطالعه این نهادها باعث خلق رویکردی شده که ما آن را «رویکرد نهادگرایی» می‌نامیم. «نهادگرایی» در گسترده‌ترین معنای خود متمایل به مطالعه روشی است که ضمن آن، ترتیبات نهادی به رفتار سیاسی شکل می‌دهند و «مفروضات و استلزامات روش شناسانه خاص

خود را به همراه دارد» (لوندس، ۲۰۰۲: ۹۰). نهادگرایی در علم سیاست، دولت را در حوزه‌های نهادی جداگانه تقسیم می‌کند، تعریف گسترده‌ای از نهادهای سیاسی ارائه می‌دهد؛ مانند احزاب سیاسی و نظام حزبی، بر تعامل میان نهادها در یک جامعه سیاسی خاص تأکید می‌کند که بر روابط میان دولت به عنوان یک نهاد سیاسی و بازیگران اجتماعی تأثیر می‌گذارند و دیدگاهی پویا از دولت دارد.

نهادگرایی بر نقش نهادها در زندگی سیاسی تأکید می‌کند. نهادهایی که مؤسسه یا سازمانی خاص برای انجام اهداف خاص نظیر تعلیم، هماهنگی، خدمات اقتصادی و یا بانکی نیستند بلکه الگویی متشکل از رفتار جمعی و گروهی‌اند که به‌عنوان جزء و بخش اساسی یک فرهنگ پذیرفته می‌شوند. حامیان این رهیافت، قواعد و رویه‌های قانونی را به عنوان متغیر مستقل و کارکرد و سرشت نظام‌ها را به عنوان متغیر وابسته در نظر می‌گیرند و معتقدند که قواعد رفتار را تجویز می‌کنند.

بنابراین، برای پژوهش در این موضوع یا به عبارت بهتر مطالعه رابطه جهانی‌شدن با چالش‌های نهادی و غیرنهادی مشارکت سیاسی در ایران، ابتدا توضیحی مختصر در باب مفاهیم اصلی مقاله یعنی جهانی‌شدن و مشارکت سیاسی عرضه می‌شود و سپس به بحث اصلی یا رابطه میان جهانی‌شدن و چالش مشارکت سیاسی می‌پردازیم.

جهانی‌شدن و رابطه معنایی آن با چالش

زمانی که درباره چالش^۱ سخن می‌گوییم معمولاً منظورمان چیز بدی است که درباره یک شخص، گروه، سازمان، فرهنگ، جامعه یا حتی جهان رخ می‌دهد یا احتمال رخداد آن در آینده وجود دارد. در گفتمان دانشگاهی و آکادمیک، چالش دوره‌ای از بی‌نظمی احتمالی در رشد به ظاهر طبیعی یک سیستم است^(۱) که معمولاً دوره‌های گذار به حساب می‌آید و در طی آن روش‌های طبیعی فعالیت سیستم، دیگر به کار نمی‌آیند (بوین و دیگران، ۲۰۰۵: ۲). بنابراین، چالش، تهدیدی بالقوه برای ساختارهای اصلی یا ارزش‌ها و هنجارهای بنیادین یک نظام است که تحت فشار زمانی و شرایط کاملاً نامطمئن، اتخاذ تصمیمات حیاتی را ضروری می‌سازد (همان)، چرا که در خود سه عنصر «تهدید»، «عدم قطعیت و عدم اطمینان» و «فرصت» را نهفته دارد و تفاوتش با بحران^۲ در این است که بحران امری عینی و رخ داده است؛ اما چالش تا حدود زیادی بالقوه است

1. Challenge
2. Crisis

و احتمال دارد در آینده رخ بدهد؛ پس امری پیشگیرانه نیز به حساب می‌آید و می‌تواند مقدمه‌ای برای بحران باشد.

چالش معمولاً با دو امر ساختار و محیط ارتباط پیدا می‌کند. به این معنا که چالش‌ها یا ساختاری‌اند و یا محیطی و نشئت گرفته از محیط پیرامون یک دولت‌اند. چالش‌های ناشی از جهانی‌شدن در ابتدا ماهیتی محیطی دارند و سپس بر ساختار دولت‌ها تأثیر می‌گذارند. دولت‌ها در یک محیط اقتصادی-سیاسی-فرهنگی و ژئوپلیتیکی فعالیت می‌کنند که هم کار ویژه یا عملکرد آنها را تعیین و هم در مورد آنها قضاوت می‌کند و رابطه‌ای دوسویه میان دولت و محیط عملیاتی‌اش برقرار می‌شود. در حقیقت، اگر از بُعد جامعه محور به مسئله بنگریم، می‌بینیم که شیوه زیست دولت‌ها تا حدود زیادی به واسطه محیط عملیاتی آنها تعیین می‌شود که در درون خود هم «تهدید» دارد، هم «عدم قطعیت و عدم اطمینان» و هم «فرصت»، که سه عنصر کلیدی یک چالش را (همان طوری که پیش از این ذکر شد) تشکیل می‌دهند.

در عصر جهانی‌شدن ساختار محیط بین‌الملل مشخصه‌هایی دارد که هر یک از آنها می‌توانند خود تبدیل به یک چالش اساسی برای دولت‌ها شوند. این مشخصه‌های بالقوه و بالفعل عبارت‌اند از: ۱. ساخت تا حدودی آنارشستی محیط بین‌الملل ۲. رهبری محیط عملیاتی ۳. وجود سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی ۴. پهنه اقتصاد جهانی ۵. رشد فرهنگ جهانی که در این مقاله از توضیح آنها صرف نظر می‌کنیم. به دلیل چنین مشخصه‌هایی است که اصطلاح «جهانی‌شدن» در سال‌های اخیر یکی از پرکاربردترین اصطلاحات عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی، فرهنگی و سیاسی داخلی و بین‌المللی کشورها و نیز موضوع بحث‌های آکادمیک و ژورنالیستی بوده است. با وجود کاربرد گسترده‌ای که واژه مزبور در بیش از یک دهه گذشته پیدا کرده، هنوز معنا و مفهوم آن مناقشه برانگیز است و بسته به اینکه از چه زاویه و با چه نگرشی به آن نگریسته شود، معنا و مفهوم متفاوتی پیدا خواهد کرد و ظهور واژه‌های مختلفی همچون «جهانی‌شدن»، «جهانی‌سازی»، «جهان‌گرایی»، «غربی‌شدن» و «آمریکایی‌شدن» در بسیاری از جوامع از جمله ایران بیانگر این امر است.

این اختلاف دیدگاه‌ها باعث شده که در حالی که گروهی از جوامع و افراد با نگاه کاملاً مثبت به پدیده جهانی‌شدن بنگرند و آن را فرایندی بدانند که در بردارنده فرصت‌های زیادی برای ملت‌ها است، گروه دیگری از افراد و جوامع این پدیده را امری منفی تلقی کنند و آن را پروژه‌های بدانند که از سوی صاحبان قدرت جهانی برای منافع خود طراحی شده است. طرفداران این دیدگاه در مقابله با جهانی‌شدن از جنبش مخالفان آن که طیف متنوعی از افراد و گروه‌ها را در

خود دارد، حمایت می‌کنند. البته در کنار این دو دیدگاه یک دیدگاه دیگر هم بر این باور است که جهانی‌شدن همچون هر پدیده دیگری در ذات خود فرصت، چالش‌هایی دارد و کشورها و جوامع باید با شناخت دقیق آن از فرصت‌های آن به نفع خویش سود جویند و از چالش‌های احتمالی آن به دور بمانند (توسلی، ۱۳۸۵: ۱۶۱).

به هر حال این تغییرات شامل رویدادهایی می‌شوند که می‌توان از آنها به عنوان استحالتهای عمیق، شاخص و ساختاری نام برد و پدیده‌هایی مانند ایجاد رژیم‌های بین‌المللی، بین‌المللی شدن امنیت، فراملی شدن برنامه‌های دفاعی، تغییرات زیست محیطی و ... را در بر می‌گیرند. این رویدادها بر محدودیت‌های فزاینده بر سیاست‌های دولت-محور تأکید می‌کنند (هلد، ۲۰۰۰: ۳۹۶).

جهانی‌شدن در عرصه سیاست نیز تحول جدی ایجاد کرده است. به طور سنتی سیاست‌های هر کشور در چارچوب نظام‌های سیاسی داخلی آن ترسیم می‌شده است و دولت‌های ملی، مسئول نهایی حفظ امنیت و رفاه شهروندان و نیز حفظ حقوق بشر و محیط زیست در درون مرزهای خود به شمار می‌آمده‌اند. تحولات ناشی از روند جهانی‌شدن به نوعی تصمیم‌گیری‌های سیاسی کشورها را به کارکرد نظام بین‌الملل نزدیک کرده و نقش نهادها و سازمان‌های بین‌المللی را پررنگ‌تر و حاکمیت ملی کشورها را دچار فرسایش کرده است. در عرصه فرهنگی نیز نوآوری‌های تکنولوژیکی همچون اینترنت، دستگاه‌های فکس، تلویزیون‌های ماهواره‌ای و کابلی، شبکه اینترنت و ظهور رسانه‌های جهانی موجب شده تا مرزهای فرهنگی کشورها درنوردیده شود. از این‌رو گستردگی زوایای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فرایند جهانی‌شدن از جهات مختلف بر زندگی اجتماعی و فردی شهروندان کشورهای مختلف تأثیر گذاشته است. این امر طی چند سال گذشته موجب شده برخی مؤسسات برای سنجش جایگاه کشورها در فرایند جهانی‌شدن یک شاخص ترکیبی ایجاد کنند و بر اساس آن به ارزیابی عناصر و ساختار حاکم بر دولت‌ها بپردازند. یکی از این عناصر که در عرصه داخلی کشورها اهمیت زیادی دارد، عنصر مشارکت سیاسی است. مشارکت سیاسی مهم است، به‌ویژه در عصر جهانی‌شدن، چرا که بسیاری از متفکران علوم سیاسی و جامعه‌شناسی بر این باورند که جهانی‌شدن می‌تواند در خود عنصر مزبور را با تحریک خرده فرهنگ‌ها و قومیت‌ها به مشارکت‌جویی و یا حتی گریز از مرکز تقویت کند^(۲). بنابراین یکی از چالش‌های نهادی جهانی‌شدن برای هر دولتی می‌تواند چالش مشارکت سیاسی باشد؛ اما مشارکت سیاسی چیست؟

چیستی مشارکت سیاسی

هر دولتی باید میان قدرت، فرایندهای سیاسی و مشارکت مردم پل ارتباطی ایجاد کند؛ چرا که امروزه مشارکت سیاسی از مهم‌ترین شاخصه‌های کارآمدی و عدم مشارکت سیاسی به عنوان یکی از نشانه‌های ناکارآمدی دولت‌ها محسوب می‌شود و بدین معناست که دولت مزبور قادر به ایجاد شبکه‌های ارتباطی میان ترتیبات نهادی (قواعد بازی و هنجارهای مربوط به مشارکت سیاسی) و کارآمدی در سطح کلان و نیز در فرایندهای سیاسی خود نیست.

مشارکت سیاسی هر تعریفی که داشته باشد اعم از:

- عمل داوطلبانه موفق یا ناموفق، سازمان‌یافته یا بدون سازمان، دوره‌ای یا مستمر، شامل روش‌های مشروع و نامشروع برای تأثیر بر انتخاب رهبران و سیاست‌ها و اداره امور عمومی در هر سطحی از حکومت محلی یا ملی (مایرون وینر)؛

- رفتاری که قصد تأثیرگذاری بر نتایج حکومتی را دارد (میل برات)؛

- کوشش‌های شهروندان غیر دولتی برای تأثیر بر سیاست‌های عمومی (ساموئل هانتینگتون و جان نلسون)^(۳).

و در هر سطحی که باشد مانند:

- رأی دادن و شرکت در گزینش و انتخاب مسئولان سیاسی و اجتماعی؛

- آزادی بیان و شرکت در تشکل‌های فعال سیاسی و نقد و ارزیابی عملکرد نهادها، مسئولان

و ساختار حکومتی؛

- نامزد شدن برای پست‌ها و کرسی‌های سیاسی و فعالیت آزاد انتخاباتی؛

- دخالت و مشارکت در تغییرات و اصلاحات درون‌ساختاری؛

- اقدام و عمل برای تغییرات بنیادین نهادها و ساختارهای نظام حکومتی^(۴)،

معطوف به شهروندان خصوصی است و نه دولتمردان و یا سیاستمداران منتخب، چرا که سیستم سیاسی، هویتی جمعی داشته و نشئت گرفته از بنیان‌های اجتماعی یک جامعه است. از این رو، بعد اجتماعی مشارکت، امری اساسی است؛ زیرا به عنوان نمونه *حی بن یقضان* و *رابینسون کروزوئه* در هیچ کاری مشارکت نداشتند، چون تنها بودند. حق نیز بعدی اجتماعی دارد و در اجتماع معنا پیدا می‌کند. بنابراین مشارکت سیاسی، حقی اجتماعی است که دولت‌ها می‌توانند با شناسایی آن، باعث بالا رفتن کارآمدی خود شوند. مشارکت و همیاری در زمینه‌های گوناگون اجتماعی از ملاک‌های توسعه، پیشرفت و کارآمدی نظام سیاسی محسوب می‌شود. هر اندازه مردم به‌ویژه طبقات تحصیل کرده، در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها و به عهده گرفتن

مسئولیت‌ها سهم بیشتری داشته باشند، توسعه، پیشرفت و کارآمدی، بیشتر خواهد بود. ارتباط مشارکت سیاسی با بحث کارآمدی به طور عام و توسعه سیاسی به طور خاص به اندازه‌ای است که برخی متفکران، پارامتر اصلی این دو را مشارکت سیاسی دانسته و بر این اساس به تفکیک نظام‌های سیاسی دست یازیده‌اند^(۵).

جهانی‌شدن و چالش‌های مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران

به نظر می‌رسد هم در جوامع مدرن و هم در جوامع در حال توسعه، برخی از زمینه‌های نهادی مشارکت سیاسی می‌تواند برای دولت در سطوح مختلف از جمله سطح کارآمدی، تولید چالش کند. این امر زمانی است که ما مشارکت را به عنوان یکی از متغیرهای مؤثر بر این سطوح پذیرفته باشیم. در بستر دولت جمهوری اسلامی ایران نیز برخی از مردم برای تبادل اطلاعات، دستیابی به قدرت سیاسی و تا اندازه‌ای هم برای قاعده‌مند کردن فعالیت‌های خود برای تأثیرگذاری بر حکومت، تمایل به مشارکت از طرق متعدد مانند تشکیل احزاب، سازمان‌ها و انجمن‌های داوطلبانه دارند. در غالب اوقات این مشارکت‌ها در نظام سیاسی برای خود جایگاهی پیدا می‌کنند؛ اما ممکن است چالش مشارکت سیاسی را نیز سبب شوند. مانند مشارکت‌های توده‌ای در بعضی از جوامعی که ساختارهای درست هدایت مشارکت را ندارند و یا مایل‌اند مشارکت صرفاً در جهت خاصی صورت گیرد.

با وجود این، در تعریف چالش مشارکت سیاسی می‌توان گفت که «وقتی نخبگان حاکم تقاضاها و یا رفتار افراد و گروه‌هایی را نامشروع و غیرقانونی تلقی نمایند که خواستار مشارکت در نظام سیاسی‌اند، تعارض روی می‌دهد» (پای، ۱۳۸۰: ۲۸۰) که مرحله اول این تعارض چالش است و ممکن است در مرحله بعد به بحران تبدیل شود؛ زیرا آنچه چالش و بحران مشارکت سیاسی را از دیگر چالش‌ها و بحران‌ها متمایز می‌کند، تقاضایی است که علاوه بر دارا بودن محتوایی خاص شامل حق تقسیم قدرت نیز می‌شود. بنابراین چالش مشارکت سیاسی در دولت جمهوری اسلامی ایران می‌تواند در شرایط متفاوتی روی دهد؛ به‌عنوان نمونه:

۱. ممکن است نخبگان حکومتی معتقد باشند که به تنهایی حق حکومت دارند و بر این اساس تقاضاهای مشارکت سیاسی دیگر گروه‌های اجتماعی و سیاسی را نامشروع پنداشته و رد کنند و یا ممکن است نخبگان احساس کنند که قدرت مخصوص طبقات و اقشار اجتماعی متمایزی است و یا نخبگان قسمت اعظم قدرت را در دست داشته و از دادن سهمی از قدرت سیاسی به گروه‌های اقلیت خواهان آن دریغ ورزند؛ مثلاً ممکن است نخبگان حاکم، صرفاً قائلان

به نظریه ولایت فقیه را به عنوان نظریه سازنده ساخت سیاسی صلاحیت‌دار بدانند و یا صرفاً به شیعیان دوازده امامی امکان دستیابی به قدرت را بدهند.

۲. ممکن است گروه‌های خاصی ایجاد شوند و در نهادهایی شکل یابند که نخبگان حاکم این نهادها را غیرقانونی و نامشروع قلمداد می‌کنند؛ مانند جنبش‌های فمینیستی اسلامی و غیراسلامی^(۶) و یا احزاب منتقد دولت.

۳. نخبگان حاکم به دلیل غیرقانونی و نامشروع بودن روش‌های بیان تقاضاهای مشارکت سیاسی، این تقاضاها را غیرقانونی و نامشروع قلمداد کنند، مانند انواع مختلف راهپیمایی‌ها و اعتصابات و ...

۴. غیرقانونی و نامشروع قلمداد کردن انواع تقاضاهای مشارکت‌کنندگان سیاسی نیز می‌تواند باعث تولید چالش شود. ممکن است نخبگان حاکم، بعضی از تقاضاها (به‌ویژه تقاضا برای خودمختاری سیاسی یا تمرکززدایی بعضی از استان‌های غربی و جنوب شرقی) را به این دلیل نامشروع قلمداد کنند که نمی‌توانند این تقاضاها را به عنوان سیاست‌های عمومی بپذیرند و یا اینکه این تقاضاها موجب می‌شود گروه‌هایی به قدرت وارد شوند که هدف آنها اجرای سیاست‌هایی است که از نظر نخبگان حاکم، نامشروع است.

۵. چالش مشارکت زمانی روی می‌دهد که گروه‌های خواهان مشارکت، به دنبال تقسیم قدرت با نخبگان موجود نباشند و در عوض بخواهند نخبگان موجود را تعویض کنند، به عبارت دیگر منکر حق حکومت نخبگان موجود شوند. به طور خلاصه، وقتی چالش مشارکت خواهیم داشت که «کسانی که به دنبال قدرت هستند، دارندگان قدرت را کاملاً نامشروع قلمداد نمایند و منکر هرگونه امتیازی از قبیل حق تاریخی، حمایت‌های مذهبی یا صلاحیت‌های اخلاقی گردند که آنان را مستحق حکمرانی بر دیگران یا حتی شرکت در فرایندهای حکومت می‌نمایند» (همان: ۲۸۶-۲۸۰).

با این وجود، آنچه در این مقاله مد نظر است رابطه‌ای است که جهانی‌شدن می‌تواند با بحث مشارکت سیاسی در دولت جمهوری اسلامی ایران برقرار کند. در رویکردهای نهادگرایی، ظرفیت یا توانمندی‌های نهادی و عمومی نظامی مانند جمهوری اسلامی ایران، برای نوآوری دائمی و کنترل فشارها و چالش‌های جدید در عرصه داخلی و خارجی امری بسیار مهم است که نبود آن می‌تواند دولت را با چالش‌های جدی مواجه کند. عرصه‌های نهادی داخلی و خارجی یا شرایط محیطی مختلف، سطوح مختلفی از فشارها و چالش‌ها را برای انطباق سیاسی ایجاد می‌کنند؛ به عنوان نمونه صنعتی شدن و یا ایجاد زیرساخت‌های صنعتی در کشور، فشارها و چالش‌هایی را

برای هماهنگی گسترده‌تر در زمینه استفاده بجا از محیط ایجاد می‌کند.

به عبارت بهتر، رژیم جدیدی از حکومت و حکمرانی در حال ظهور است که جانشین برداشت‌های سنتی از قدرت دولت به عنوان قدرتی غیرقابل تقسیم و جامع می‌شود. این امر در هیچ کجا بهتر از بستر سیاسی جهانی شدن اقتصاد خود را نشان نمی‌دهد. در کنار تغییر و تحولات اقتصادی در جهان، مجموعه‌ای متوازن اما مجزا از تغییرات و تحولات سیاسی صورت گرفته است که برد و رسایی قدرت سیاسی و اشکال حکومت را تغییر داده است. هر چند دولت‌ها و حکومت‌ها همچنان بازیگران قدرتمندی به حساب می‌آیند، خود به ایجاد و خلق سلسله‌ای از مؤسسات و سازمان‌های دیگر کمک کرده‌اند. دولت با تعداد زیادی از سازمان‌های بین‌حکومتی، مؤسسات و رژیم‌های بین‌المللی مواجه شده است که در بردهای فضایی مختلف عمل می‌کنند. بازیگران غیردولتی یا مجامع فراملی نیز به طور گسترده‌ای در سیاست جهانی مشارکت دارند. این رویدادها برداشت‌های متعارف و دولت محور نظام جهانی را به چالش طلبیده و منجر به ایجاد تصویر بسیار پیچیده‌تری از حکمرانی منطقه‌ای و جهانی شده است. آنچه که چنین رویدادهایی در حوزه‌هایی مانند سیاست، حقوق و اقتصاد بیان می‌کنند این است که جهانی شدن پدیده‌ای یک بُعدی نیست.

جهانی شدن پدیده‌ای چند بُعدی است که تغییر عامی را در سازماندهی فعالیت انسانی و گسترش قدرت به سوی الگوهای فراقاره‌ای یا بین‌منطقه‌ای ترسیم می‌کند و این تغییر و تحولات می‌تواند اشکال مختلفی به خود گرفته و خط سیرهای مختلفی را در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و ... دنبال کنند (هلد، ۲۰۰۰: ۸-۳۹۷). به گفته می‌تلمن «جهانی شدن پدیده‌ای یکپارچه و منفرد نیست بلکه سندرمی از فرایندها و فعالیت‌هاست» (می‌تلمن، ۲۰۰۰: ۴). منظور از سندرم در اینجا الگویی از ویژگی‌های به هم مرتبط وضعیت بشری یا به طور خاص در اقتصاد سیاسی جهانی است، نه معنای پزشکی نشانگان یک بیماری.

این به هم پیوستگی ساختارها جنبه‌های مثبت و منفی دارد که از ابعاد منفی بیشتر به عنوان چالش یاد می‌شود. این پدیده در مقیاس بین‌المللی و ملی و برای هر گروه از کشورهای پیشرفته و در حال توسعه چالش‌ها و نگرانی‌هایی را به وجود می‌آورد که مواجهه با آنها نیازمند مطالعه کارشناسی شده و برخورد منطقی است. کشورهای در حال توسعه بیش از هر چیز نگران ناتوانی خویش در عرصه رقابت بین‌المللی هستند. لذا باید قواعد حاکم بر آن را بشناسند و با اتخاذ سیاست‌های مناسب و شناسایی استعدادها و مزیت‌های نسبی خویش و تمهید بسترها و پیش‌نیازهای ورود به این عرصه، مواجهه بهتری با آن داشته باشند.

یکی از مراحل حساسی که ایران پس از انقلاب یا به عبارت بهتر دولت جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با رقبای جهانی خود تجربه می‌کند، حضور در عصر جهانی‌شدن است. دولت جمهوری اسلامی ایران در یک محیط بین‌المللی قرار گرفته که تغییرات در آن محیط می‌تواند بر سرنوشت آن تأثیرگذار باشد. جمهوری اسلامی ایران نیز مانند هر دولت دیگر، نمی‌تواند بی‌توجه به محیط بین‌المللی (منطقه‌ای و جهانی) به حیات خود تداوم بخشد. جهانی‌شدن، فرایندی است که موجب تغییرات محیطی در سطح جهانی به شکل عظیم شده؛ بدیهی است فهم این تغییرات یک ضرورت است و موضع‌گیری در مورد آنها سرنوشت آینده کشور و دولت را تعیین می‌کند. از این رو، جهانی‌شدن و پیامدهای آن مسئله‌ای است که باید شناخته شود.

بنابراین سؤال این است که فرایند جهانی‌شدن چه چالش‌هایی را ممکن است در سطح مشارکت سیاسی برای دولت جمهوری اسلامی ایران ایجاد کند؟ آیا جهانی‌شدن موجب تقویت مشارکت سیاسی و اعلام نظر مردم در تدوین، اجرا و ارزیابی سیاست‌ها می‌شود و یا آن را تضعیف می‌کند؟ به عبارت بهتر، جهانی‌شدن در چه سطح و ابعادی می‌تواند باعث تقویت و یا تضعیف این نوع چالش شود که در صورت مواجهه نادرست با آنها کارآمدی سیستم سیاسی دچار تزلزل می‌شود؟ هر چند این مقاله به دنبال آن نیست که به همه جنبه‌های پیامد جهانی‌شدن برای ایران بپردازد؛ زیرا جهانی‌شدن در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی محیط نوین و پویایی را ایجاد می‌کند که پژوهش در مورد آن و تحلیل پیامدهایش برای ایران در یک مقاله کم‌حجم میسر نیست. از این رو در این مقاله صرفاً به مطالعه اجمالی چالش‌های مشارکتی، با فرض اینکه شناخت الزامات و چالش‌های جهانی‌شدن، اتخاذ استراتژی مناسب و تصمیم‌گیری عملگرایانه را ضروری می‌نماید، می‌پردازیم.

یکی از مسائلی که درباره جهانی‌شدن مطرح است، مسائل مربوط به دموکراسی و فرایند آن در کشورهای مختلف جهان است. دموکراسی که به معنای فراهم شدن امکانات برابر برای همه اعضای یک نظام سیاسی به منظور شکل دادن به سرنوشت خود است، شاخصه‌ها و لوازم متعددی دارد که یکی از آنها مشارکت سیاسی به مثابه یک امکان برابر است. عده زیادی از تحلیلگران از جهانی‌شدن به عنوان فرصتی بی‌سابقه برای عمیق‌تر شدن فرایند دموکراتیک به‌ویژه از بعد مشارکت سیاسی آن، یاد می‌کنند و بر این نمونه‌ها تأکید دارند که دموکراسی لیبرالی بیش از هر زمان دیگر در کشورها گسترش یافته است: حکومت‌های نظامی در آمریکای لاتین و آسیا برچیده شده‌اند. تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی به پایان رسیده است. دیوار برلین در اروپا فرو ریخته. سیاست‌های چندحزبی، انتخابات «آزاد و عادلانه»، نهادهای نمایندگی و

تضمین‌های قانونی برای حقوق مدنی در سراسر دنیا به عنوان هنجار پذیرفته شده است. مؤسسات حکومت جهانی و جامعه مدنی جهانی، به طور چشمگیری حقوق بشر و هنجارهای به اصطلاح «حکومت مطلوب» را در سطح وسیعی ترویج کرده‌اند. رسانه‌های گروهی جهان موجب تشویق فعالان دموکراسی از چین تا نیجریه و از یوگسلاوی تا شیلی شده‌اند. در این مورد حتی بسیاری از تحلیلگران از امکانات بالقوه مردمی کردن گسترده‌تر تکنولوژی‌های جهانی شدن استقبال کرده‌اند.

ارتباطات الکترونیکی موجب دستیابی شهروندان به مقادیر بسیار زیادی از اطلاعات با سرعت بی‌سابقه شده‌اند. تلفن، پست الکترونیکی، رادیو و تلویزیون این امکان را به شهروندان داده‌اند تا دیدگاه‌های خود را دربارهٔ نهادهای دولتی بیان کنند. ارتباطات الکترونیکی همچنین این امکان را برای فعالان اجتماعی سراسر دنیا فراهم آورده است تا با تبادل دیدگاه‌ها و هماهنگ‌سازی راهبردها، مبارزات مردمی جهان را برای تغییرات اجتماعی متری به راه‌اندازند^(۷). با وجود این، اشخاص شکاک، برخلاف این دیدگاه‌های مثبت معتقدند که جهانی‌شدن با دموکراسی ناسازگار است. برخی از نویسندگان، این نظم نوین جهانی را با «دموکراسی سطحی» و «حاکمیت چندگانه» مربوط می‌دانند که در آن نخبگان اقلیت، کنترل مردم را در دست گرفته، فضای دموکراسی را تنگ‌تر و مشارکت سیاسی را بی‌معنا خواهند کرد؛ برای نمونه آگنه با اشاره به تأثیر جهانی‌شدن بر دموکراسی بر این عقیده است که دخالت افراد در تصمیم‌های مرتبط با آنها را دیگر نمی‌توان جزء عناصر ذاتی دموکراسی فرض کرد. بلکه به جای آن، به خودمختاری افراد توجه می‌شود. در واقع او به صورت تلویحی می‌پذیرد که فرایند جهانی‌شدن منجر به ایجاد وضعیت‌های جدیدی شده است که در آن، افراد قادر نیستند در تصمیم‌های مرتبط با خود مشارکت و دخالت داشته باشند^(۸).

در جهان امروز مفهوم مشارکت سیاسی از بنیادی‌ترین ارزش‌های جامعه بین‌المللی به شمار می‌رود. افکار عمومی در جهان، دعاوی و عملکرد حکومت‌ها را با دو معیار اساسی دموکراسی (مشارکت سیاسی) و حکومت قانون می‌سنجند. دربارهٔ مشارکت سیاسی، آنچه اهمیت بسیار دارد، گسترهٔ دایرهٔ آن، از جمله برپایی گردهمایی‌ها، تأسیس احزاب و نهادهای مدنی، چرخش نخبگان، انتخابات آزاد و مشارکت شهروندان در تصمیم‌سازی‌هاست. افزون بر اینها، برابری شهروندان در بهره‌مندی از آزادی‌ها و استفاده از فرصت‌های مساوی، از ملاک‌های دموکراتیک بودن نظام حکومتی یک کشور است. با نگاهی به جامعهٔ جهانی در عصر جهانی‌شدن، می‌توان دریافت که جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از کشورهای در حال توسعهٔ مسلمان و آسیایی،

در معرض توجه جهانی از منظر مشارکت سیاسی و لوازم آن قرار دارد. توجه و کنجکاوی در این مورد مختص ایران نیست، بلکه در پرتو تحولات شگرف در عرصه اطلاع‌رسانی و امکان دسترسی نه چندان دشوار به کم و کیف عملکرد حکومت‌ها، تمامی کشورهای جهان را در برمی‌گیرد. چرخش اطلاعات در سراسر جهان از یکسو و ارتقای جایگاه دموکراسی به عنوان ارزش جهانشمول از سوی دیگر، بر حساسیت جامعه بین‌المللی در این زمینه افزوده است. جمهوری اسلامی ایران ممکن است در چند سطح با چالش جهانی‌شدن در باب مشارکت سیاسی روبه‌رو شود. به عبارت دیگر جهانی‌شدن، ممکن است مشارکت سیاسی و مکانیسم‌های آن را در بستر نهادی دولت جمهوری اسلامی ایران در چند سطح داخلی به چالش بکشد:

۱. کاهش کنترل

جهانی‌شدن می‌تواند منجر به کاهش کنترل دولت جمهوری اسلامی ایران بر حوزه‌های سنتی مشارکت سیاسی و تأثیرگذاری تصمیمات فرامرزی بر جنبه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مشارکت سیاسی شهروندان در درون خود شود و نیز ممکن است ساختارهای نهادی مشارکت سیاسی در دولت جمهوری اسلامی ایران را با حجم بی‌سابقه‌ای از مشکلات و معضلات جهانی مواجه کند که توان سنتی آن قادر به پاسخگویی و مدیریت کارآمد و بهینه مناسبات جهانی و ارائه راه حل برای آنها نباشد.

همان‌طور که می‌دانیم جهانی‌شدن به دلیل ذات و ماهیت خود ممکن است منجر به تضعیف ظرفیت‌های نهادی دولت جمهوری اسلامی ایران و مشارکت سیاسی ملازم با آن شود. شرایط دمادم دگرگون شونده جهانی‌شدن می‌تواند منجر به سست شدن زنجیرهای پیوند دولت جمهوری اسلامی ایران با شهروندانش شود. تغییر جهت‌گیری و عقیده ایرانیان «به واسطه گسترش فرهنگ‌های فراملی و جهانی، تصمیم‌گیری‌های فراملی خارج از کنترل دولت، تکثر فرهنگی، چندپارگی و ناپایداری» (توحیدفام، ۱۳۸۶: ۱۸-۱۷) پیوند دولت و شهروندان ایرانی همگی می‌تواند از آثار فرایند جهانی‌شدن به شمار آید که چالش‌های ساختاری را پیش روی دولت جمهوری اسلامی ایران قرار می‌دهد.

در واقع جهانی‌شدن می‌تواند در بستر نهادی دولت جمهوری اسلامی ایران، پل ارتباطی میان قدرت، فرایندهای سیاسی و مشارکت مردم را دچار خلل سازد و کاری کند که دولت مزبور قادر به ایجاد شبکه‌های ارتباطی میان ترتیبات نهادی (قواعد بازی و هنجارهای مربوط به مشارکت سیاسی) و کارآمدی در سطح کلان و نیز در فرایندهای سیاسی خود نباشد. جهانی‌شدن ممکن

است باعث شود فعالیت‌های داوطلبانه برای تأثیر بر انتخاب رهبران و سیاست‌ها و اداره امور عمومی در تمام سطوح از حکومت محلی تا ملی و کوشش‌های شهروندان غیردولتی برای تأثیر بر سیاست‌های عمومی در هر امری مانند رأی دادن و شرکت در انتخاب مسئولان سیاسی و اجتماعی، شرکت در تشکل‌های فعال سیاسی، نامزد شدن برای پست‌ها و کرسی‌های سیاسی و فعالیت انتخاباتی، دخالت و مشارکت در تغییرات و اصلاحات درون‌ساختاری و ... کاهش یابد. برای مثال، این امر را می‌توان در میان اقوام و اقلیت‌ها در بستر دولت جمهوری اسلامی ایران مشاهده کرد؛ چرا که جهانی‌شدن با تقویت هویت‌های قومی، زبانی و مذهبی می‌تواند شکاف‌های مزبور را از طریق آگاهی‌بخشی هویتی گسترده کند و توقعات آنها را برای سطح مشارکت بالا ببرد. ضمن اینکه می‌تواند نظام توزیع قدرت و اقتدار در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را نیز به چالش بکشد، الگوی مشارکت سیاسی تعیین کند و در شکل‌دهی به رفتار سیاسی بسیاری از گروه‌های اجتماعی جدید خواهان مشارکت در سیاست و حکومت جمهوری اسلامی ایران نقش مهم و اساسی ایفا کند.

با این کار، جهانی‌شدن، ارتباط میان ترتیبات نهادی و سطح مشارکت را از طریق کانال‌ها و نهادهای موجود یا از طریق ایجاد نهادهای اضافی و جدید از بین می‌برد که در نهایت منجر به بی‌رغبتی شهروندان ایرانی برای مشارکت عمومی در فرایند سیاسی و بی‌میلی آنها به رعایت داوطلبانه و آزادی قواعد و دستورات حکومتی می‌شود. این امر بدین معناست که مردم تصمیمات حکومت را به عنوان تصمیماتی مشروع نمی‌پذیرند.

به‌علاوه جامعه ایران در عصر جهانی‌شدن درگیر مسئله‌ای به نام صنعتی شدن و نوساز شدن است. جامعه در حال صنعتی شدن، آن‌هم در عصر حاضر که از یک طرف باید در پی طرح برنامه‌ریزی‌های کلان توسعه باشد و از طرف دیگر ناچار است مدام به فشارهای ناشی از جهانی‌شدن پاسخ دهد، اجبارها و فشارهایی را برای مشارکت سیاسی پدید می‌آورد. گاهی تلاش کسانی که در مسند قدرت نیستند، برای دستیابی به قدرت یا تأثیرگذاری بر تصمیمات اتخاذ شده توسط نخبگان حاکم، تبدیل به یکی از چالش‌های اساسی برای دولت می‌شود.

۲. نهادینه‌سازی

دولت جمهوری اسلامی ایران در بستری شکل گرفته که محصول یک نقطه سازنده عظیم و گسترده است. معمولاً تحولات انقلابی با خود سیل عظیم مشارکت‌کنندگان و یا فکر مشارکت‌کردن را نیز به همراه می‌آورند که چگونگی سازماندهی به آنها می‌تواند به یک فرصت و یا به یک چالش تبدیل شود. این امر به‌ویژه در سطح نهادینه‌سازی مشارکت سیاسی در جمهوری

اسلامی ایران خود را نشان می‌دهد. نهادینه‌سازی در هر دوره و سطحی، عملی حساس به حساب می‌آید، چه رسد به عصر جهانی‌شدن که معروف به عصر ناپایداریهاست. دولت جمهوری اسلامی ایران نهادینه‌سازی و رویه‌های مختص به خود را دارد؛ به عنوان مثال شکل‌گیری احزاب به صورت مکانیسمی کاملاً دولتی صورت می‌پذیرد. احزاب سیاسی باید برای فعالیت خود از ماده ده احزاب مستقر در وزارت کشور مجوز دریافت کنند که گاه دریافت این مجوز به معنای حمایت مالی دولت از آنها نیز تلقی می‌شود؛ این امر باعث شده تا احزاب عمدتاً ماهیتی غیر مستقل، فصلی و انتخاباتی پیدا کنند و پس از پایان کارزار از صحنه خارج شوند. این امر ممکن است در دوره جهانی‌شدن با چالش اساسی روبه‌رو شود؛ زیرا در این دوره، حاکمیت از آن شبکه‌های ارتباطی است. اینترنت در این دوره فضایی را به مخاطبان خود ارائه می‌دهد که برای گردهم جمع شدن و تشکیل گروه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی نیازی به اخذ مجوز از سوی دولت ندارند. این نکته باعث شده تا بین نخبگان حاکم، نخبگان مخالف و مشارکت‌کنندگان در سیاست در جمهوری اسلامی ایران بر روی مشروعیت رویه‌های نهادی (مثلاً در مورد دولتی بودن و یا نبودن احزاب، رویه‌های کسب مجوز، رویه‌های تامین مالی و...) توافق جدیدی حاصل نشود. دولت جمهوری اسلامی ایران زمانی با چالش مشارکت سیاسی در عصر جهانی‌شدن مواجه می‌شود که بین صاحبان قدرت و جویندگان آن (که در رویه‌ها، نهادها و تقاضاها آن را می‌جویند) اجماع نظر یا توافق گسترده‌ای حاصل نشود.

۳. ترتیبات نمایندگی

منظور از ترتیبات نمایندگی در بحث از چالش‌های مشارکتی، این است که از دو منظر روان‌شناسی اجتماعی و ساختاری مفهوم نماینده بودن چه تضمیناتی برای مشارکت سیاسی و کارآمدی یک دولت دارد. در واقع از منظر روان‌شناختی ترتیبات نمایندگی، بر این دلالت دارد که «منتخبین، احساس نمایندگی انتخاب‌کنندگان خود را دارند یا خیر و [آیا] شخصی که انتخاب می‌شود احساس می‌کند که نسبت به کسانی که نمایندگی آنها را بر عهده دارد، مسئول یا پاسخگو است»^(۹) و در بحث ساختاری نیز نوع نظام نمایندگی، ترتیب رأی دادن و شمارش آرا اهمیت زیادی دارد.

در سطح ترتیبات نمایندگی نیز جهانی‌شدن عمدتاً می‌تواند بر نقش اقوام، مذاهب و نژادها، حاشیه‌نشین‌ها و حتی تا حدودی روشنفکران تأثیر بگذارد. در واقع درصد مشارکت آنها در یک کشور نشان از پذیرش ترتیبات نمایندگی آن کشور دارد. جهانی‌شدن می‌تواند با ایجاد هویت‌های جدید سیاسی، کانال‌ها و مکانیسم‌های مشارکت سیاسی در ایران را نیز دچار چالش کند. با

نگاهی اجمالی به وضعیت اقلیت‌های قومی با مذهب متفاوت در کشور و موانع موجود بر سر راه مشارکت فعال و مؤثر آنان در فرایند تصمیم‌گیری ملی و محلی می‌توان نتیجه گرفت که یکی از چالش‌های احتمالی از منظر ترتیبات نهادی، مشارکت سیاسی در عصر جهانی‌شدن در این حوزه است.

۴. ذهنیت نخبگان

در سطح ذهنیت نخبگان نیز جهانی‌شدن می‌تواند به طرق متعدد برای سطح مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران چالش‌برانگیز باشد؛ به این صورت که از آنجایی که همیشه نوعی بدبینی و ذهنیت نامطلوب تاریخی در جامعه ایرانی نسبت به مشارکت سیاسی در قالب احزاب و گروه‌ها وجود دارد، ممکن است این امر مرکز ثقل خود را تغییر داده و به سطح ابزارهای ارتباطی جدید از جمله اینترنت و شبکه‌های ماهواره‌ای کشیده شود که هم نوع مشارکت سیاسی در ایران را تغییر می‌دهد و هم کنترل آن بسیار سخت خواهد شد. این مسئله را ما به بهترین وجه در سطح جنبش‌های جدید اجتماعی - سیاسی در بستر نهادی دولت جمهوری اسلامی ایران شاهدیم. بنابراین یکی دیگر از سطوحی که جهانی‌شدن می‌تواند در زمینه مشارکت سیاسی برای دولت مذکور تولید چالش کند، سطح جنبش‌های جدید است.

۵. جنبش‌های جدید

امکان دارد دولت جمهوری اسلامی ایران طی حیات خود، با انواع مشارکت جویان جدید که در قالب جنبش‌های مختلف خود را نشان می‌دهند، سروکار پیدا کند. در عصر جهانی‌شدن، جنبش‌ها عمدتاً حول یک موضوع خاص تمرکز می‌یابند. اینکه چه زمانی جنبش‌های موضوع محور در بستر دولت جمهوری اسلامی ایران شکل می‌گیرند، قابل پیش‌بینی نیست؛ اما می‌توان گفت به محض پیدایش، خواهان مشارکت و حتی تغییر وضعیت به نفع خود خواهند بود، آن‌هم در عصری که شبکه‌های مجازی جنبش‌ها بدون هیچ محدودیتی دست به فعالیت می‌زنند و خود را معروف به جنبش‌های اینترنتی کرده‌اند^(۱۰).

ضمن اینکه جهانی‌شدن باعث می‌شود که جنبش‌ها در بستر دولت جمهوری اسلامی ایران شکلی برون‌گفتمانی پیدا کنند و بیرون از گفتمان‌های مسلط و نهادهای رسمی رخ دهند. این امر بدین دلیل است که در عصر مذکور فضای لازم برای این کار به‌وجود می‌آید و انرژی این دسته از جنبش‌ها رها می‌شود. جنبش‌های مذکور خود را مستقل از نهادهای رسمی و ساختارهای مسلط سازمان می‌دهند و به بسیج منابع و نیروهای اجتماعی در سراسر جهان می‌پردازند.

در حقیقت جهانی‌شدن منجر به یک نوع جدید از هویت سیاسی می‌شود که بررسی آن بر عهده موقیعت سیاستِ هویت است. این نوع جدید از هویت سیاسی در عصر جهانی‌شدن نیز می‌تواند یکی از چالش‌های مشارکت سیاسی در بستر نهادی دولت جمهوری اسلامی ایران باشد؛ به عنوان نمونه در این رابطه می‌توان از ظهور شبکه‌های تعامل انسانی در سطح جهان سخن گفت که به شیوه‌های متعدد، متغیر و ناهمسان در کل مناسبات داخلی رخنه می‌کنند (مان، ۱۳۸۶: ۴۶۲). عمده توجه مباحث مربوط به سیاست هویت، به شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید است که همان‌طور که گفته شد، می‌توانند در ایران نیز ظهور و بروز یابند.

پس اگر «ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی جدید را در هویت‌های سیال، ساختار و لنگار سازمانی، گذار از دولت، غیرایدئولوژیک بودن، طرفداری از دموکراسی رادیکال و قدرت‌نمایی از طریق بسیج توده‌ای بدانیم» (تاجیک، ۱۳۷۷: ۱۰۰-۹۹)، آنگاه می‌توان پذیرفت که ظهور هویت‌های اجتماعی جدید در ایران بر اساس جنسیت، طبقه، حرفه، نژاد، مذهب و ... که در فرایند جهانی‌شدن رشد و نمو کرده‌اند به صورت اجتناب‌ناپذیر مرزهای نظری و عملی کنونی دولت را دستخوش تنش می‌کنند و پیوندهای متداخل و شبکه‌ای را در ورای مرزهای ایران سامان می‌دهند که رویه‌های مشارکت سیاسی موجود و مشروعیت مبتنی بر آنها را دچار سستی و ناتوانی خواهند کرد. به همین دلیل است که یان کلارک مشارکت سیاسی را لامحاله قربانی جهانی‌شدن می‌داند؛ چراکه دولت‌های ملی به دلیل سیاست‌گذاری‌های خارج از کنترل خود، سازگاری دموکراتیک خود را تضعیف شده می‌بینند (کلارک، ۱۳۸۶: ۳۲۴). لذا، میزان پابندی به قانون اساسی و قوانین موضوعه دیگر، مانند حقوق مدنی و آیین دادرسی، می‌تواند در پاسخ به این چالش به کار آید و یا اینکه به حقوق و موازین بین‌المللی که ایران به عنوان یک کشور آنها را پذیرفته و اسناد آنها را امضا کرده است، پایبند باشد. از میان این اسناد، می‌توان به منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و شماری از کنوانسیون‌های گوناگون اشاره کرد.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که در سراسر مقاله مشخص است، چالش از مفاهیم اساسی و کلیدی در علوم سیاسی - اجتماعی به شمار می‌رود و تمام دولت‌ها نیز هر یک به شیوه‌ای با آن مواجه می‌شوند و ناچارند آن را در نظر بگیرند؛ چرا که بر تمامی تصمیمات نهادی (تصمیمات مبتنی بر قواعد و هنجارهای حاکم بر یک جامعه و فرد و نیز قواعد بازی) و غیر نهادی آنها تأثیر گذاشته و باعث

نوسان در دو حوزه مشروعیت و کارآمدی می‌شود؛ به‌ویژه در عصر جهانی‌شدن که چالش‌ها به‌واسطه ژله‌ای شدن مسائل، شدت بیشتری نیز دارند. در این مقاله سعی بر آن بود تا این مسئله در بستر نهادی دولت جمهوری اسلامی ایران سنجیده شود؛ دولتی که برآمده از یک تحول اساسی به نام انقلاب اسلامی است.

در حقیقت، مقاله حاضر نشان داد چگونه گاه چالش‌هایی چون چالش مشارکت که در ابتدا امری صرفاً داخلی به نظر می‌رسد، می‌تواند در عصر جهانی‌شدن تأثیراتی بس فراتر از داخل داشته باشد. ضمن اینکه در این دوره بسیاری از امور بین‌المللی مانند معاهده‌های بین‌المللی، محیط زیست، حقوق بشر و ... به راحتی تبدیل به اموری داخلی می‌شوند. به همین دلیل پرداختن به چالش‌ها از هر نوع آن امری بسیار ضروری برای جمهوری اسلامی ایران است که خواهان جایگاهی مناسب در سطح داخل و خارج از محیط فعالیتش است.

چالش‌هایی که دو بُعد ساختاری و محیطی (بین‌المللی) دارند و بر ثبات دولت و قانون اساسی تأثیر می‌گذارند؛ زیرا قواعد قانونی، بالاترین مرتبه را در سلسله مراتب نهادی در یک جامعه سیاسی تشکیل می‌دهند و نهادهای سیاسی مانند وزارتخانه‌ها، قوه قضاییه، و حتی فرایند تدوین بودجه، بخشی از سطح دوم سلسله مراتب نهادی به شمار می‌آیند. بنابراین در این مقاله به احتمال رخداد آن در آینده پرداخته شد؛ زیرا چالش، تهدیدی بالقوه برای ساختارهای اصلی یا ارزش‌ها و هنجارهای بنیادین یک نظام است که تحت فشار زمانی و شرایط کاملاً نامطمئن، اتخاذ تصمیمات حیاتی را ضروری می‌سازد؛ هر چند در خود فرصت را نهفته دارد و به این دلیل امری پیشگیرانه نیز به حساب می‌آید.

اما آن چیزی که مهم‌تر از مطالعه این قبیل چالش‌ها در عصر جهانی‌شدن است، چگونگی مواجهه با آنهاست. مواجهه با آنها یعنی چارچوب‌های ظرفیت‌سازی نهادی در عصر جهانی‌شدن. لازم است دولت جمهوری اسلامی ایران برای مواجهه با چالش‌های مشارکتی جهانی‌شدن و ایجاد ظرفیت در حوزه‌های نهادی، سازماندهی، مدیریت دولت و مدیریت عمومی، نوآوری را به‌عنوان ابزاری استراتژیک در ظرفیت‌سازی خود در نظر بگیرد. در عصر تغییرات سریع تکنولوژی جهانی، نقش دولت، شهروندان و گروه‌های سازمانی به سرعت در حال تغییر است و سازمان‌های عمومی، خصوصی و سیستم‌های مدیریت یا به اختیار یا به دلیل فشار در حال تغییرند. در کنار تحولات دولتی، شهروندان هم از افراد پذیرنده صرف به افراد چالش‌جو و مشارکتی تغییر ماهیت داده‌اند و نقش فعال‌تری را در مدیریت بازی می‌کنند.

ظرفیت و توانمندسازی، فرایندی را شامل می‌شود که طی آن افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها، نهادها

و انجمن‌ها توانایی‌هایشان را افزایش می‌دهند تا طی آن وظایف اصلی را انجام داده و مسائل، راه‌حل‌ها و اهداف را تعریف و محقق، و نیازهای خود را درک و رفع کنند. ظرفیت‌سازی، توانایی افراد، سازمان‌ها و جوامع محلی برای انجام وظایف، حل مسائل، تدوین و دستیابی به اهداف است. ظرفیت‌سازی به معنای ایجاد، بهره‌برداری و حفظ پایدار ظرفیت به منظور کاهش فقر، افزایش خوداتکایی و بهبود کیفیت زندگی مردم است. ظرفیت‌سازی متکی به منابع درونی جوامع محلی و تقویت قابلیت‌ها و امکانات موجود است. از این طریق است که شرایط محیطی تحت کنترل قرار می‌گیرد و به خاطر عدم قطعیت‌های محیطی و منطقه‌ای و بین‌المللی، از نوآوری به عنوان نیروی محرک برای افزایش ظرفیت در حوزه مدیریت استفاده می‌شود؛ مثلاً یکی از روش‌های ظرفیت‌سازی، در نظر گرفتن منابع انسانی به عنوان سرمایه انسانی است. نوآوری‌های استراتژیک، در توسعه سرمایه انسانی، مشتمل بر ساختارمندی مجدد مدیریت منابع انسانی در تمام سطوح سازماندهی است؛ برای مثال منابع انسانی متخصص، در بخش‌های مختلف، باید بر وظایف اصلی، که منطبق با ضروریات سازمانی است تمرکز کرده و بقیه واحدها را توانمند کنند. به طور کلی، نوآوری در مدیریت منابع انسانی، ابزار کلیدی برای ظرفیت‌سازی و ارتقای آن در عصر جهانی‌شدن است؛ یعنی نیاز جدی به نوآوری در مدیریت منابع انسانی به‌عنوان (پدیده‌ای ظرفیت‌ساز که برای مواجهه با چالش‌های جهانی‌شدن از آن استفاده می‌شود) برای توسعهٔ بازمهندسی دولت و رفع چالش مزبور.

در درون این راهبرد کلی ظرفیت‌سازی نهادی، راهکارها و پیشنهادهای بی‌شماری وجود دارند که می‌توان از آنها برای ظرفیت‌سازی نهادی و مواجهه با چالش ذکر شده، به طور کلی و در عصر جهانی‌شدن به طور خاص استفاده کرد.

برای حل چالش‌های مشارکتی، بهترین راهکار ایجاد بسترهای نهادی یا ترتیبات نهادی مشارکت‌طلبانه است؛ زیرا همان‌طور که بیان شد، آنچه که مهم و یا در واقع نقطه سازندهٔ فرایند مشارکت در جمهوری اسلامی ایران است، تحولی انقلابی است که مکانیسم‌های خاص خود را ایجاد کرده است. این مکانیسم‌ها بر فرایند جامعه‌پذیری پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ تأثیر گذاشته و فرایند جامعه‌پذیری نیز به نوبه خود نگرش‌ها و رفتارهای سیاسی را شکل بخشیده است. این نکته گروه‌های اجتماعی جدید خواهان مشارکت در سیاست و حکومت جمهوری اسلامی ایران را به وجود آورده و باعث تغییر در رابطه گروه‌های اجتماعی موجود با یکدیگر شده است. بنابراین، این دو نوع رویداد در درون نظام قشربندی اجتماعی، نوع و سطح مشارکت سیاسی را تعیین کرده که بهترین راهکار برای آن ایجاد بسترهای مشارکت‌طلبانه است.

آن‌هم به معنای:

- گسترش نظام توزیع قدرت و اقتدار؛
- توسعه توانایی‌های استخراجی و قانونی حکومت؛
- ایجاد نهادهای اضافی و جدید و تشکیل احزاب، سازمان‌ها و انجمن‌های داوطلبانه؛
- مشروع پنداشتن تقاضاهای مشارکت سیاسی دیگر گروه‌های اجتماعی و سیاسی از سوی نخبگان حاکم؛
- نهادینه‌سازی مشارکت سیاسی شامل برقراری مقررات و نهادهای جدید انتخاباتی، ایجاد سازمان‌های جدید حزبی و گروه‌های ذی‌نفع و آزادی مطبوعات یا به عبارت بهتر ارگان‌های حزبی؛
- توافق نخبگان حاکم، نخبگان مخالف و مشارکت‌کنندگان در سیاست بر روی مشروعیت رویه‌های نهادی (مثلاً در مورد دولتی بودن و یا نبودن احزاب (کمیسیون ماده ۱۰)، رویه‌های کسب مجوز، رویه‌های تامین مالی و...)؛ یعنی بین صاحبان قدرت و جویندگان آن (که در رویه‌ها، نهادها و تقاضاها آن را می‌جویند) اجماع نظر یا توافق گسترده‌ای حاصل شود؛
- ایجاد احساس کارآمد بودن در میان رأی‌دهندگان؛
- ارائه فضای مشارکت به اقوام، مذاهب و نژادها، حاشیه‌نشین‌ها و حتی تا حدودی روشنفکران که از این طریق مرکزگریزی نیز تا حدود زیادی رفع می‌شود؛
- ارائه تعریف مشخص و کاربردی از جایگاه، نقش، سهم، اختیارات و مسئولیت‌های اقلیت‌های قومی کشور بر اساس مبانی علمی و حقوقی و با رعایت اسناد حقوق بشر سازمان ملل و آنچه به‌عنوان حقوق الهی و طبیعی در منابع دینی ما پذیرفته شده است؛
- افزایش اختیارات شوراهای اسلامی تا جایی که بتوانند اثرگذار باشند؛
- اجرای درست قوانین تجدیدنظر شده و نشان دادن آثار عملی سیاست‌های عادلانه و منصفانه، به‌ویژه در نظام قانونگذاری و سیستم عزل و نصب مقامات کشوری و محلی؛
- توجه به این اصل که بدون توجه به جنبه‌های سیاسی ادارهٔ جامعه، امکان برنامه‌ریزی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی وجود ندارد. بی‌توجهی به بعد سیاسی برنامه و کم‌توجهی به فرهنگ، بی‌گمان ضریب اطمینان موفقیت برنامه‌های توسعه کشور را پایین خواهد آورد.
- ایجاد بسترهای مشارکت‌طلبانه به این دلیل نیز مهم است که معمولاً تحولات انقلابی با خود سیل عظیم مشارکت‌کنندگان و یا فکر مشارکت کردن را به همراه می‌آورند و چگونگی سازماندهی به آنها می‌تواند به یک فرصت و یا به یک چالش، آن‌هم در عصر جهانی شدن تبدیل شود.

پی‌نوشت

۱. ر.ک. تیلی و استینچ کامب، ۱۹۹۷.
۲. ر.ک. استیگر، ۲۰۰۳؛ میتلمن، ۲۰۰۰؛ مقصودی، ۱۳۸۱.
۳. ر.ک. برچ، ۲۰۰۷.
۴. از آنجا که میزان تحقق سطح پنجم مشارکت سیاسی در مقایسه با سطوح دیگر، بسیار اندک است و معمولاً مشارکت سیاسی، دخالت‌ها، فعالیت‌ها و مشارکت‌های درون ساختار و نظام سیاسی است، از این رو واژه «مشارکت سیاسی» غالباً در یکی از چهار سطح نخست مشارکت به کار می‌رود (تقوی، ۱۳۸۰).
۵. ر.ک. قوام، ۱۳۷۳.
۶. در زمینه مشارکت سیاسی این جنبش‌ها عمدتاً بر حضور کم‌رنگ زنان در صحنه سیاست و مردسالار بودن سیاست و فعالیت سیاسی در ایران تأکید دارند. به نظر آنها زنان تنها حدود چهار درصد از نمایندگان مجلس، حدود سه درصد از مدیران عالی، ۵/۱ درصد از اعضای شوراهای شهر و روستا در کل کشور و ۱۵ درصد از اعضای شوراهای کلانشهرها را تشکیل می‌دهند و نیز حضوری غیرقابل توجه در عرصه‌هایی چون ریاست دانشگاه‌ها و مراکز علمی کشور (به رغم آنکه بیش از ۶۰ درصد ورودی‌های دانشگاه‌ها را دختران تشکیل می‌دهند) و مدیریت عالی نظام آموزش و پرورش کشور دارند.
۷. ر.ک. توحیدفام، ۱۳۸۲؛ پلاتنر و اسمولار، ۱۳۸۳؛ مولر، ۱۳۸۵.
۸. ر.ک. آگنه، ۲۰۰۶.
۹. ر.ک. گرازیبا، ۱۹۵۱؛ برچ، ۱۹۶۴.
۱۰. در مورد جنبش‌های جدید ر.ک. به دلاپورتا و دیانی، ۱۳۸۴؛ اسملسر، ۱۹۶۳.

منابع

- پای، لوسین و دیگران (۱۳۸۰) بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پلاتنر، مارک و الکساندر اسمولار (۱۳۸۳) جهانی‌شدن، قدرت و دموکراسی، ترجمه سیروس فیضی و احمد رشیدی، تهران، کویر.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۷) «فرانگویی، غیریت و جنبش‌های جدید اجتماعی»، در: فصلنامه سیاسی اجتماعی گفتمان، شماره ۱، تابستان.
- تقوی، محمدناصر (۱۳۸۰) «تأثیر انواع «مشروعیت» در «مشارکت‌سیاسی» با نگاهی به مشروعیت‌حکومت دینی و نظریه‌های ولایت فقیه»، در: فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۲۰.
- توحید فام، محمد (۱۳۸۲) فرهنگ در عصر جهانی‌شدن، تهران، روزنه.
- توحید فام، محمد (۱۳۸۲) دولت و دموکراسی در عصر جهانی‌شدن، تهران، روزنه.
- توحید فام، محمد (۱۳۸۶) «ساختارهای آینده ملت- دولت‌ها و چالش‌های فراروی آنها»، در: پژوهش‌نامه علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۷.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۸۵) «بررسی گفتمان‌های غالب در بحث جهانی‌شدن»، در: نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۷.
- دادگر، یدالله (۱۳۸۴) «جایگاه نهادگرایی در اقتصاد متعارف»، در: فصلنامه تکاپو، شماره ۱۱ و ۱۲، بهار و تابستان.
- دلپورتا، دوناتلا و ماریو دیانی (۱۳۸۴) مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران، کویر.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۷۳) توسعه سیاسی و تحول اداری، تهران، قومس.
- کلارک، یان (۱۳۸۶) جهانی‌شدن و نظریه روابط بین‌الملل، ترجمه فرامرز تقی‌لو، تهران، انتشارات وزارت خارجه.
- مان، مایکل (۱۳۸۶) «آیا جهانی‌شدن به تولد ققنوس وار دولت ملی پایان بخشیده است؟»، در: جامعه‌شناسی تاریخی و روابط بین‌الملل، ویراستار: اندرو لینک لیتر، ترجمه علیرضا طیب، تهران، انتشارات وزارت خارجه.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۱) تأثیر جهانی‌شدن بر قومیت‌ها، مجموعه مقالات فرهنگ در عصر جهانی‌شدن: چالش‌ها و فرصت‌ها، تهران، روزنه.
- مولر، کلاوس (۱۳۸۵) حاکمیت، دموکراسی و سیاست جهانی در دوران جهانی‌شدن، ترجمه لطفعلی سمینو، تهران، اختران.

Agne, Hans (2006) "A Dogma of Democratic Theory and Globalization: Why Politics Need Not Include Everyone it Affects", *European Journal of International Relations*, Vol. 12, No.3, pp. 433-458.

Birch, Anthony.j (1964) *Representative and Responsible Government*. London: Allen and Unwin.

Birch, Anthony. (2007) *The Concepts and Theories of Modern Democracy*. New York: Routledge.

Boin,Arjen&etal (2005) *The Politics of Crisis Management*. NewYork: Cambridge.

Cambridge University press.

Grazia, Alfred de (1951) Public and Republic: Political Representation in America. New York: Knopf.

Held, David and et al (2000) Global Transformations: Politics, Economics and Culture. Cambridge: Polity Press.

Lowndes, V (2002) "Institutionalism", in Marsh, David (and Stoker, Gerry), Theory and Methods in Political Science, 2nd Edition, New York, Palgrave Macmillan.

Mittelman, James. H (2000) The Globalization Syndrome: Transformation and Resistance. Princeton: Princeton University Press.

Moran, Michael, (2006) The Oxford Handbook of Public Policy. Oxford University Press.

Smelser, Neil (1963) Theory of Collective Behavior. Glencoe: Free Press.

Steger, Manfred B (2003) Globalization. New York: Oxford University Press Inc

Tilly, C. & Stinchcombe, A.L. (1997) Roads From Past to Future. Lanham: Rowman & Littlefield.

دوفصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

دوره جدید، شماره دهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰: ۱۵۷-۱۳۳

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۰۵/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۱۱/۲۰

«نخبگان قدرت در شهر تهران^۱؛ نقش تصمیم‌گیران در مسائل اجتماعی

* یاسر جلالی

** رحمت‌الله صدیق سروستانی

چکیده

در این مقاله با استفاده از تئوری نخبگان قدرت و با رویکردی نهادی، گروه قدرت در شهر تهران مطالعه شده است. سؤال اصلی این است که آیا اداره‌کنندگان سازمان‌های مهم شهر، یک گروه نخبه قدرت را تشکیل می‌دهند؟ و آیا می‌توان مدعی شد که این گروه به‌طور متشکل بر مسائل اجتماعی شهر تأثیرگذار است؟ این پژوهش برای مطالعه قدرتمندان، بر سازمان‌های دولتی اداره‌کننده شهر متمرکز می‌شود و سران این سازمان‌ها را به‌عنوان نخبه قدرت در نظر می‌گیرد. روش انجام تحقیق عبارت از مطالعه اسناد و مدارک و مصاحبه با افراد مورد نظر است. مطالعه عملکرد، تصمیم‌گیری‌ها و روابط افراد، در نظر گرفتن چند حادثه خاص و نیز جمع‌آوری اطلاعات حول مشخصات اجتماعی افراد، مجموع داده‌های ما را تشکیل می‌دهند.

واژگان کلیدی: نخبگان قدرت، شهر تهران، تئوری نخبگان، مسائل اجتماعی و مدیریت شهری.

۱. این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد یاسر جلالی با عنوان «نخبگان قدرت در شهر تهران»، که در سال ۱۳۸۵ در

دانشگاه تهران دفاع شده است.

Khordad_44@yahoo.com

* نویسنده مسئول: کارشناس ارشد پژوهش علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

Rsadigh@ut.ac.ir

** استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران.

مقدمه

در پژوهش دربارهٔ یک جامعه می‌توان به عوامل زیادی توجه و مفاهیم بسیاری را مطالعه کرد. دیدگاه‌ها و تئوری‌های فراوانی وجود دارند که هر یک با جهت‌گیری خاص، عامل یا عواملی را کانون و مرکز مطالعه قرار می‌دهند. محقق باید بکوشد مؤثرترین آنها را بیابد و فرصت اندک مطالعه را با بررسی عوامل حاشیه‌ای از دست ندهد. در این مقاله بحث «قدرت» به‌طور عام و تئوری «نخبگان قدرت» به‌طور خاص، برای مطالعهٔ جامعه در نظر گرفته شده است. شاید بتوان یکی از ویژگی‌های جامعه ایرانی را فربه شدن سطوح بالایی هرم قدرت و گسترده‌گی نهاد دولت قلمداد کرد. این گسترده‌گی به حدی است که ظهور و رشد نهادها و سازمان‌های اجتماعی دیگر را دشوار می‌سازد. بدیهی است بی‌توجهی به چنین متغیر مهمی ما را از فهم پدیده‌های اجتماعی باز می‌دارد و باعث می‌شود محقق در دنبال کردن نقطه‌چین رویدادهای اجتماعی به بی‌راهه رود.

«نخبگان قدرت» گروهی هستند که به منابع و ابزارهای بسیاری دسترسی و یا توان تصمیم‌گیری بالایی دارند. در یک جامعهٔ شهری، قدرت به‌طور مساوی تقسیم نمی‌شود، پس وسایل و ابزارها هم در بین افراد و گروه‌ها به شکلی نامتناسب توزیع خواهد شد. بنابراین افراد دارای قدرت (وسایل و ابزار)، افراد خاصی هستند، خواه از نظر تعداد و خواه از نظر چگونگی و کیفیت. سی‌رایت میلز اشاره می‌کند که «انسان در ساختن تاریخ آزاد است؛ اما در حقیقت بعضی انسان‌ها از دیگران بسی آزادترند؛ زیرا امروزه لازمهٔ این آزادی دسترسی به وسائل تصمیم‌گیری و ابزاری است که در ساختن تاریخ ضروری‌اند» (اشرف، ۱۳۴۶: ۳۴۰). جامعه جدید، نخبگان قدرتمندی را تولید می‌کند که همپای نهادهای قدرتمند رشد کرده، به دلیل شکل‌گیری بوروکراسی فزاینده و سازمان‌های فراگیر قدرت می‌یابند.

در تئوری نخبگان قدرت، اینکه چه افرادی قدرت دارند، مسئله‌ای اساسی است و افراد و گروه‌ها عامل اصلی هستند. کدام افراد قدرت را در اختیار دارند؟ این افراد چه ویژگی‌هایی دارند؟ و مهم‌تر آنکه آیا آنها یک گروه را تشکیل می‌دهند؟ اینها سؤالاتی است که در تئوری نخبگان مطرح می‌شود. هدف این تحقیق، پاسخ به این سؤال اساسی است که آیا اداره‌کنندگان شهر تهران و رؤسای سازمان‌های مهم شهر، یک گروه را تشکیل می‌دهند و آیا می‌توان بر آنها نام گروه نخبهٔ قدرت گذاشت؟ لذا مطالعهٔ کنش‌های نخبگان قدرت، برای پی بردن به ساختار طبقاتی و روابط درون گروهی آنان مورد نظر است. هدف دیگر تحقیق پاسخ به این پرسش است که قدرت عمل و تصمیم‌گیری این افراد چه مسائل اجتماعی را پدید می‌آورد یا تشدید می‌کند. در این رابطه می‌توان به نقش آنها در سیاست‌های شهری مثل توسعه شهر، کاربری زمین، توسعه

مناطق مختلف شهری و نیز عملکرد آنها در اداره شهر و تصمیمات بزنگاهی اشاره کرد. از طرف دیگر این مقاله سعی دارد بحث نخبگان را در یک ابرشهر بررسی کند؛ زیرا ابرشهر تهران اهمیت زیادی دارد. رشد ابرشهرها در جهان معاصر به یک مسئله مهم تبدیل شده است؛ به گفته کاستلز، «در جهان مدرن، سیطره و ابعاد ابرشهرها گسترش خواهد یافت؛ زیرا جمعیت، ثروت، قدرت و نوآوران از پس کرانه‌های بسط‌یافته این ابرشهرها به آنها جذب می‌شوند» (کاستلز، ۱۳۸۰: ۴۷۵). آینده بشر و هر یک از کشورهای دارای ابرشهرها به تکامل مدیریت این مناطق بستگی خواهد داشت. بنابراین بررسی ابرشهر فقط مطالعه یک شهر نیست بلکه به دلیل ماهیت ویژه و تأثیرات فزاینده آن بر یک کشور، مطالعه‌ای گسترده‌تر از بررسی یک شهر است. با این پیش‌فرض، نقش نخبگان قدرت و تأثیر آنها بر چنین شهری مطالعه می‌شود. در واقع، تهران یک مکان در نظر گرفته شده که به تحقیق در عملکردهای اجتماعی در آن می‌پردازیم.

مطالعات انجام شده در مورد نخبگان در ایران، بیشتر بر نخبگان سیاسی و جنبه سیاسی نخبه‌گرایی و رابطه میان نخبه‌گرایی و کثرت‌گرایی تأکید دارد. مروین زونیس^۱ در مطالعه نخبگان سیاسی عصر پهلوی، پیشینه اجتماعی آنها یعنی تحصیلات، سن و مذهب را ارزیابی کرده. هدف او تحلیل شکل‌گیری تحولات سیاسی ایران با استفاده از مطالعه نخبگان سیاسی است. علیرضا / زغندی ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران را بین دو انقلاب مشروطه و ۵۷ مطالعه کرده است. وی گروه‌هایی مثل انجمن‌ها و نهادهای اجتماعی را تحلیل کرده و درباره ویژگی‌هایی مانند منشأ اجتماعی افراد، مشاغل، تحصیلات و وضعیت خانوادگی مطالعه کرده است. زهرا / شجعی نیز نخبگان سیاسی ایران را از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی ۵۷ ارزیابی کرده؛ تمرکز کار او بر دولت است یعنی درباره افرادی مثل نمایندگان مجلس و وزرا پژوهش و با انجام یک کار پیمایشی، داده‌هایی شامل مشخصات اجتماعی، مشاغل، طبقه اجتماعی و تحصیلات را مطالعه می‌کند. پایان‌نامه‌های اندکی نیز در این حوزه انجام شده که مانند مطالعات ذکر شده بیشتر به نخبگان سیاسی توجه نشان داده‌اند^(۱). این مقاله به هیچ‌یک از این پایان‌نامه‌ها و مطالعات مراجعه جدی نمی‌کند؛ زیرا آنها فقط در حوزه مطالعاتی با این مقاله وجوه مشترک دارند و از نظر چارچوب نظری و روشی متفاوت هستند. این مقاله بر رویکرد نهادی در مطالعه نخبگان تأکید دارد که با مطالعات پیشین متفاوت است.

لازم به ذکر است که تحقیق در مورد قدرتمندان در عرصه شهر، به‌ویژه در شهر تهران، با

تحقیقات مشابهی که در عرصه ملی یا در مورد یک دولت انجام می‌گیرد متفاوت است. عرصه مدیریت شهری، عرصه‌ای بی‌ثبات و با تغییرات زیاد است و امکان دارد گروه‌های قدرت نیز به تناوب تغییر کنند؛ جابه‌جایی نخبگان در این اجتماع شهری بیش از عرصه‌های دیگر است. بنابراین باید این ویژگی را در مطالعه نخبگان شهر تهران مد نظر قرار داد.

روش‌شناسی

برای انجام این پژوهش از رویکرد روشی کیفی استفاده شده و تحلیل داده‌ها با توجه به این رویکرد صورت پذیرفته است. فرایند جمع‌آوری داده‌ها شامل دو مرحله است: مرحله اول عبارت است از: مطالعه اسناد و مدارک برای جمع‌آوری داده‌های اولیه و تعیین فهرست اولیه افراد؛ یعنی ابتدا نهادها و سازمان‌های مهمی که در محدوده تهران فعالیت می‌کنند و وظایف آنها مربوط به اداره شهر است انتخاب می‌شوند. مرحله دوم عبارت است از: مصاحبه، مشاهده و نیز مطالعه اسنادی مانند روزنامه‌ها، وبسایت‌ها، خبرگزاری‌ها، وبلاگ‌ها و ... (برای تکمیل اطلاعات)؛ یعنی در این مرحله، بعد از تعیین فهرست نهایی با افراد، مصاحبه می‌شود. این مصاحبه از نوع نیمه ساختارمند و با سؤالات باز است و محورهای آن از قبل تعیین شده است. هدف از مصاحبه، جمع‌آوری اطلاعات لازم درباره تصمیم‌گیری‌ها، فعالیت‌ها و روابط درون‌گروهی شامل روابط غیررسمی افراد، روابط کاری و شغلی است. بنابراین مصاحبه در کنار روش‌های دیگر، اطلاعات مورد نظر را تأمین خواهد کرد.

جامعه آماری تحقیق شامل دو گروه نخبگان سیاسی و مدیریت شهری است؛ بنابراین همه سازمان‌هایی که حوزه کاری و فعالیت آنان در چارچوب‌های سیاسی (در حوزه شهر تهران) و مدیریت شهری قرار دارد، انتخاب می‌شوند. این سازمان‌ها عبارت‌اند از: شهرداری، شورای شهر، استانداری تهران، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی استان تهران، اداره کل حفاظت محیط‌زیست استان تهران، فرماندهی انتظامی تهران بزرگ و راهنمایی و رانندگی تهران، سازمان مسکن استان تهران و سازمان نظام مهندسی ساختمان استان تهران. بدین ترتیب مشخص است که فقط همین سازمان‌ها وظایف سیاسی یا مدیریت و اداره شهر را در اختیار دارند؛ لذا از میان آنها نمونه‌گیری صورت نمی‌گیرد. رؤسای این نهادها جامعه آماری تحقیق را تشکیل می‌دهند. بعد از بررسی روابط افراد و پیوندهای گروهی، تعدادی از آنها که در گروه قدرت قرار نمی‌گیرند و روابط ضعیفی با دیگران، دارند حذف می‌شوند. در نهایت یک گروه ۱۶ نفره باقی می‌ماند که عبارت‌اند از: شهردار، هشت نفر از اعضای شورای شهر، معاونان ترافیک، شهرسازی، خدمات شهری و

معاون فنی و عمرانی شهردار، استاندار، رئیس پلیس تهران و رئیس نظام مهندسی ساختمان استان. گروه اصلی این افراد هستند و با بیشتر آنها نیز مصاحبه شده است. این تحقیق در زمستان ۱۳۸۴ انجام و طبعاً اطلاعات و داده‌ها در این محدوده زمانی جمع‌آوری شده است. لازم به توضیح است که دسترسی به این افراد با دشواری‌های فراوانی روبه‌رو بود. این امر زمان جمع‌آوری داده‌ها را طولانی کرد و باعث شد انجام مصاحبه با همه افراد میسر نشود. در واقع یکی از دشواری‌های پژوهش در حوزه نخبگان، دسترسی نداشتن به افراد است که باعث می‌شود محقق برای جمع‌آوری داده به روش‌های ترکیبی روی بیاورد.

مرور ادبیات نظری

اصطلاح «نخبگان» یا به‌طور عام «نخبه» در علوم اجتماعی و سیاسی مرتبط با بحث قدرت و تصمیم‌گیری است. «واژه نخبه می‌تواند برای کسانی به کار برده شود که در یک دسته‌بندی از فعالیت‌های اجتماعی نقش رهبری را بر عهده دارند: برای هنرمندان و ورزشکاران و نیز رهبران اقتصادی و سیاسی. در اینجا میان هنرمندان و سیاستمداران رهبر تفاوت آشکاری وجود دارد. در رهبری نوع اول ترجیح با میزان شأن، شهرت یا درآمد است، در حالی که در نوع دوم (گرچه ممکن است افراد شأن، شهرت، ثروت و یا هر سه را داشته باشند) ترجیح با افرادی است که در رأس یک سازمان اجتماعی هستند که ساختار قدرت داخلی دارد» (گیدنز، ۱۹۷۴: ۴).

بنابراین شهرت تنها مؤلفه مورد نظر نظریه‌پردازان این حوزه نیست، بلکه توان تصمیم‌گیری و جایگاه فرد در سلسله مراتب سازمان‌های اجتماعی نیز بسیار تعیین‌کننده است. این تعریف از نخبه و نیز بحث «نخبگان قدرت»، به‌طور خاص تحت عنوان تئوری نخبگان یا برگزیدگان حاکم در علوم اجتماعی مطرح شده است. این‌گونه تئوری‌ها در دو رویکرد اساسی خلاصه می‌شوند: ۱. تئوری نخبگان، که اول بار توسط پارتو و موسکا بیان شد ۲. تئوری طبقاتی یا طبقه اجتماعی، که از سوی مارکسیست‌ها بیان شده است. در این مقاله تمرکز بر روی رویکرد اول یعنی تئوری نخبگان است.

در تئوری کلاسیک نخبگان، گروه نخبه با تفکیک اقلیت حاکم از توده مشخص می‌شوند. پارتو، موسکا و روبرت میشل به‌عنوان متفکران کلاسیکی شناخته می‌شوند که اولین بار تئوری نخبگان را مطرح کردند، «هر سه به جدایی فرمانروایان از فرمانبرداران اعتقاد داشتند» (هیوز، ۱۳۶۹: ۲۲۵). آنها با تمرکز بر نخبگان تلاش کردند تا متغیر جدیدی را طرح و اهمیت آن را

گوشزد کنند. «موسکا معتقد است که سلطهٔ یک اقلیت سازمان‌یافته بر اکثریتی غیرمتشکل اجتناب‌ناپذیر است» (باتامور، ۱۳۸۱: ۷). «از دید پارتو در کلیه جوامع شناخته شده جدایی و به یک معنا تضاد انبوه افراد حکومت شده و گروه کوچکی از افراد مسلط که وی آنان را برگزیدگان می‌نامند وجود دارد» (آرون، ۱۳۶۳: ۱۶۳). بر این اساس، افراد نخبه یا برگزیدگان کسانی هستند که به نوعی تشکیلات، مراتب و سازماندهی دارند. روبرت میشل (۱۳۶۸) به‌طور خاص بر این سازماندهی تأکید و سعی می‌کند نخبگان را در سازمان‌های اجتماعی-سیاسی جست‌وجو کند. به همین دلیل وی نخبگان را یک گروه اقلیت می‌داند که در همه جا ظاهر می‌شوند، حتی در نهادها و سازمان‌های اجتماعی که در ظاهر قواعد و قوانین محکمی دارند. از نگاه پارتو (۱۹۶۸) در جامعه موقعیت‌ها و پایگاه‌هایی وجود دارد که قابل مشاهده و سنجش است، دستیابی به این موقعیت‌ها و قرارگرفتن در این پایگاه‌ها بسیار مهم و تأثیرگذار است و نخبگان در چنین موقعیت‌هایی یافت می‌شوند.

بر این اساس، سی‌رایت میلز به‌عنوان یک نظریه‌پرداز متأخر، نخبگان را با توجه به دسترسی و دستیابی آنها به ابزارها و منابع مهم تصمیم‌گیری تعریف می‌کند، منابعی که در نهادهای جامعهٔ مدرن پنهان هستند. از نگاه میلز، در جهان ما سازمان‌ها و نهادهای قدرتمندی شکل گرفته است که اثرگذاری آنها قابل مقایسه با دوره‌های قبلی نیست. به همین دلیل وی اشاره می‌کند که «گروهی از افراد به واسطه حضورشان در رأس سازمان‌ها و نهادهای مهم و سلسله مراتب قدرت، بر جامعه تسلط دارند و قدرت تأثیرگذاری آنها بسیار بیشتر از افراد معمولی است. اینان گروهی متشکل به نام نخبگان قدرت را پدید می‌آورند» (میلز، ۱۳۸۳: ۳۴). بنابراین در تئوری «نخبگان قدرت» باید به نقش سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی توجه شود.

در نتیجه از نگاه میلز برای بررسی گروه نخبگان قدرت باید به موارد زیر توجه شود: «۱. شناخت تمایلات و گرایش‌های مهم سازمانی، که ساختار یا زیرساخت عصر ما را تشکیل می‌دهند
 ۲. درک وجوه مشترک اجتماعی افرادی که پست‌های فرماندهی این سازمان‌ها را اشغال می‌کنند
 ۳. تصمیمات اتخاذ شده در رده‌های بالا» (میلز، ۱۳۸۳: ۳۸۹). همچنین در مطالعه گروه نخبگان علاوه بر ارزیابی جایگاه افراد در پست‌های سازمانی، لازم است به ساختار خود گروه‌های نخبه نیز توجه شود. به دیگر سخن، عوامل درون‌گروهی مشخص می‌سازند که آیا افراد پراکنده دارای قدرت را می‌توان یک گروه نخبه قدرت نامید یا خیر. در گروه نخبه، تصمیم‌گیری‌ها و در واقع ایفای نقش هماهنگ مانند یک گروه، اهمیت بالایی دارد. همچنین، یک جنبهٔ مهم در مورد گروه

نخبه، توجه به روابط درون‌گروهی نخبگان است؛ «میان آنها می‌توان روابط اجتماعی، فردی و نیز روابط کاری و شغلی را مشاهده کرد. اعضای این گروه دارای خصوصیات روانی، اجتماعی و منافع مشترک خاصی هستند» (اشرف، ۱۳۴۶: ۳۷۱). این پیوند محکم میان آنها سبب می‌شود تا از حالت افراد پراکنده به شکل گروه تأثیرگذاری تبدیل شوند که همکاری و وحدت میان آنها قابل مشاهده است، گرچه این همکاری در مواقع خاص (وقایع مهم) ظهور کند.

با این تعریف از گروه نخبه و بر اساس تئوری نخبگان، تحقیقات بسیاری در علوم اجتماعی صورت گرفته است. لیپست (۱۹۶۷) اشاره می‌کند که پژوهش درباره نخبگان یک دیدگاه جایگزین را در برابر مطالعات طبقات اجتماعی ایجاد کرده است. از منظری فرادست، مطالعات نخبگان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. مطالعاتی که به نهادهای اجتماعی توجه دارد و همچنین ویژگی‌های اجتماعی و ساختار گروه نخبه را مطالعه می‌کند. این رویکرد را که سعی می‌کند جایگاه نخبگان در جامعه را با نگاهی به نهادها و سازمان‌های اجتماعی مشخص کند، رویکرد نهادی^۱ نام نهاده‌اند. پس رهبران و قدرتمندان جامعه کسانی هستند که نهادهای مهم را در اختیار دارند. مطالعه سی‌رایت میلز تحت عنوان «نخبگان قدرت» اصلی‌ترین کار در این زمینه به شمار می‌رود. همچنین می‌توان به مطالعات ویلیام د/مهوف (۱۳۵۱) اشاره کرد که در همین رویکرد جای می‌گیرد.

۲. مطالعاتی که به ویژگی‌های فردی و عواملی به غیر از نهادهای اجتماعی توجه دارد. این تحقیقات شامل رویکرد عضوگیری^۲، رویکرد شهرت‌یابی^۳ و رویکرد تصمیم‌گیری^۴ است. مطالعات فلویید هانتز (۱۹۶۳) و همچنین تحقیق رابرت دال (۱۹۶۴) نمونه بارز استفاده از این رویکردها است.^(۳)

چارچوب نظری

در این مقاله «رویکرد نهادی» و تئوری «نخبگان قدرت» میلز مدنظر است. علت استفاده از رویکرد نهادی، توجه به جامعه ایران و نقش ویژه نهادهای اجتماعی به‌ویژه نهاد دولت در این جامعه است. بر اساس رویکرد این مقاله، جامعه ایران تحت تأثیر نهادهای قدرتمندی قرار دارد

-
1. Institutional approach
 2. Recruitment approach
 3. Reputational approach
 4. Decision-making approach

که اکثراً دولتی هستند. بنابراین به نظر می‌رسد که روش‌های رویکرد نهادی برای انجام تحقیقی در مورد نخبگان شهر تهران مناسب است و توان تبیین خوبی دارد. در حقیقت مقاله سعی دارد گروه نخبگان را در میان رؤسای نهادها و سازمان‌های اداره کننده شهر تهران جست‌وجو کند، زیرا این نهادها قدرت زیادی را در خود متمرکز کرده‌اند و بر شهر تهران اثرگذار هستند.

همان‌طور که اشاره شد، در بین گروه نخبگان قدرت، روابط فردی، کاری و شغلی برقرار است و این گروه خصوصیات روانی و منافع مشترک خاصی دارند. پس این ویژگی به‌عنوان شرط لازم تشکیل یک گروه نخبه قدرت مدنظر خواهد بود. از طرف دیگر به کنش‌های نخبگان و تصمیم‌گیری‌های مهم آنان نیز اشاره خواهیم کرد. در رویکرد ما گروه نخبگان قدرت دو جنبه اصلی دارند: ۱. جایگاه و سلسله مراتب ساختاری آنان (سازمان‌ها و نهادها) ۲. کنش‌های آنان (تصمیم‌گیری‌های آنها، به دلیل موقعیت و نیز دسترسی به ابزارها). در نتیجه یکی دیگر از شرط‌های شکل‌گیری گروه نخبه، وجود تصمیم‌گیری‌های مشترک و کنش‌های جمعی است.

همچنین با توجه به سؤالات تحقیق، متغیرهای اصلی در حالت کلی عبارت‌اند از: ۱. گروه قدرت؛ ۲. مسائل اجتماعی. رابطه بین این دو متغیر برای ما اهمیت زیادی دارد. اولین حدس ما این است که گروهی از سران نهادها و سازمان‌های مهم شهر یک گروه نخبه قدرت را با ویژگی‌های آن تشکیل می‌دهند. دومین حدس ما این است که نخبگان قدرت شهری با برخی از مسائل اجتماعی شهر تهران مرتبط‌اند. فعالیت‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و عملکرد آنان به نوعی با این مسائل اجتماعی رابطه دارد. همچنین تعدادی از مهم‌ترین مسائل اجتماعی شهر تهران^(۳) مد نظر قرار دارد که عبارت‌اند از: ۱. ترافیک و حمل و نقل ۲. آلودگی هوا ۳. اجرا نشدن برنامه‌ها و قوانین شهری؛ شامل طرح کاهش آلودگی هوا و عدم گسترش شهر. این مسائل با توجه به اهداف مقاله و با دلایل خاصی انتخاب شده‌اند. اول آنکه مسائلی انتخاب شده‌اند که در حوزه شهر تهران قرار دارند و مخصوص این شهر و از سویی کمتر به وضعیت کلی جامعه ایران وابسته‌اند. ویژگی دوم آن است که این مسائل به حوزه خاصی مربوط هستند، بدین معنی که در محدوده مسائل مدیریت شهری و مسائل مربوط به اداره شهر قرار می‌گیرند. انتخاب این مسائل بدان علت است که این مقاله فقط بر نخبگان قدرت حوزه مدیریت شهر تهران متمرکز است و بدیهی است که به مطالعه گروه قدرت اقتصادی و سیاسی نمی‌پردازد. مطالعه نخبگان سیاسی یا اقتصادی نیازمند تحقیق مستقل دیگری است. در نتیجه مسائل اجتماعی مورد نظر نیز متناسب با چارچوب مقاله انتخاب شده‌اند.

یافته‌های تحقیق

جامعه ایران جامعه‌ای دولتی است و وجود نهادهای دولتی بزرگ و گسترده از ویژگی‌های بارز آن است. «نهاد یکپارچه دولت» کل جامعه را در بر گرفته و نمی‌توان هیچ سازمان اجتماعی دیگری را یافت که قابل مقایسه با نهاد دولت باشد. بعد از آنکه دولت مدرن در دوران معاصر استقرار پیدا می‌کند، خود دولت و تشکیلات آن به‌عنوان یک نهاد بزرگ شروع به رشد و گسترش کرده و در کنار آن نیز نهادهای وابسته‌ای شکل می‌گیرد که روز به روز بر قدرت و گستردگی آنها افزوده می‌شود. بدین ترتیب با شکل‌گیری و رشد نهادهای مدرن در ایران، جامعه‌ای پدید می‌آید که مشخصه اصلی‌اش همین وجود نهادهای قدرتمند در آن است. رشد نهادها در ایران و در واقع نهادی شدن جامعه، شامل جوامع محلی و اجتماعات شهری نیز می‌شود. به دیگر سخن، شهرها نیز متأثر از عرصه وسیع‌تر (یعنی کل جامعه)، هر چه بیشتر تحت سلطه سازمان‌ها و نهادهای جدید در می‌آیند. بدین ترتیب این ویژگی سبب می‌شود نخبگان قدرت شهری نیز در همین نهادها و سازمان‌های قدرتمند ظهور کنند.

از این رو، در این پژوهش برای تهیه فهرستی از افراد عضو گروه نخبه قدرت، ابتدا رؤسای هشت سازمان اداره‌کننده شهر تهران ارزیابی شده و سپس روابط کاری و غیرکاری میان این افراد مطالعه می‌شود. روابط کاری را با توجه به روابط نهادها، کمیته‌ها، گروه‌های کاری و جلسات مشترک میان افراد تعیین می‌کنیم و در مرحله بعد روابط غیرکاری افراد نیز مطالعه می‌شوند. در این مرحله عضویت در گروه‌ها و جناح‌بندی‌های داخل قدرت و روابط درون‌گروهی میان افراد مدنظر است. هدف ما این است که ببینیم آیا افرادی که با یکدیگر روابط کاری دارند، دارای اشتراکات دیگر نیز هستند یا خیر. در نهایت پس از بررسی رؤسای سازمان‌های مورد نظر، یک گروه ۱۶ نفره باقی می‌ماند که روابط تقریباً گسترده‌ای دارند. این افراد عبارت‌اند از: شهردار، هشت نفر از اعضای شورای شهر، معاونان ترافیک، شهرسازی، خدمات شهری و معاون فنی و عمرانی شهردار، استاندار، رئیس پلیس تهران و رئیس نظام مهندسی ساختمان استان. این افراد حداقل روابط کاری با هم دارند، اعضای کمیته‌های مشترکی هستند، در جلساتی به‌طور مستمر یکدیگر را ملاقات می‌کنند و کارهای جمعی انجام می‌دهند.

شهردار، معاونانش و اعضای شورای شهر، جلسات بسیاری با یکدیگر دارند که به صورت رسمی یا غیررسمی برگزار می‌شود. شهردار با معاونانش به‌طور مرتب جلسه کاری دارند و به این دلیل که در یک سازمان فعالیت می‌کنند، تعداد این جلسات زیاد است. به‌طور معمول تصمیم‌گیری‌های شهرداری در جلساتی با حضور شهردار و همه معاونان او انجام می‌شود که به

جلسه شورای معاونین مشهور است. از طرف دیگر اعضای شورای شهر نیز با شهردار و معاونان شهرداری، جلسات کاری زیادی دارند. همه آنها در یک مجموعه هستند و رابطه شورای شهر و شهرداری بسیار تنگاتنگ است. اعضای شورای شهر با شهردار جلسات زیادی دارند و در مورد انواع مسائل شهری تصمیم‌گیری می‌کنند. «بودجه شهرداری را شورای شهر تصویب می‌کند و از طرف دیگر بسیاری از فعالیت‌های شهرداری نیاز به تأیید شورا دارد» (کامیار، ۱۳۸۲، ۵۱). بنابراین خود به خود، شهردار و معاونانش مجبورند با اعضای شورا رابطه داشته باشند؛ چه برای تامین بودجه خود و چه برای تصویب انواع فعالیت‌هایی که باید در شهرداری صورت گیرد. بنابراین اعضای شورای شهر، شهردار و معاونانش به‌طور کامل یکدیگر را می‌شناسند و با یکدیگر رابطه کاری دارند، این افراد در مصاحبه‌ها نیز به این موضوع اشاره کرده‌اند.

اعضای شورای شهر و شهرداری با استاندار، رئیس پلیس و رئیس راهنمایی و رانندگی نیز جلسات کاری دارند. یک نمونه از این جلسات، کمیته‌های مربوط به آلودگی هوای تهران است. دو کمیته مختلف در مورد آلودگی هوای تهران وجود دارد: «کمیته اجرایی کاهش آلودگی هوای تهران» و همچنین «کمیته هماهنگی و نظارت مواقع اضطرار آلودگی هوای تهران». اعضای این کمیته‌ها عبارت‌اند از: استاندار، مسئولان شهرداری، شورای شهر و پلیس. آنها در این جلسات یکدیگر را ملاقات و به صورت جمعی در مورد مسائل مربوط به آلودگی هوا تصمیم‌گیری می‌کنند.

علاوه بر جلسات رسمی که همه این افراد در آن شرکت دارند، خود افراد نیز در مصاحبه‌ها به روابط کاری بین خودشان اشاره می‌کنند و هر فرد رابطه کاری خود را با دیگران توضیح می‌دهد. خلاصه این اطلاعات در جدول ۱ آمده است، که نشان دهنده تعداد روابط کاری و غیرکاری هر یک از افراد با دیگران است.

جدول ۱. حوزه‌های کاری و تعداد روابط افراد با دیگران

تعداد افراد مرتبط (نفر)	حوزه کاری					پست سازمانی	افراد
	رابطه کاری	عمران شهر	خدمات شهری	مسکن	ترافیک		
۶	۸	+			+	استاندار	کامران دانشجو
۸	۷	+			+	رئیس شورای شهر	مهدی چمران
۷	۸	+	+		+	شهردار	محمد باقر قالیباف
۳	۸		+			معاون خدمات شهری شهرداری	مسعود کرباسیان
۷	۸	+				معاون فنی و عمرانی شهرداری	احمد دنیامالی
۵	۸			+		معاون شهرسازی شهرداری	جلیل حبیب‌الهیان
۲	۱۲				+	معاون ترافیک شهرداری	مهرداد تقی زاده
۳	۱۰				+	رئیس پلیس تهران	مرتضی طلایی
۵	۹	+		+	+	عضو شورای شهر	مسعود زربافان
۵	۱۰	+		+	+	عضو شورای شهر	حسن بیادی
۸	۷	+		+	+	عضو شورای شهر	امیررضا واعظ آشتیانی
۶	۹	+		+	+	عضو شورای شهر	حمزه شکیب
۵	۱۰	+		+	+	عضو شورای شهر	نادر شریعتمداری
۸	۷	+		+	+	عضو شورای شهر	حسن زیاری
۷	۷	+		+	+	عضو شورای شهر	خسرو دانشجو
۱۲	۱			+		رئیس سازمان نظام مهندسی	حمید بهبهانی

همان‌طور که مشاهده می‌شود تعداد این روابط زیاد است و تقریباً همه این ۱۶ نفر یکدیگر را در جلسه‌ها و کمیته‌ها ملاقات می‌کنند. ملاحظه می‌شود که به‌طور متوسط هر فرد با ۸ نفر، روابط کاری دائمی و با ۶ نفر نیز روابط غیرکاری نزدیک دارد. در نتیجه به‌طور میانگین هر فرد با ۱۴ نفر ارتباط نزدیک کاری یا غیرکاری دارد. بنابراین مشاغل و سازمان‌های آنها باعث می‌شود

در میان آنان پیوندهای گروهی پدید آید و افراد بعد از مدتی اعضای گروه را به واسطه ارتباطهای شغلی بشناسند. بنابراین از نظر کاری می‌توان آنها را یک گروه دانست. در حقیقت تعداد پیوندهایی که میان اشخاص وجود دارد، برای تشکیل یک گروه منسجم کفایت می‌کند.

روابط غیرکاری

از طرف دیگر روابط غیرکاری نیز در میان این افراد دیده می‌شود. این روابط غیرکاری از سه منظر قابل بررسی است: ۱. بررسی‌های به عمل آمده نشان می‌دهد که می‌توان مدیران شهری را جزء یک جناح سیاسی دانست. بیشتر آنها با وجود تفاوت در گرایش‌ها، در جناح سیاسی مشابه (جناح اصولگرایان) قرار دارند. ۲. باید به وجود سازمان غیررسمی در بین آنها اشاره کرد که خارج از چارچوب‌های رسمی و سازمانی عمل می‌کند و به روابط بین آنان مربوط می‌شود. ۳. توافق و هماهنگی میان افراد نیز زیاد است، این توافق در عملکرد و تصمیم‌گیری‌های آنان در مورد مسائل شهر نمایان است که خود نشان دهنده وجود روابطی فراتر از روابط رسمی شغلی است.

به لحاظ جناح بندی‌های سیاسی باید اشاره کرد که اعضای شورای شهر تهران جزء گروهی هستند که به نام آبادگران شناخته می‌شوند^(۴). در تقسیم‌بندی‌های سیاسی، این گروه را در دسته جناح اصولگرایان قرار می‌دهند. بنابراین اعضای شورا نیز در این جناح سیاسی قرار می‌گیرند. از طرف دیگر شهردار را نیز می‌توان در جناح اصولگرایان قرار داد. او یک شخصیت نظامی است که قبل از انتخاب شدن به‌عنوان شهردار، فرمانده نیروی انتظامی و فرمانده نیروی هوایی سپاه پاسداران بوده است. از طرف دیگر در انتخابات ریاست جمهوری نهم، از سوی طیفی از اصولگرایان (جمعیت ایثارگران) به‌عنوان نامزد معرفی شد. رئیس پلیس تهران را نیز می‌توان نزدیک به اصولگرایان قلمداد کرد. او یک نظامی است و چند سال با شهردار در نیروی انتظامی همکاری کرده است و گرایش سیاسی آنها نزدیک به یکدیگر است؛ زیرا قالیباف، وی را در آن زمان به‌عنوان رئیس پلیس تهران منصوب کرده و روابط آنها نیز نزدیک است. استاندار را نیز باید نزدیک به جناح اصولگرایان قلمداد کرد. او از سوی دولت برای پست استانداری انتخاب شده و سمت استاندار سیاسی دارد و استانداران به‌طور معمول با گرایش نزدیک به دولت انتخاب می‌شوند.

همچنین، یکی از وجوه مشترک چند نفر از مدیران شهری، حضور در دانشگاه است. چهار نفر از افراد مورد نظر در یک دانشگاه تدریس می‌کنند، آنها استاد دانشگاه علم و صنعت ایران هستند. رئیس نظام مهندسی، دو عضو شورای شهر (زیاری، شریعتمداری) و استاندار در دانشکده

عمران و دانشکده مکانیک این دانشگاه تدریس می‌کنند. بنابراین این چهار نفر علاوه بر آشنایی کامل با یکدیگر، گرایش سیاسی مشابه نیز دارند و همگی در جناح اصولگرایان قرار می‌گیرند. در مورد معاونان شهرداری باید اشاره کرد که آنها حداقل با شهردار همسو هستند؛ گرچه ممکن است گرایش سیاسی آنها خیلی یکسان نباشد، نمی‌توانند به‌طور کامل افکار متضادی با یکدیگر داشته باشند؛ زیرا شهردار آنها را انتخاب کرده است و باید تحت سرپرستی وی فعالیت کنند. از طرف دیگر این افراد، در سطح مدیریت اجرایی فعالیت می‌کنند و نباید فقط گرایش‌های سیاسی آنها را به‌عنوان ملاک در نظر گرفت. در نتیجه باید به روابط کاری و غیرکاری آنها با افراد دیگر نیز توجه کرد. به دیگر سخن، این افراد مدیران اجرایی هستند و بنابراین با دیگر افراد مورد نظر ما که بیشتر مدیران سیاسی هستند، تفاوت دارند.

نتیجه می‌گیریم که در یک دسته‌بندی کلی می‌توان مدیران شهری را جزء یک جناح سیاسی دانست و گفت، بیشتر آنها با وجود تفاوت در گرایش‌ها، در جناح سیاسی مشابه قرار دارند و از این نظر اشتراک‌هایی دارند، بیشتر آنها در جناح اصولگرایان قرار می‌گیرند. البته باید به تفاوت‌های موجود در این جناح و به دسته‌بندی‌های درون جناحی نیز توجه کرد؛ اما به‌طور کلی این افراد اختلاف نظر بنیادین سیاسی با یکدیگر ندارند. این مسئله باعث می‌شود تا یک اشتراک حداقلی میان آنها پدید آید.

در مورد توافق‌ها و تصمیم‌گیری‌های گروه باید اشاره کرد که گفته‌های خود افراد، در مصاحبه‌ها، وجود روابط غیررسمی میان آنان را تأیید می‌کند. افراد در تشریح روابط خود با دیگران به روابط غیرکاری و پیوندها و آشنایی‌های فراتر از روابط رسمی اشاره می‌کنند. همچنین بیشتر آنها تمایل دارند جلسات کاری مشترک به‌طور غیررسمی نیز برگزار گردد تا هماهنگی‌های بیشتری حاصل شود. مصاحبه‌شوندگان بر رای‌زنی‌های قبل از برگزاری جلسات رسمی تأکید دارند و لازم می‌دانند که با چنین تعاملاتی وارد تصمیم‌گیری‌های جمعی شوند. در واقع آنها این نوع روش‌های تصمیم‌گیری را مفیدتر از دیگر راه‌ها می‌دانند. بدین ترتیب مشخص است که اگر آنها بخواهند تصمیمی در مورد شهر بگیرند- برای مثال در مورد اجرای یک طرح- ابتدا با یکدیگر مذاکره و سپس اگر لازم باشد جلسات رسمی برگزار می‌کنند؛ اما همین جلسات رسمی نیز متأثر از جلسات غیررسمی و مذاکرات است. بنابراین اعضای گروه از روشی استفاده می‌کنند که به آنها آزادی عمل بیشتری بدهد تا بتوانند آنچه را می‌خواهند به‌دست بیاورند. در واقع آنها تمایل دارند که از قید و بند روش‌ها و محدودیت‌های سازمان‌های رسمی رها شوند.

در همین باره باید به تصمیم‌گیری دربارهٔ یک حادثهٔ خاص اشاره کرد که وجود رای‌زنی‌های غیررسمی و تعاملات فراسازمانی میان افراد را تأیید می‌کند^(۵). نوع عملکرد مدیران در مورد این واقعه قابل توجه است. مدیران شهر می‌خواهند یک پروژهٔ عمرانی در دسرساز را انجام دهند؛ آنها برای امتداد دادن یک بزرگراه باید تعداد زیادی درخت را قطع کنند. این کار خیلی سریع و در طول دو شب متوالی انجام می‌شود. بعد از پایان یافتن عملیات قطع درختان توجه عمومی به سوی آن جلب و از آن انتقاد می‌شود؛ واضح است که مدیران از این واقعه مطلع بوده‌اند. برای انجام این کار (قطع درختان پارک) ابتدا مدیران شهری با یکدیگر مشورت کرده و بعد از آنکه به توافق رسیدند، کار را انجام داده‌اند. خود شهردار بعد از حادثه اشاره می‌کند که به‌طور شفاهی گفت‌گوهایی صورت گرفته و حتی مجوز لازم داده شده بود^(۶)؛ بدین معنی که مسئولان شهری با یکدیگر صحبت و توافق کرده‌اند و اگر هم مجوزی نیاز بوده، قول آن از طرف افراد مسئول داده شده است. در واقع مجوز چیزی جز نظر مساعد افراد (بقیهٔ مسئولان) نیست؛ زیرا آنها هستند که باید مجوز را صادر کنند و مرجع دیگری وجود ندارد. مسئله‌ای که شهردار بدان اشاره می‌کند بیان همین موضوع است؛ یعنی ما اجازهٔ چنین کاری را داشتیم؛ زیرا به توافق رسیده بودیم. این حادثه نمونه خوبی است برای آنکه رای‌زنی‌های غیررسمی میان افراد را نشان دهیم.

بدیهی است با شناختی که این افراد از یکدیگر دارند، روابطی میان آنها پدید می‌آید که نمی‌توان آن را محدود به رابطهٔ دو مسئول یا رئیس دو سازمان مختلف دانست. تصمیم‌گیری در مورد این حادثه خاص نشان می‌دهد که یک سازمان غیررسمی در میان افراد به‌وجود می‌آید که ورای روابط سازمانی عمل می‌کند. مدیران شهر با یکدیگر مذاکره، یکدیگر را قانع و برای انجام طرح‌ها و ایده‌هایشان موافقت یکدیگر را جلب می‌کنند. در واقع محیط آنها مشخص و محدود است، آنها در محیط رؤسای سازمان‌های مهم شهر زندگی می‌کنند و در این محیط محدود، افراد زیادی وجود ندارند. آنها تعداد اندکی هستند که یکدیگر را می‌شناسند و با یکدیگر توافق می‌کنند. انجام شدن یا نشدن کارها و طرح‌ها به این توافق وابسته است. حادثه مورد نظر نیز وجود چنین توافقی را نشان می‌دهد.

دو حلقه قدرت

باید متذکر شد که مطالعهٔ تصمیم‌گیری‌های افراد و توجه به چند حادثه خاص نشان می‌دهد که در درون خود گروه (گروه ۱۶ نفره) دو حلقهٔ متفاوت وجود دارد که نشان از گرایش‌های درون‌گروهی دارد. هرچه کل گروه در تصمیم‌گیری‌ها و عملکرد هماهنگ هستند، نمی‌توان وجود

دو حلقه متفاوت را نادیده گرفت. در واقع افراد این دو حلقه از طرفی اهداف و گرایش‌های متفاوت دارند و از طرف دیگر مجبورند تا با افراد حلقه دیگر نیز همکاری کنند. بنابراین در مواردی که اختلاف میان آنها زیاد باشد می‌توان تفاوت گرایش‌ها و عملکردها را شاهد بود و در موارد دیگر این تفاوت‌ها چندان آشکار نخواهد شد. حلقه اول شامل شش عضو شورای شهر، استاندار و رئیس نظام مهندسی و حلقه دوم شامل شهردار، معاونان شهرداری، دو عضو شورا و رئیس پلیس است. حلقه اول، حول اعضای شورای شهر شکل گرفته است و از نظر جناح‌بندی‌های سیاسی، همه اعضای شورای شهر که در این حلقه قرار دارند از اعضای اصلی و مؤثر گروه آبادگران شورا هستند. حلقه دوم، ترکیبی از نیروهای شهرداری و شورای شهر است. با انتخاب شهردار جدید (قالیباف)، نیروهای تازه‌ای وارد این عرصه شدند و با تعدادی از نیروهای قدیمی، یک حلقه قدرت جدید را شکل دادند.

دو اتفاق مختلف وجود چنین حلقه‌هایی را تأیید می‌کند. حادثه اول، در زمان رأی‌گیری برای انتخاب شهردار جدید (قالیباف) روی می‌دهد. در این رأی‌گیری شهردار با هشت رأی موافق اعضای شورای شهر تهران، انتخاب می‌شود؛ بنابراین دقیقاً هفت نفر به شهردار رای نمی‌دهند^(۷). یکی از اعضای شورا در مورد انتخاب شهردار جدید و اختلاف با مخالفان شهردار می‌گوید: «دوستان ما [مخالفان شهردار] می‌خواستند همه چیز را قبضه کنند؛ اما ما نسبت به شهر احساس مسئولیت می‌کردیم...»^(۸). در نتیجه این هفت نفر مرزبندی جدی با شهردار دارند و در عمل نیز مخالفت‌هایی را با او نشان می‌دهند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

اتفاق دوم تشکیل نشدن دو جلسه شورای شهر است. بدین ترتیب که دو جلسه شورای شهر در دو روز متوالی به علت حاضر نشدن هفت نفر از اعضای شورا، به حد نصاب لازم نرسید و برگزار نشد^(۹). این دو جلسه به درخواست شهردار تشکیل شده بود و جزء جلسات فوق‌العاده شورا محسوب می‌شد. موضوع این بود که شهرداری لوایحی را به شورای شهر داده بود تا در این جلسات به بحث و مطالعه گذاشته شود؛ اما تعدادی از اعضا به‌طور دسته‌جمعی در این دو جلسه حاضر نمی‌شوند و جلسه به حد نصاب نمی‌رسد. شرکت نکردن هفت نفر از اعضا در دو جلسه متوالی نشان می‌دهد که آنها با یکدیگر هماهنگ هستند و با توافق دست به این اقدام زده‌اند و این امر نمی‌تواند اتفاقی باشد، به علاوه شواهد دیگری مثل موضع‌گیری‌های آنان در جلسات شورا نیز هماهنگی میان آنها را تأیید می‌کند. با دقت در نام آنها متوجه می‌شویم که بیشتر این افراد جزء حلقه مخالف شهردار هستند^(۱۰)؛ آنها در انتخاب شهردار نیز به وی رأی ندادند.

می‌توان به مصاحبه‌های افرادی اشاره کرد که از دو طیف متفاوت هستند. هر کدام از آنها به اختلاف با طیف دیگر اشاره و سعی می‌کند تا از گروه خود را منطقی و عقاید دیگران را غیرمنطقی، غیرکارشناسانه و غرض‌ورزانه نشان دهد. یکی از آنها در مورد طیف دیگر این‌چنین می‌گوید: «همیشه حق با اکثریت نیست. دلیل نمی‌شود چون یک اکثریتی در یک جمع رأی می‌دهند، آن رأی درست باشد. البته باید به لحاظ دیدگاهی به رأی اکثریت احترام بگذاریم؛ اما به لحاظ محتوایی می‌بینیم که این کار، کار منطقی و اصولی نبوده، لذا اینجاست که یک چالش جدی در آن سازمان یا تشکیلات ایجاد می‌شود» (مصاحبه با یکی از اعضای شورای شهر تهران، ۱۳۸۴/۱۱/۱۲).

هر چند مدیران شهر به دو گرایش مختلف تقسیم می‌شوند، این به آن معنی نیست که افراد هر یک از این حلقه‌ها با افراد حلقه دیگر رابطه ندارند. مسلم است افراد هر کدام از این گروه‌ها روابط نزدیکی با هم‌گروهی خود دارند و در درون گروه خودشان منسجم‌تر و هماهنگ‌تر هستند؛ اما بین این دو گروه نیز روابطی وجود دارد. در ضمن افرادی نیز هستند که نقش میانجی را در مواقع بروز اختلاف‌های شدید بازی می‌کنند؛ مثلاً در مورد حادثه قطع درختان این موضوع کاملاً آشکار است؛ زیرا در نهایت مدیران شهر بر سر این مسئله توافق کردند و اختلاف نظرها به گونه‌ای کنار گذاشته شد. یکی از مصاحبه‌شوندگان در جواب این سؤال که در مواقع اختلاف نظر میان دو طیف در نهایت چه خواهد شد، می‌گوید: «من فکر می‌کنم آخرش یک حکم باید بیاید و قضاوت کند. فرض کنید در یک جمع مثلاً ۹ نفره، وقتی نتوانند به تعامل برسند من فکر می‌کنم باید یک شیخ‌الرئیس بیاید آن وسط، نگاه‌های طرفین را بررسی کند و بعد آن آقایان را دعوت به یک آرامشی کند در جهت حفظ جلسه. چون آن پنج نفر پای موضع خود ایستاده‌اند و آن چهار نفر هم همین‌طور...» (همان). در واقع توافقاتی جمعی بین کل گروه را نمی‌توان نادیده گرفت.

نخبگان و مسائل اجتماعی

وجود رابطه میان گروه قدرت و مسائل اجتماعی از دو جنبه یا با توجه به دو دلیل قابل تأیید است. دلیل اول آنکه، گروه مورد نظر با بیشتر مسائل اجتماعی مطرح شده سروکار دارند و این مسائل در حوزه کاری رسمی آنها قرار می‌گیرد. مسائل سه حوزه ترافیک، آلودگی هوا و اجرا نشدن برنامه‌ها به‌طور مستقیم به آنان مربوط است.

برای مثال موضوع ترافیک نهادها و سازمان‌های مشخصی دارد که شهردار، استاندار، اعضای شورای شهر و نیروی انتظامی همه در این تشکیلات گسترده عضو هستند. مسئولان شهرداری، سازمان تاکسیرانی، شرکت واحد اتوبوسرانی و مترو را کنترل می‌کنند، همچنین تشکیلاتی در زمینه کنترل ترافیک دارند. اعضای شورای شهر نیز بر کار شهردار و معاونانش نظارت و با این سازمان‌ها ارتباط دارند. رئیس نیروی انتظامی تهران نیز پلیس راهنمایی و رانندگی را که در کنترل ترافیک نقش عمده‌ای دارد، در مجموعهٔ خویش اداره می‌کند. همین‌طور استاندار با ترافیک سروکار دارد، وی در «کمیتهٔ هماهنگی و نظارت مواقع اضطرار آلودگی هوای تهران» نماینده دارد و از این طریق طرح‌هایی نیز در زمینه ترافیک عرضه می‌شود^(۱۱).

این افراد در مورد آلودگی هوا نیز نقش دارند. دو کمیته در مورد آلودگی هوای تهران وجود دارد به نام «کمیتهٔ اجرایی کاهش آلودگی هوای تهران^(۱۲)» و «کمیتهٔ هماهنگی و نظارت مواقع اضطرار آلودگی هوای تهران^(۱۳)» که در هر دوی این کمیته‌ها، افراد مذکور عضو هستند. استاندار، مسئولان شهرداری، نیروی انتظامی و شورای شهر در کمیته مواقع اضطرار عضویت دارند. در کمیتهٔ کاهش نیز نماینده نیروی انتظامی، شهرداری و استانداری حضور دارند. کمیتهٔ کاهش در محورهایی شامل حمل و نقل، سوخت، مدیریت ترافیک و آموزش ترافیک فعالیت می‌کند و در حقیقت این کمیته مسئول اجرایی کاهش آلودگی هوای تهران است و برنامه‌های مربوط به کاهش آلودگی هوا را اجرا می‌کند. کمیته مواقع اضطرار نیز در موقعیت‌های ضروری و خاص که آلودگی از حد مشخصی بالاتر می‌رود، تشکیل می‌شود (مثل بحران آلودگی هوای تهران در آذرماه ۱۳۸۴) و وظیفهٔ مدیریت کردن مواقع ضروری را بر عهده دارد.

در مورد اجرای برنامه‌ها و طرح‌های شهری نیز این سازمان‌ها دخالت دارند و حتی اجرا و برنامه‌ریزی بسیاری از این برنامه‌ها به‌طور کامل بر عهدهٔ این سازمان‌هاست؛ برای مثال اجرای برنامه‌های کاهش آلودگی هوا و جزئیات آن (گسترش حمل و نقل عمومی و کاهش مصرف سوخت) برعهده شهرداری، استانداری، شورای شهر و نیروی انتظامی است. برنامه‌های عمران شهری و کنترل ساخت و ساز و گسترش شهر نیز بر عهده شهرداری، شورای شهر و نظام مهندسی ساختمان است.

بنابر آنچه گفته شد، وجود رابطهٔ کاری میان گروه قدرت و مسائل اجتماعی، بیانگر تأیید فرضیه تحقیق است؛ زیرا تمام فعالیت‌های آنها به‌طور مستقیم به مسائل مربوط می‌شود. آنها بیشتر نهادهای مرتبط با مسائل اجتماعی را در اختیار دارند. این امر باعث می‌شود که این افراد از عوامل اصلی باشند؛ زیرا رقیب جدی در این عرصه ندارند و تنها عامل اساسی هستند که در

کنترل و برنامه‌ریزی در زمینه مسائل اجتماعی نقش دارند؛ برای مثال سازمان‌هایی که گسترش شهر را کنترل می‌کنند شامل شهرداری و شورای شهر هستند که در اختیار آنان است و نیروی موازی وجود ندارد.

اما دلیل دوم شدت این رابطه و تأثیر قابل توجهی است که آنها بر مسائل اجتماعی دارند. یعنی علاوه بر آنکه از نظر کاری با این مسائل رابطه دارند، دامنه و شدت تأثیر این افراد بر مسائل مورد نظر نیز زیاد است. اختیار عمل آنها در حوزه‌های کاریشان مناسب و به همین دلیل دامنه تأثیرشان بر مسائل اجتماعی زیاد است. همچنین به دلیل در اختیار داشتن نهادهای مهم شهر، ابزارهای تأثیرگذاری را نیز در دست دارند. داده‌های حاصل از مصاحبه‌ها نیز وجود این اختیار عمل را تأیید می‌کند؛ بیشتر مصاحبه‌شوندگان اشاره می‌کنند که در حیطه موضوع کاری خود (مثلاً ترافیک یا آلودگی هوا) اختیار نسبتاً مناسبی دارند و می‌توانند سیاست‌های مورد نظرشان را اجرا کنند.

در مباحث تخصصی و تصمیم‌گیری‌هایی که نیاز به نظر کارشناسی دارد نیز اختیار عمل افراد مورد نظر ما کم نیست و آنان در این حوزه‌ها هم می‌توانند سیاست‌ها و اهداف خود را به اجرا درآورند. این افراد فقط مدیران و مجریانی نیستند که از خود اختیاری نداشته و مجبور باشند فقط بر اساس دستورالعمل‌ها سازمان خود را اداره کنند. یکی از مصاحبه‌شوندگان در جواب این سؤال که آیا در بیشتر موارد طرح‌های کارشناسان اجرا می‌شود یا خیر، می‌گوید: «نه! معمولاً کار را به کارشناسان می‌سپارم و بعد نظرات کارشناسان را بررسی می‌کنم. اگر نظر من با نظر کارشناسان مغایر باشد، معمولاً از آنها می‌خواهم که کار کارشناسی عمیق‌تر انجام دهند. این‌گونه نیست که حتماً این نظر [نظر کارشناسان] را بپذیرم» (مصاحبه با یکی از اعضای شورای شهر تهران، ۸۴/۱۱/۱۲). دلیل این امر آن است که در موضوعات شهری همواره جزئیات زیادی در مورد یک پروژه یا یک تصمیم خاص وجود دارد و راه‌حل‌های موجود برای یک مسئله نیز نسبی هستند و هر یک منافع و مضرات خود را دارند. این نسبی بودن مباحث و وجود آیتم‌های زیاد در مسائل تحلیلی به‌ویژه در مسائل شهری باعث می‌شود طرح‌های کارشناسی احتیاج به نوعی تفسیر داشته و انعطاف‌پذیر باشند.

یکی از مصاحبه‌شوندگان اشاره می‌کند: «بعضی از این نگاه‌های کارشناسی خوب تجزیه و تحلیل نمی‌شود و در بعضی موارد آنها محکم می‌ایستند که ما درست می‌گوییم. وقتی تحلیل‌های جدید می‌آوری با ظرافت‌های خودشان سعی می‌کنند که به نوعی خودشان را به تعامل برسانند، چون بعضی‌ها فکر می‌کنند که نظرشان وحی منزل است. بحث‌های کارشناسی،

مطلق نیست بلکه نسبی است» (مصاحبه با یکی از اعضای شورای شهر تهران، ۸۴/۱۱/۱۲). یعنی این مدیر است که باید طرح‌ها را ارزیابی، تفسیر و اولویت‌بندی کند و با توجه به نظر خود تعدادی را برگزیند؛ اما نکته اصلی در وجود اختیار عمل است. مدیر اختیار رد یا قبول طرح‌ها و گزینه‌های مختلف را دارد و همین اختیار است که فراتر از هر دلیل کارشناسانه‌ای عمل می‌کند. طرح‌های کارشناسی یا آنچه قدرتمندان «کار کارشناسی» می‌خوانند، نه تنها مانعی برای دستیابی آنان به اهداف خود نیست بلکه به‌عنوان توجیه مناسبی برای اهداف و نیت آنان عمل می‌کند. در واقع کار کارشناسی دستاویزی برای قدرتمندان است تا بدین ترتیب بتوانند اهداف خود را در پشت آن پنهان سازند. آنها می‌توانند به راحتی طرحی را به بهانه غیرکارشناسی بودن رد کنند و یا برعکس، طرحی را به بهانه کارشناسانه بودن انتخاب نمایند. در واقع مرز میان کارشناسی و غیرکارشناسی بودن خیلی مشخص نیست و با توجه به معیارهای گوناگون و اهداف مختلف، متفاوت است. در نتیجه از این لحاظ مشکلی برای گروه قدرت وجود ندارد، آنها می‌توانند طرح‌های کارشناسی شده را نیز رد کنند. آنها در ساختارهای تصمیم‌گیری سازمان‌ها اختیار عمل خود را از دست نمی‌دهند. کارشناسان فقط می‌توانند امتیازات و یا ویژگی‌های یک طرح را بازگو کنند؛ اما انتخاب و اجرای یک طرح یا یک ایده در اختیار مدیران است.

نکته دیگر، توجه به تأثیرگذاری کل گروه است و نه افراد مجزا از هم. تأثیرگذاری و اختیار عمل هر یک از افراد در مورد مسائل اجتماعی در حد متوسط است؛ اما جمع افراد و کل گروه آنان تأثیر زیادی بر مسائل اجتماعی دارند. وقتی افراد با یکدیگر یک گروه را شکل می‌دهند و به‌طور هماهنگ عمل کنند، اختیار عمل و وظایف آنان با یکدیگر ترکیب شده، تأثیرگذاری بیشتری را ایجاد می‌کند. بنابراین تأثیر گروه قدرتمندان بر مسائل شهری بسیار بیشتر از تأثیر تک‌تک آنهاست. مطالعه حوادث خاص، نشان داد که آنها با توافق بر سر یک مسئله می‌توانند آن را به سرانجام برسانند، حادثه قطع درختان لویزان نمونه‌ای از این توافق‌ها است.

با توجه به دلایلی که گفته شد، رابطه میان این گروه و مسائل اجتماعی، رابطه‌ای علی و معلولی است؛ زیرا از یک طرف این افراد عامل مهم و تأثیرگذاری بر متغیر وابسته ما هستند (در واقع آنها تنها عامل تأثیرگذار برجسته یا به دیگر سخن، بی‌رقیب‌ترین عامل هستند) و مسائل اجتماعی مورد نظر در حوزه کاری آنها قرار می‌گیرد و از طرف دیگر شدت این تأثیر نیز زیاد است (آنها اختیار و آزادی عمل مناسبی در حوزه کاری خود دارند). بنابراین تأثیر متغیر مستقل بر متغیر وابسته بدون واسطه و زیاد است. نمی‌توان آنها را فقط مسئول رفع مسائل اجتماعی

دانست، بلکه به دلیل همین تأثیرگذاری بر شهر که ذکر شد، آنها در پیدایش مسائل اجتماعی نیز نقش دارند.

مدیریت چند پاره

گروه قدرت شهر تهران ویژگی‌های خاصی دارند. این ویژگی‌ها با توجه به اهمیت این گروه، حتی به‌عنوان معضلات اجتماعی شهری قابل مطالعه هستند. یکی از این ویژگی‌ها، پراکندگی وظایف در میان این گروه و پراکندگی مدیریت شهری است. این پراکندگی به نبود مدیریت واحد در شهر تهران مربوط می‌شود؛ بدین معنی که تعداد زیادی از افراد (رؤسای سازمان‌ها) فقط یک قسمت از مدیریت شهر را در اختیار گرفته و در یک حوزه خاص فعالیت دارند. بنابراین کارهای مختلف که مربوط به حوزه‌های متفاوت می‌شود، در بین افراد توزیع شده و مشکلات زیادی را پدید می‌آورد؛ زیرا بدین ترتیب افراد برای انجام وظایف خود باید با یکدیگر هماهنگی‌های زیادی انجام دهند تا نبود مدیریت واحد را جبران کنند که این کار بسیار دشوار است. به علاوه ممکن است این افراد در سازمان‌های جداگانه‌ای مستقر باشند که رابطه رسمی با یکدیگر ندارند و لازم نیست به یکدیگر پاسخگو باشند.

بنابراین یک مدیریت واحد که مسئول اداره شهر تهران باشد وجود ندارد و یک وضعیت چندگانه در مدیریت حاکم است. یعنی مدیریتی که مسئول تمام مسائل شهری (با اکثر آنها) باشد ایجاد نشده است. حوزه‌هایی مثل خدمات شهری، ترافیک یا عمران شهر مسئول مشخصی ندارد و چند نهاد و مدیر به‌طور همزمان مسئول این حوزه‌ها هستند؛ برای مثال حوزه ترافیک چند متولی متفاوت دارد؛ نیروی انتظامی، شهرداری، شورای شهر و نهادهای دیگر هر کدام بخشی از حوزه ترافیک را مدیریت می‌کنند. در واقع نوعی پراکندگی در اداره مسائل شهری وجود دارد. پس نبود مدیریت واحد می‌تواند به‌عنوان یک مسئله اجتماعی شناخته شود؛ زیرا به نظر می‌رسد بر مسائل اجتماعی دیگر نیز تأثیرگذار و علت بسیاری از آنهاست.

جابه‌جایی افراد

جابه‌جایی در میان افراد حاضر در مدیریت شهر تهران بسیار زیاد است، به‌گونه‌ای که می‌توان این مدیریت را مدیریتی بی‌ثبات و موقت دانست. افرادی که در جایگاه‌ها هستند، تجربه زیادی ندارند و از طرف دیگر مدت زمان زیادی نیز در این جایگاه‌ها نخواهند ماند و خیلی زود جای خود را به افراد دیگر می‌سپارند، سابقه کار افراد به‌طور متوسط ۲۱ ماه برآورد شده است. این به معنی جابه‌جایی سریع افراد است و اگر این‌گونه مشاغل موقتی نباشد، هم اکنون باید

افرادی با چندین سال سابقه در این مناصب حضور داشته باشند. بدیهی است چنین تغییراتی علاوه بر اثرهای منفی که بر روند توسعه شهر می‌گذارد (به دلیل تغییر استراتژی‌ها)، باعث می‌شود هیچ‌کس خود را مسئول یا پاسخگوی مسائل شهر نداند و با جابه‌جا شدن مرتب افراد، مسائل اجتماعی در تعلیق دائمی قرار گیرند. در حقیقت فقط مدیران موقت شهر، مسئول رسیدگی به مشکلات آن هستند که این افراد نیز خیلی زود به جایگاه‌های دیگر قدرت منتقل می‌شوند. بدین ترتیب تهران در عمل به «یک مسئله موقتی» تبدیل خواهد شد.

از سوی دیگر افرادی که در حوزه مدیریت شهر کار می‌کنند، به‌طور معمول از حوزه‌های غیر شهری به این حوزه آمده‌اند و تجربه یا سابقه کار در این زمینه ندارند. از میان ۱۶ نفر مورد نظر فقط سه نفر تجربه کاری در زمینه‌های مشابه مدیریت شهری داشتند. این امر باعث می‌شود آنها از الزامات مدیریت شهر و برخورد با مسائل اجتماعی شهری اطلاعی نداشته باشند و به آزمون و خطا روی بیاورند. به همین دلیل اداره تهران با نوسانات زیادی روبه‌رو خواهد بود و یک استراتژی درازمدت وجود نخواهد داشت.

نتیجه‌گیری

وجود نهادهای قدرتمند در عرصه شهری باعث شکل‌گیری گروه نخبگان قدرت دولتی یا نهادی می‌شود. بر همین اساس می‌توان گفت که در حوزه مدیریت شهر تهران، یک گروه نخبه قدرت وجود دارد. بدین معنی که افراد اداره‌کننده شهر، که در رأس نهادهای دولتی هستند، یک گروه متشکل را تشکیل می‌دهند. این افراد به علت هماهنگی و توافق میان اعضای خود نقش مؤثری در اداره و مدیریت شهر دارند. آنها وجوه مشترک زیادی دارند، مثل روابط کاری، گرایش‌های سیاسی مشابه، نظرات و رویکردهای خاص و از همه مهم‌تر عضویت در حلقه قدرت. در واقع این افراد از حلقه قدرتمندان یا مدیران به عرصه مدیریت شهر آمده‌اند، حلقه‌ای که به نام حلقه «مسئولان» شناخته می‌شود. توجه به سوابق قبلی افراد نیز نشان می‌دهد که آنها قبل از وارد شدن به عرصه مدیریت شهر در حلقه افراد قدرتمند قرار داشته‌اند. آنها به علت داشتن ویژگی‌های مشترک می‌توانند عضو این حلقه شده و به دلیل جابه‌جایی‌های صورت‌گرفته در عرصه قدرت، وارد حوزه مدیریت شهری شوند؛ اما گروه نخبگان قدرت شهر تهران از دو طیف متفاوت افراد تشکیل شده که در مواردی گرایش‌ها و دیدگاه‌های مختلفی نیز دارند. وجود این دو طیف مختلف، جزء خصوصیات ویژه گروه نخبگان قدرت در شهر تهران به حساب می‌آید و نشان دهنده این موضوع است که در داخل گروه نخبه نیز دسته‌بندی‌هایی وجود دارد.

به علاوه، برای ارائه تحلیلی در مورد ساختار قدرت در شهر تهران و جایگاه‌های رسمی آن، باید گفت که عرصه مدیریت شهر تهران و جایگاه‌های آن، حوزه حاشیه‌ای قدرت است. اعضای گروه‌های قدرت بزرگ‌تری که در عرصه سیاسی (در سطح کشور) فعالیت می‌کنند، به تناوب وارد مدیریت شهر شده و سپس از آن خارج می‌شوند. البته سطح قدرت در این عرصه با سطح قدرت در عرصه نظام سیاسی (دولت) تفاوت دارد و بدیهی است که افراد حاضر در حوزه قدرت شهری جزء رده‌های اول گروه‌های قدرت نظام سیاسی نیستند؛ اما اهمیت این حوزه را هم نباید نادیده گرفت. به دلیل همین حاشیه‌ای بودن است که در بین اولویت‌هایی که از سوی ساختارهای فرادست قدرت تعیین می‌گردد، تهران جایگاه مناسبی ندارد و به‌عنوان یک مسئله درجه دوم در نظر گرفته می‌شود، در نتیجه توجه به شهر و مشکلاتش نیز به‌عنوان یک ضرورت برای این گروه مطرح نیست. به‌طور معمول افراد از گروه‌های قدرت وسیع‌تر و در سطوح بالاتر (در سطح کشور)، وارد عرصه مدیریت شهری تهران شده و دوباره از آن خارج می‌شوند. به نظر می‌رسد این عرصه کارکرد آموزشی و تجربی را برای آنها ایفا می‌کند. گروه‌های قدرت دو هدف را از وارد شدن به این عرصه دنبال می‌کنند: ۱. آموزش و ارتقای نیروهای خود برای ورود به عرصه‌های قدرت بالاتر. نیروهای جدید با ورود به این عرصه مقدمات صعود در سلسله مراتب قدرت را برای خود فراهم می‌کنند؛ مثلاً می‌توان به حضور اعضای سابق شورای شهر یا شهردار در دولت اشاره کرد. ۲. به‌عنوان جایگاه حاشیه‌ای قدرت؛ افرادی که از جایگاه‌های کلان قدرت در مقیاس ملی خارج می‌شوند به فعالیت در این عرصه می‌پردازند. این عرصه نقش یک پایگاه موقتی را ایفا می‌کند و گروه‌های قدرت در جریان فرایند چرخش نخبگان، به‌طور موقت مدتی را در این عرصه می‌گذرانند.

به نظر می‌رسد این ویژگی‌های گروه قدرت در مدیریت شهر تهران، باعث به‌وجود آمدن بسیاری از معضلات اجتماعی شهری شده است. معضلاتی که شهر تهران را با دشواری‌های زیادی روبه‌رو کرده و با ترکیب شدن این مسائل با یکدیگر، مجموعه پیچیده‌ای به‌وجود آمده است. این مجموعه مشکلات، که مسئولان از آن به‌عنوان «تکالیف انباشته» یاد می‌کنند، همواره گریبانگیر افراد جدید نیز خواهد بود و به‌عنوان میراث قدرتمندان قبلی به تازه‌واردان منتقل می‌شود. همچنین تغییرات پی‌درپی مدیران شهری، باعث می‌شود هیچ‌کس خود را مسئول یا پاسخگوی مسائل شهر نداند و با جابه‌جا شدن مرتب افراد، مسائل اجتماعی در تعلیق دائمی قرار گیرند. بدین ترتیب تهران در عمل به «یک مسئله موقتی» تبدیل خواهد شد. مدیران جدید هم به علت نبود استراتژی‌های درازمدت به برنامه‌های مقطعی و زودگذر روی می‌آورند که به هیچ وجه

به‌طور ریشه‌ای به مشکلات تهران نمی‌پردازد. در واقع نبود برنامه‌های دراز مدت، اساسی‌ترین مشکل در مدیریت شهر تهران است. از این جهت تدوین یک برنامه درازمدت یا استراتژی مشخص با افق طولانی مدت پنج یا ۱۰ ساله برای تهران بسیار حیاتی است. تدوین طرح جامع شهر و الزام مدیران به رعایت آن و وجود ضمانت کافی برای اجرای آن می‌تواند در این زمینه مؤثر باشد. وجود برنامه‌های درازمدت باعث می‌شود عملکردهای سلیقه‌ای و مقطعی به حداقل برسد و اثرات مخرب تغییرات شدید مدیریتی نیز کاهش یابد. در ظاهر تنها با تدوین چنین برنامه‌هایی است که می‌توان گروه‌های قدرت را محدود و از شکل گرفتن سازمان‌های غیررسمی در بطن سازمان‌های رسمی جلوگیری کرد.

نبود یک مدیریت واحد برای اداره شهر تهران از دیگر معضلات اساسی این شهر است. این امر مشکلات بسیاری را به همراه دارد: اول آنکه، هیچ سازمانی پاسخگو و مسئول مشکلات شهر نیست زیرا اختیار عمل کافی در این زمینه وجود ندارد. دوم آنکه، هیچ سازمانی نمی‌تواند برنامه‌های خود را به‌طور کامل انجام دهد و باید با سازمان‌های دیگر به‌طور مشترک عمل کند و در نتیجه هر سازمان می‌کوشد تا برنامه‌ها و پروژه‌های خویش را به انجام برساند. بر این اساس ایجاد یک مدیریت واحد برای اداره شهر تهران بسیار ضروری است. ایجاد تشکیلات واحدی که اختیار عمل کافی داشته باشد می‌تواند بسیاری از معضلات کنونی را کاهش داده یا در جهت رفع آن اقدام کند. همچنین با تمرکز مدیریت، امکان انباشت تجارب در یک سازمان پدید می‌آید و حتی فعالیت‌های مبتنی بر آزمون و خطا نیز به مرور تصحیح و اصلاح می‌شود.

تهران و ویژگی‌های آن بازتاب قسمتی از ماهیت جامعه کنونی ما است و می‌توان شهر تهران را به عنوان محصول جامعه ایرانی تلقی کرد. آشفتگی، نبود رویه‌ها و سیاست‌های درازمدت و مشکلات ریز و درشت و درهم پیچیده تهران را احاطه کرده و آن را به کلانشهری بدل ساخته که مثل کلافی سردرگم نمی‌توان ابتدای نخ مشکلاتش را یافت. نبود انگاره‌ها، سیاست‌ها، خط‌مشی‌ها و روش‌های مشخص و ماندگار سبب شده تا آنچه در عمل به منصفه ظهور می‌رسد، کالایی شود چند پاره، با هویت نامشخص و گاه متضاد. کالبد تهران امروز و معماری آن گواه چنین مدعایی است؛ از زشتی و زیبایی‌اش که بگذریم آنچه بیش از همه به چشم می‌خورد ناهم‌شکلی‌ها و بدقوارگی‌های آن است. ظهور مشکلات تهران به نبود سیاست‌های مشخص بازمی‌گردد و زدایش آنها نیز با پابندی به این سیاست‌ها میسر می‌شود.

پی‌نوشت

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. بهروز دیلم‌صالحی، ۱۳۷۲؛ مجید ملکان، ۱۳۷۶.
۲. ر.ک. باتامور، ۱۳۸۱: ۲۱۷-۲۰۳؛ گیدنز، ۱۹۷۴: ۱۰۲.
۳. با توجه به نظرسنجی مرکز افکارسنجی دانشجویان (ایسپا)، ۱۳۸۴.
۴. آبادگران ایران اسلامی، نام گروهی است که در انتخابات دومین دوره شورای شهر شکل گرفت و از میان لیست این گروه، ۱۴ نفر توانستند به شورای شهر تهران وارد شوند. این گروه را از نظر سیاسی نزدیک به اصولگرایان ارزیابی می‌کنند (مطبوعات (بهمن و اسفند ۱۳۸۱)، دومین دوره انتخابات شوراهای شهر).
۵. قطع درختان پارک جنگلی لویزان به منظور امتداد بزرگراه همت، ۱۳۸۴/۱۱/۱۸: پیمانکار پروژه با استفاده از ماشین‌آلات راهسازی در طول شب درختان را قطع می‌کند، این امر مناقشاتی را نیز به همراه داشت (خبرگزاری ایسنا، ۸۴/۱۱/۲۵ و ۸۴/۱۱/۲۶).
۶. روزنامه شرق، شماره ۷۰۷، تاریخ ۸۴/۱۲/۷.
۷. ر.ک. مطبوعات در تاریخ ۱۳۸۴/۶/۱۴.
۸. روزنامه شرق. سالنامه شرق، سال ۱۳۸۴، صفحه ۱۰۶.
۹. جلسات شماره ۲۰۸ و ۲۰۹ شورای شهر تهران، مورخ ۱۱ و ۱۲ بهمن ۱۳۸۴ (روزنامه همشهری، شماره‌های ۳۹۱۳ و ۳۹۱۴، تاریخ ۱۲ و ۱۳ بهمن ۱۳۸۴).
۱۰. روزنامه شرق، شماره ۶۹۰، تاریخ ۱۳ بهمن ۱۳۸۴.
۱۱. برای مثال طرح تردد زوج و فرد خودروها توسط همین کمیته به شورای عالی ترافیک ارائه می‌شود و بعد از تأیید شورا به اجرا در می‌آید. بنابراین کمیته مواقع اضطرار آلودگی هوا در ترافیک نیز تأثیرگذار است (روزنامه همشهری، ۱۳۸۴، شماره ۳۹۳۰).
۱۲. این کمیته طبق ماده ۱۰ آیین‌نامه اجرایی تبصره ۸۲ قانون پنج ساله دوم تشکیل شده است.
۱۳. این کمیته طبق دستورالعمل اجرایی وضعیت اضطراری آلودگی هوا مصوب ۱۳۷۴/۲/۳ تشکیل می‌شود.

منابع

- آرون، ریمون (۱۳۶۳) مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، جلد دوم، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶) ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، تهران، قومس.
- اشرف، احمد (۱۳۴۶) جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی در آمریکا، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- باتومور، تی بی (۱۳۸۱) نخبگان و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، تهران، شیرازه.
- دامهوف، جی ویلیام (۱۳۵۱) چه کسانی بر آمریکا حکومت می‌کنند؟، ترجمه پرویز علوی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی فرخی.
- دیلیم‌صالحی، بهروز (۱۳۷۲) نخبه‌گرایی (الیتسیم) در جامعه‌شناسی سیاسی با تأکید بر مسائل ایران، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، به راهنمایی دکتر کاوس سید امامی، دانشگاه امام صادق (ع)، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- شجیعی، زهرا (۱۳۷۲) نخبگان سیاسی در ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی: مطالعه از نظر جامعه‌شناسی سیاسی، چهار جلد، تهران، سخن.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰) عصر اطلاعات، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، جلد اول، تهران، طرح نو.
- کامیار، غلامرضا (۱۳۸۲) حقوق شهری، تهران، مجد.
- مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران (۱۳۷۴) (وابسته به جهاد دانشگاهی)، نظرسنجی، بهمن ۱۳۸۴.
- ملکان، مجید (۱۳۷۶) فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم و کثرت‌گرایی (پلورالیسم) سیاسی در ایران، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، به راهنمایی دکتر کاوس سید امامی، دانشگاه امام صادق (ع)، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- مصاحبه نگارنده با یکی از اعضای شورای شهر تهران، ۱۳۸۴/۱۱/۱۲.
- میشل، روبرت (۱۳۶۸) احزاب سیاسی: تحقیق جامعه‌شناختی گرایش‌های تنفذ سالارانه در دموکراسی معاصر، ترجمه حسن پویان، تهران، چاپخش.
- میلز، چارلز رایت (۱۳۸۳) نخبگان قدرت، ترجمه مؤسسه غرب‌شناسی، تهران، فرهنگ مکتوب.
- هیوز، هنری استیوارت (۱۳۶۹) آگاهی و جامعه، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

Dahl, Robert, A (1964) Who Governs? Democracy and Power in an American city, New Haven :Yale university press.

Giddens, Anthony and Stanworth, Philip (eds) . (1974) Elites and Power in British society, London : Cambridge university press.

Hunter, Floyd (1963) Community Power structure: A study of decision makers, Anchor Books, Garden city, New York: University of North Carolina press.

Lipset, Seymour.M. and Solari, Aldo (eds) (1967) Elites in Latin America, New York : Oxford University press.

Pareto, Vilfredo (1968) The mind and society, New York : Dover.

Zonis, Marvin (1971) The political elite of Iran, Princeton: Princeton University Press.